

فهرست

۳	ستاره‌ی خیالها.....
۶	تحلیلات رهبر آپو درباره‌ی شهدا.....
۹	متن سوگندنامه‌ی رفیق زاگرس در دوره‌ی آموزشی (PJA).....
۱۰	متن اطلاعیه مجلس PKK به مناسبت شهادت رفیق زاگرس.....
۱۵	گزارش خود انتقادی جهت ارائه به کمیته‌ی آماده‌کاری PKK.....
	سخنان شهید زاگرس بریتان " در آکادمی حزب آزادی زنان کردستان PAJK
۲۴	در درس "عبور از ذهنیت مردسالاری".....
۳۹	نواقص تئوری مارکسیسم - لنینیسم و ضرورت بازسازی PKK.....
۵۳	آغازی طلایی.....
۵۵	بیادماندنی ترین روزها.....
۵۶	بارانی پاییزی.....
۵۷	با تو بودن.....
۵۸	PKK.....
۵۹	هدیه‌ی انقلابی.....
۶۰	رفقای استراتژیک.....
۶۱	رسومات انقلابی و عکس.....
۶۲	آموزش.....
۶۳	جمال و کمال.....
۶۴	شهادت.....
۶۶	"زاگرس تمثیل گر خط مشی انقلاب شخصیت در کردستان".....
۷۶	شعری توصیف ناشدنی.....
۷۹	زاگرس "زاگرس".....

۸۲	تقدیم به "جستجو گر معنا"
۸۴	سمبل ایثار
۸۶	زاگروس گونه باید زیست
۸۸	یخ سکوت
۸۹	زیبا ترین شہید
۹۴	سیمایی ناپیدا
۱۰۱	با خون شستن باید این خاک را
۱۰۳	جوانی از دیار دهگلان
۱۰۵	رفیق زاگرس، ملتانی خستگی ناپذیر
۱۱۰	شہید بھای آزادیست
۱۱۷	از تو تعریف کردن
۱۲۱	تصویری حک شدہ بر روی زمان
۱۲۸	رفیق زاگرس از نگاہ ہمرزمانش
۱۳۳	عکسہای شہید زاگرس

ستاره‌ی خیالها

ما می‌دانیم که نوزاد بیش هر چیز می‌خواهد ستاره‌ها را بشناسد. برای کودکان ستاره‌ها آنقدر نزدیک هستند که همیشه دست خود را دراز می‌کنند و می‌خواهند ستاره‌ها را در مشت خود بگیرند. هنگامی که دست آنها به ستارگان نمی‌رسد همیشه در دل خود می‌گویند ما روزی بزرگ می‌شویم و رو به ستاره‌ها راهپیمایی می‌کنیم. باز در دید کودکان ستاره‌ها بیش از هر چیز به کوه‌ها نزدیکند. هر کودکی در خیال‌های بزرگ‌شدن خود می‌خواهد که بتواند راه رفته و به بالای کوه‌های بلند برود و ستاره‌ها را در آغوش بگیرد. کودکان هنگامی که از بزرگترهای خود ستاره می‌خواهند، بزرگترها همیشه می‌گویند که ستاره‌ها بسیار دور می‌باشند و ما نمی‌توانیم برایتان ستاره بیاوریم. اما کودک در دل خود هیچ‌گاه به بزرگترها باور نمی‌کند. در دل کودکان گفته‌ی بزرگترها درباره ستاره‌ها دروغی بیش نیستند و به همین خاطر نیز در خواب کودکان همیشه در آغوش گرفتن و رسیدن به ستاره‌ها وجود دارد. کودکان راست می‌گویند. ستاره‌ها آنقدرها هم دور نیستند و بیش از هر چیز نزدیک کوه‌ها می‌باشند. ما این حقیقت را خوب درک می‌کنیم، چراکه ما هم کودک بودیم و هم اکنون نیز کودکیم. ما بزرگ شده‌ایم ولی خیال‌های خود را از یاد نبرده‌ایم. هرچند که مدتی اندک باوری ما نیز برای بدست آوردن ستاره‌ها کم شده بود، اما بعد از آمدنمان به کوه‌ها دیدیم و دریافتیم که ستاره در واقع در کف دست ماست. آن هنگام ما گفتیم کسی که می‌گوید ستاره‌ها از ما دورند، دروغ می‌گوید. به همین خاطر ما باز هم به کودکی خود بازگشتیم. کسی که در کودکی خود کودکی خود را گم کرده است لذات کودکانه را نمی‌داند. لذت بازی با ستاره‌ها و با رفقای کودکی که از هر کسی دوست‌داشتنی‌تر هستند ۲۲. برای بزرگترها دوست، رفیق و انسان همگی می‌میرند و در زیر خاک ناپدید شده و از بین می‌روند. اما برای کودکان کسی که با ستاره‌ها بازی می‌کنند و رفقای هم‌بازی آنها هیچ‌گاه نمی‌میرند. در بازی قائم موشک‌بازی کسی که از همه بهتر این بازی را انجام می‌دهد خود را در تاریکی آسمان‌ها پنهان می‌کند. البته کودکی که این بازی را به خوبی انجام می‌دهد میدانند کسی که در این بازی به خود اعتماد کامل داشته باشد، چشم او می‌درخشد. هنگامی که آنها به تاریکی آسمانها نگاه می‌کنند، درخشش ستاره‌ها را می‌بینند.



۴
مانند رفیقی که از هر کس بیشتر دوست می‌دارند و خود را از او پنهان می‌کنند، با دلی خندان و چشمی درخشان به او نگاه می‌کنند. به همین خاطر نیز رنگ ستاره‌ها برای بزرگان همیشه سرخ و برای کودکان سبز، آبی، زیتونی و ... می‌باشند. هر کودکی در این بازی خوب می‌داند که اگر در بازی پیروز شود در آخر او به یک ستاره تبدیل می‌شود. او می‌تواند در آسمان‌ها آن هم‌بازی خود را که در بازی در داخل کوه‌ها، در میان سایه‌ی درختان و در دل صخره‌ها پنهان کرده است همیشه ببیند و با خنده‌ای که ستاره‌ها را بدرخشانند به آنها نگاه کند و باز می‌داند که هر چند رفقای وی را نبینند اما همه در عمق دل او و در درخشیدن اشکی که در چشم او شکل می‌بندد، قرار دارند و همه می‌خواهند مانند او باشند؛ یعنی ستاره شوند. آن کودکانی که در کوچکی خود دنبال ستاره‌ها می‌گشتند با رفتن به عمق کوه‌ها فهمیدند که انسان می‌تواند ستاره شود. و باز فهمیدند که ستاره‌ای که بیش از همه می‌درخشد، چشم رفیق آنهاست که همیشه آنها را می‌بیند و آن کودک همیشه با فریاد خود می‌خواهد به هر کس بگوید که ستاره‌ها دور از شما نیستند. آنها رفقای ما هستند و باز هم می‌خواهند یکایک ستاره‌هایی که در آسمان‌ها می‌درخشند را به هر کسی بشناسانند. برای اینکه کودکان می‌دانند کسی که به نور ستاره‌ها ایمان نداشته باشد در راهپیمایی شب راه خود را گم می‌کند.

رفیق زاگرس نیز در زمره این کودکان هم‌بازی ستارگان قرار دارد. ما می‌دانیم که ما فرزندان خلقی هستیم که در تاریکی تاریخ گم شده و دنبال راه خود می‌گردیم. در این تاریکی کسانی که راه را به ما نشان دهند، بدون شک از جنس ستاره‌ها می‌باشند و ما همگی می‌دانیم که در جستجوی تبدیل شدن به ستاره‌ای هستیم. ما با حکایت‌ها بزرگ شده‌ایم و برای ما ستاره‌شدن مانند دروغی حکایت‌گونه تعریف شده است. اما ما هیچ‌گاه باوری و اعتقاد خود را به ستاره‌شدن از دست نداده‌ایم و باز هیچ‌گاه باوریمان نسبت به حقیقت افسانه‌ها سست و متزلزل نگردیده است. گفته‌هایی چون آزادی، برابری، فداکاری و جسارت که ادعا می‌کردند که تنها در افسانه‌ها وجود دارند و از ما دزدیدند، حقایقی هستند که در راه‌پیمایی‌ها به تجلی درآمدند و رقص اهورایشان پاسخی بود برای دروغ‌گویان و انکارگرایان و دیدیم که نه تنها وجود دارند، که ما نیز می‌توانیم آنها را خلق نماییم. ما نشان دادیم خلقی که القاب نادانی و

شهید زاگرس تبسم آبیذر ۵

بی عقلی و زشتی را بدو نسبت می دادند به اندازه‌ی ستاره‌ها می درخشند؛ زیبا هستند و در تاریکی انسانیت می توانند راه را به همه‌ی انسانیت نشان دهند. آنها در جستجوی بی‌باوری فهمیدند که انسان دنبال بی‌باوری نیست. همانند سرآغاز انسانیت آنها می توانند خود به باوری تبدیل شوند. زیباترین کودک، این را به هر کس نشان داد. اگر برای رفیق زاگرس مطلقاً چیزی گفته شود وی را در هر گفته‌ی خود و در هر حرکت خود و بیش از هر چیز در خنده‌ی خود و با درخشش چشم خود می گفت که "ما دنبال باوری می گشیم. ما خود را دیدیم، انسان باید باور نکند بلکه خود به باوری تبدیل شود. در همه چیز خود می‌خواست این حقیقت را مانند یک فریاد به تمام خلق خود برساند و بیش از هر چیز این کودکی که چشمش می‌درخشد. در راهپیمایی آخر نیز به طرف آن کودکان می‌رفت. در کمینی تاریک به ستاره‌ای تبدیل شد. هم‌اکنون نیز رفیق وی برای آن شخصی که در تاریکی مانده است راهی که آنها را به طرف چیزهای زیبا ببرد نشان دهد، حکایت ستاره‌ای را بر زبان می‌آورد در مورد رفیق زاگرس چیزی که نوشته می‌شوند قسمتی بسیار کوچک از واقعیت وی می‌باشد. باز هم وی این راهپیمایی خود را که بر نام خلقی که راه خود را گم کرده است، چیزی که بر زبان آورده نیز در این کتاب گردآوری شده است. البته ما خوب می‌دانیم که این کتاب فقط می‌تواند گوشه کوچکی از این زندگی بی‌انتها را دریابد. در مورد رفیق زاگرس چیزی که گفته شده و می‌شود، بی‌انتها است. ما قسمتی از آن را در کتابی گردآورده‌ایم و خواستیم در آخرین راهپیمایی او و آن کودک که به طرف آنها می‌رود با نام او، به آنها هدیه کنیم. باز هم بیش از هر چیز آن خلقی که بدون باوری مانده‌اند و در راهپیمایی تاریکی به دنبال راه خود می‌گردند ما به مانند درخشش ستاره‌ای به دست کودکان آنها دهیم که کودک آنها، برایشان به باوری و امید تبدیل شود. خوب می‌دانیم که درخشش چشم تمامی کودکان ستاره‌ای آبی می‌باشد. کودکان همگی در جستجوی ستاره‌ها خود ستاره می‌باشند. ما خوب می‌دانیم برای اینکه ما این ستاره‌ها را با دست خود گرفته و با چشم خود دیدیم. اگر در گوش ما صدای خنده‌ی دلی وجود دارد آن صدای ستاره است. اگر در چشم کودکی کوهی را مشاهده کردید و در آن درخششی دیدید خوب به



آن نگاه کنید؛ آن درخشش ستاره‌ای است. ستاره‌ای آبی، از ابتدا تا به انتها آبی و نام آن زاگرس.

تحلیلات رهبر آپو درباره شهدا

شهید و شهادت مفاهیمی هستند که هم درک و شناخت آنها بسیار سخت است و هم پیاده نمودن موجبات و لزومات آنها. یکی از اساسی‌ترین و مهمترین وظایف یک انسان انقلابی درک و شناخت شهدا و ادای دین نسبت شهدا است؛ همچنین انسان انقلابی بایستی برطبق وصیت شهدا زندگی کند. البته این شیوه‌ی زندگی بایستی به برنامه و فلسفه‌ی حیات وی تبدیل شده و انگیزه مبارزه و پابندی وی نسبت به هدفش باشد. یادم هست وقتی که من از رفقا پرسیدم که چگونه انتقام شهادت رفیق حقی قرار را بگیریم؛ رفقا گفتند که به پلیس‌ها حمله کنیم و چند نفر از آنها را بکشیم. من با این جواب رفقا زیاد قانع نشدم و گفتم: «حتماً روزی قاتل را به سزای اعمالش خواهیم رساند اما این به تنهایی کافی نیست». پس از مدتی به این نتیجه رسیدیم که اقدام به تاسیس حزب کنیم. از این رو در همان محله‌ای که رفیق حقی به شهادت رسیده بود شروع به نوشتن برنامه‌ی حزب کردیم. و این کار را "انتقام راستین" ارزیابی نمودیم. شهادت رفیق حقی باعث شد که ما از سطح یک گروه کوچک جوانان به سطح یک حزب ارتقا یابیم. بنابراین اولین شهادت و شهید نقش بسیار مهمی در برداشتن گام اساسی مبارزه یعنی تاسیس حزب و تحزب ایفا کرد. می‌توان گفت که این واقعه در حکم شروع یک سال نو می‌باشد.

تاکید بر راه و رسم شهیدان و عمل به لزومات شهدا موجب همبستگی در خط‌مشی مبارزه شده و منجر به شکل‌گیری انگیزه و مشی جنگ شد. همچنین باعث شد این جنگ به یک مبارزه‌ای که از پایگاه مردمی برخوردار است، تبدیل شود. کسانی که بر این اساس نسبت به شهدا معتقد نباشند افراد بی‌احترامی هستند و هیچ‌گاه مورد احترام دیگران قرار نمی‌گیرند. آنانی که نتوانند از عهده‌ی ادای دین شهدا برآیند و پیرو خط‌مشی آنها نباشند، نمی‌توانند به ملیتانی راستین حزب نیز ارتقاء یابند.



۷ شهید زاگرس تبسم آبیذر

ارزش این را دارد که شهدای PKK را به عنوان اصیل ترین شهدای عالم بشریت قلمداد نمود. اگر روزی نتوانستیم به شناخت و درک واقعی شهید و شهادت در PKK پی ببریم آنوقت مرتکب بزرگترین اشتباه شده ایم. همانطوری که در بسیاری از موارد بر اساس سلیقه و دیدگاه شخصی خود حرکت می کنیم در این مورد مهم نیز اینگونه برخورد می کنیم. اگر واقعا می خواهیم به نتیجه ی مفید و مهمی دست یابیم، بایستی چنان حرکت کنیم که همه ی جوانب و ابعاد زندگی مان را بر اساس حقیقت حزب پی ریزی کنیم؛ به بیان دیگر، ابتدا بایستی از عمل جراحی بگذریم تا به سلامت کامل دست یابیم. تنها در صورتی می توانیم لیاقت میراث شهدا را داشته باشیم که بر همه ی کمبودها، نقص ها و مشکلات خودمان فائق آییم.

آنانی که نتوانند به ارزش شهدا پی ببرند زندگی و اعمال آنها هیچ ارزشی ندارد؛ حتی اگر با دندان خودشان هم پرنده شکار کنند. آنقدر شهید داریم که نمی توانیم آمار دقیق آنها را تعیین کنیم؛ شهدایی هستند که حتی اسمشان را نمیدانیم. یعنی گمنام هستند. برای این که از فراموش شدن همیشگی آنها جلوگیری کرده و کاملا برعکس، آنها را جاودانه نمایم بایستی حزب و خط مشی مبارزه را بصورت شکست ناپذیر در آوریم. این نیز مستلزم خودسازی شخصیتی و ملتانی شدنی راستین می باشد. با نگاهی به فهرست شهدای PKK به ویژه شهدایی که در مرتبه ی والتری قرار دارند، درمی یابیم که به هیچ وجه شخصیت های موجود و فعلی مان لایق این شهدا نبوده و ما لیاقت وراثت چنین شهدایی را نداریم. یکی از مهمترین ویژگی حرکتمان این است که برای گرامی داشت یاد شهدا، پیوسته و مداوم بر خط مشی مبارزه و حزبی شدن اصرار می ورزد. بدین شیوه به وصیت شهدای عزیزمان نیز به دیده ی احترام نگریسته و در زندگی و مبارزه پیاده می نماییم. چرا؟ برای این که لزومات گرامی داشت یاد شهدا این را ایجاب می کند. من در سطح بالایی از این درک و شعور برخوردارم. اولین و قویترین انگیزه ی مبارزه و حرکت من نیز شهدا هستند؛ زیرا آنها با ارزش ترین ارزشها می باشند. آیا شما آمادگی چنین چیزی را دارید؟ یعنی شهامت و طاق این را دارید که برای شهدا زندگی کنید، در راه آنها کار کنید و موفقیت شما هم برای شهدا باشند؟



با کمی تعمق در حقیقت رهبری در می‌یابیم که شهدا جایگاه و نقش مهمی در موفقیت‌ها و خط‌مشی مبارزاتی آن دارد. پابندی و تعهد به خط‌مشی شهدا اساس و انگیزه‌ی اصلی فعالیت‌ها و موفقیت‌های رهبری می‌باشد. اینکه «پیروزی غیر ممکن است» سیاست دشمن است. وظیفه‌ی بازماندگان این است که چگونه به ادای دین در برابر شهدا پرداخته و لایق آنها باشند. نه اینکه نسبت به پیروزی ناامید شوند. بزرگترین شکست این است که نسبت به شهدا بی‌اعتنا و بی‌تفاوت بوده و نتوانیم به وظیفه‌ی خود در برابر آنها عمل کنیم. برای شما مهم نیست که چه بایستی بکنید. نتیجه‌ی آن پایمال شدن ارزشهاست. یکی از علل اصلی ظهور شخصیت‌های نابکار و از خود بیگانگی در میان ما، عدم شناخت صحیح و تعهد لازم نسبت به خط و راه شهدا می‌شد.

خط‌مشی شهدا پلی است که مرگ را به زندگی پیوند داده؛ اما بدون اینکه معلوم شود مرده‌ایم و یا زنده، بر روی این پل حرکت می‌کنیم. یعنی، در فرهنگ مبارزاتی ما، فرق میان مرگ و زندگی برداشته شده است. همانطوری که در پایان هر زندگی مرگ وجود دارد با مرگ نیز همه چیز به پایان نمی‌رسد؛ این فلسفه و منطق شهادت در PKK است. این نکته بسیار مهم است. اگر بتوان فرق و فاصله میان مرگ و زندگی را در کلیه‌ی عرصه‌های مبارزاتی اعم از سیاسی، نظامی و سازمانی از میان برد و چنان زندگی کرد که انگار هیچ وقت از مرگ خبری نخواهد بود و چنان حرکت کرد که هر لحظه احتمال مرگ وجود دارد، آنوقت است که می‌توان به شناخت واقعی شهدا دست یافت.

بنابراین، یاد شهدایمان را گرامی داشته و همانطوری که در ابتدای حرکت با تاسیس حزب یاد شهدا را گرامی داشتیم، امروز نیز با گسترش و تحکیم خط‌مشی مبارزه به راه خود تا پیروزی ادامه خواهیم داد.

رهبر آپو

..... شهید زاگرس تبسم آبیذر ۱۳۳
بزرگترین خواسته‌اش این بود که فعالیت‌های شرق کردستان بر اساس خط‌مشی ایدئولوژیک رهبری به بهترین نحو رشد و نمو کند. برای همین بسار جلدی و با پشتکار کار می‌کرد.

دوره‌های آموزشی **PAJK** و **PKK** را سپری کرده بود. در میان رفقا به فروتنی و تواضع معروف بود و در عین حال از مسئولیت انقلابی و سازمانی خودش هم شانه خالی نمی‌کرد. قبلا چنان برنامه‌ریزی نموده بودیم که در خصوص تاریخ کردستان به بحث و گفتگو پردازیم و شهید زاگرس اداره جلسه را برعهده داشته باشد. روزی که به شهادت رسیدند، مباحث ما به موضوع خیانت در کردستان رسیده بود ولی به دلیل شهادت رفیق «شیار خوی» و جهت آوردن جنازه شهید شیار مباحث خود را متوقف نمودیم. جای بسی تأسف است که در شهادت این رفیق و نیز رفیق شیار، تاریخ مقاومت و خیانت خلق کرد بار دیگر تکرار گردید؛ هم رفیق شیار به واسطه خیانت و مزدوری کردی به شهادت رسید و هم اینکه در میان نظامیانی که گروه ما به کمین آنها افتاد، مزدور کردی وظیفه راهنمایی آنها را برعهده داشته بود.

آخرین دقیق و یا بهتر بگوییم آخرین لحظات را هرگز فراموش نخواهم کرد. حس مسئولیتی «کمال‌پیر» گونه این شهید شهیر را که در زیر باران گلوله‌ها دشمن، باعث نجات جان من شد. در هنگام عقب نشینی، هنوز صدای فریاد رفیق زاگرس «مانی! پیر طرف دیگر» بسیار شفاف و صریح در ذهنم به گوش می‌رسد؛ فریادی که اوج اعتقاد به رفاقت آپوئیستی و حس مسئولیت در برابر هم‌مرزم به اثبات می‌رساند. چنین احساسی، هویت فلسفه و ایدئولوژی آپوئیستی است که انسانی را که خود با مرگ دست به گریبان است را به پراکتیزه نمودن مسئولیتش ترغیب می‌کند و نمونه آن در هیچ کجای جهان قابل حیات نیست.

در عقب‌نشینی از هم جدا شده بودیم و او بعد از اینکه زخمی می‌شود، بر روی یک چشمه کمی آب می‌نوشد و در حالت نشسته و پشت به یک قطعه سنگ، به شهادت می‌رسد؛ چهره او بعد از شهادت حاکی از آن بود که بدون هیچ دردی و در کمال آرامش به کاروان پیروزی ملحق شده است.

از روحیه خستگی‌ناپذیری برخوردار بود و در انجام هر کاری با توجه به این ویژگی بارز خود، همگی را با خود همگام می‌ساخت.

زاگرس به عنوان یک مرد احترام زیادی برای مبارزه رهایی زن قائل بود و در این راه تلاش می نمود. او کاملاً بر اساس منطق و فلسفه آپوئیستی حرکت می کرد. مدت قلبیلی با هم بودیم. اما در همین زمان اندک به این قناعت رسیدم که رفیق زاگرس یکی از رفقای است که زندگی و کارهای خود را بر اساس فلسفه آپوئیستی برنامه ریزی می کند. کاملاً سازمانی برخوردار می کرد و بسیار سخاوتمند بود.

رفیق مانی:

من و رفیق زاگرس سال ۲۰۰۴، در حین برگزاری کنگره ی PJAK با هم آشنا شدیم. در آن هنگام، حرکت آپوئیستی با مشکلات جدی داخلی و ظهور خیانت کارانی در درون روبرو بود. در کنگره ی مذکور، جریان هایی که طرفدار خط خیانت و تسلیمیت بودند در صدد بودند کنگره را از هدف و خط مشی ایدئولوژیک جنبش منحرف کنند و از آن در جهت منافع خویش استفاده نمایند. رفیق زاگرس در برابر کلیه حملات و انحرافات ایدئولوژیک تحمیل شده از سوی نمایندگان خط مشی خیانت در کنگره، موضع گیری انقلابی و سازمانی اتخاذ نمود. در کلیه بحث ها نظرات و موضع گیری های خود را قاطعانه ابراز می کرد. این برخوردها و جدیت رفیق زاگرس موجب شد به او نزدیک شوم و با او بیشتر آشنا شوم. او ثابت کرد که فقط با اتخاذ چنین موضع گیری های ایدئولوژیک و سازمانی می توان به رفیق واقعی رهبری تبدیل شد.

رفیق زاگرس به نمایندگی از PAJK در کنگره مشارکت کرده بود. در محیط PAJK نیز در برابر بروز جریانات و گرایشات انحرافی مبارزه ی مستمری را در پیش گرفته بود. از آنجا هم به دوره ی آموزشی PKK انتقال یافت. این در حالی بود که سازمان در حال گذار از یک تغییر و تحول پارادایمی بود. برای اینکه بتوان عمق تحولات مذکور را درک نمود، بایستی به شخصیتی ساخته و پرداخته رسید و تحول ذهنیتی جدی را عملی ساخت. رفیق زاگرس نمونه ی این تحولات و تکاپوها بود. بعد از کنگره ی بازسازی PKK با چند نفر از رفقا در قالب یک گروه به کارهای تحقیقی - ایدئولوژیک مشغول شدیم. رفیق زاگرس هم عضو این گروه بود.

متن سوگند نامه ی رفیق زاگرس در دوره ی آموزشی (PJA)



چیزی که باعث شد من به شرکت در دوره ی آموزشی PJA روی آورم این بود که دریافتم که نمی توانم از تاثیرات و قیدوبندهای جزم اندیشی های نظام پنج هزار ساله ی مرد سالاری، فرهنگ ۲۷۰۰ ساله ی استعماری حاکم در میهنمان و تخریبات و تاثیرات منفی نظام اسلامی ایران بر روی کردها و بویژه خودم رهایی یابم. این درخواست من با توجه به اینکه حرکت رهایی زن

نیروی محرکه و پیشاهنگ حرکت آپوئیستی است، صورت گرفت. از این رو، سوگند یاد می کنم که تحت هر شرایطی به خود سازی شخصیت بر اساس خط مشی شخصیت آزاد و آپوئیستی پرداخته و در این راه از هیچ چیزی دریغ نورزم و لحظه ای کوتاهی نکنم. احتمالاً نتوانم به این هدفم در مدت کوتاهی دست یابم، اما برای رسیدن به یک شخصیت آپوئیستی راستین مدام در حال مبارزه خواهم بود، بدین شیوه آمادگی خود را برای شرکت در دوره ی آموزشی PJA اعلام می کنم.

متن اطلاعیه مجلس PKK به مناسبت شهادت رفیق زاگرس

بازتاب شعار "با روح و روحیه‌ی جوانی مبارزه را آغاز کردیم، بر این اساس هم پیروز خواهیم شد" اگر به نخستین خونی که در راه این مبارزه ریخته شده پایبند باشیم و حتی اگر عاقبتمان به امحای کامل ختم شود باز باید مبارزه کرد؛ مبارزه‌ای که بخاطر آن خون ریخته شده است فراگیر خواهد شد. زندگی کردن در کردستان خود یک نوع مبارزه است. مبارزه کردن مقاومت است؛ مقاومت نیز اصرار و ادعا است. اصرار و ادعا ماهیت زندگی در کردستان است. "شهید" اوج حیاتی آزادانه و محترمانه است. نگسستن از ارزشهایی است که به خاطر آن ایثار و فداکاری خواهد شد. در این معنا شهید عزم راسخ و بزرگی ادعای زیستن است. "حقی قرار" نخستین نماد عزم راسخ ادعای زیستن است. PKK نماد پایبندی به خاطرات و آرزوهای نخستین شهید یعنی "حقی قرار" است. ماهیت PKK در شخصیت شهدایمان انعکاس یافته است. هویت PKK را از همان آغاز، کادرهای پیشاهنگ و راهبر با تحمل سختی‌ها، فداکاری، تعمق در ایدئولوژی و رفتار و اخلاقشان در زندگی شکل بخشیدند و PKK را حقیقا به PKK ی واقعی تبدیل نمودند. و به قول رهبری "شهادت رفیق" حقی قرار" برای من و جنبش آزادی‌خواهی کرد همچون از دست دادن نصف وجود و پیکر بود" شهادت رفقای مظلوم دوغان، کمال پیر، حقی قرار، محمد خیری دورموش، عاکیف ییلماز، علی چیچک در نتیجه‌ی عملیات قهرمانانه‌شان به صورت عملیات روزه‌ی مرگ با شعار "یا یک زندگی آزادانه یا هیچ" در شرایط سخت زندان که هر لحظه خیانت و تسلیمیت تحمیل می‌شد و غیر از انجام این عملیات هیچ راهی برای زندگی کردن باقی نمانده بود حیاتی نوین آفرید و مرحله‌ای جدید برای آزادانه زیستن رقم خورد. در نتیجه‌ی این اقدامات و عملیات‌های بزرگ با گذار از گرایشات منحرف و تحمیلی بر نخستین مرحله‌ی حزب، گام بزرگ ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ بعنوان دومین مرحله‌ی حزب با پیشاهنگی فرمانده‌ی بزرگ رفیق عکید و در سایه‌ی رهنمودهای رهبر آپو برداشته شد. پاسخ به شهادت نا به هنگام رفیق عکید نیز اقدام به تاسیس ارتش بود. رفیق

رفیق آمد:

در دوره‌ی آموزشی با رفیق زاگرس آشنا شدم. چیزی که در اولین برخورد با او توجهم را به خود جلب کرد رفتار و برخورد گرم و صمیمی بود. انسان می‌توانست راجع به هر موضوعی با رفیق زاگرس وارد بحث شود. پایبندی محکمی به اصول و مبانی سازمانی داشت. با همدیگر بحث‌های زیادی انجام می‌دادیم. در رابطه با مطبوعات گفتگو می‌کردیم. می‌خواست در کنفرانس مطبوعات شرکت کند. با این کار می‌خواست برخی از نظرات خود را درباره‌ی این عرصه فعالیت مطرح کند. رفیق زاگرس درباره‌ی چگونگی پیشبرد و تنظیم فعالیت‌های مطبوعاتی شرق کردستان نظرات ارزنده‌ای داشت. مجلات و نشریاتی که در مراکز مطبوعاتی ما به چاپ می‌رسید از بسیاری جهات مورد نقد و انتقاد قرار می‌داد. خیلی راحت با رفقا ارتباط برقرار می‌کرد. رفیق زاگرس از جنس خود دور نبود. معتقد بود که انسان ابتدا باید جنس خودش را دوست داشته باشد. با رفقای دختر رابطه‌ی بسار صمیمانه و پاکی داشت. اگر اشتباه و خطایی به چشمش می‌خورد در برابر آن می‌ایستاد. هنوز هم باور نمی‌کنم شهید شده؛ شهادتش مرا بسیار متاثر کرد. همه‌ی خاطراتم با وی مانند یک فیلم همیشه جلوی چشم‌هایم قرار دارد. شهید زاگرس، اولین شهیدی بود که بعد از بازسازی PKK به درجه‌ی رفیع شهادت نائل آمد. دغدغه‌ی اصلیش این بود که چگونه می‌توانیم قوانین و مبانی PKK را در عمل پیاده کنیم. این دغدغه‌ی او برای ما وظیفه و بار سنگینی است که باید تحمل و طاقت حمل آنرا داشته باشیم؛ نقاط ضعف خود را شناخته و آنها را تقویت نماییم و موانع را پشت سر نهیم و با جدیت تمام به تکالیف‌مان در این مرحله‌ی حساس عمل کنیم.

رفیق فرشین:

سال ۲۰۰۳، موقعی که من در PAJK بودم با رفیق زاگرس آشنا شدم. فقط گفتگوی چندانی نداشتیم. بعد از کنگره‌ی PKK رفیق زاگرس به نزد ما آمد. از این رو تا حدی توانستم او را از نزدیک بشناسم. به نظر من برجسته‌ترین ویژگی رفیق زاگرس انسان دوستی او بود. در نگاه اول، انسان به خوی گرم و صمیمی رفیق زاگرس پی می‌برد. رفیق زاگرس هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نبود، به همین خاطر می‌توانستیم با او به راحتی رابطه برقرار کنیم. رفیق

رفیق هویدار:

یکی از خصوصیات ممتاز رفیق زاگرس این بود که به هیچ وجه با مسبب به خطاها و اشتباهات و انحرافات خطمشی به دیده اغماض نمی نگریست بلکه برخوردی جدی در برابر خطاها و انحرافات انجام می داد. از این نظر، شخصیت او شباهت زیادی به شخصیت رفیق کمال پیر و شیوهی مبارزات انقلابی وی داشت. کمال پیر با آنکه هیچ رتبه و مقامی هم نداشت اما بسیار مورد احترام و محبت دیگر رفقا بود. رفیق زاگرس هم چنین بود. اصلا دغدغهی مقام و رتبه نداشت و همیشه به وظایف و مسئولیت های انقلابی خود عمل می نمود.

من با رفیق زاگرس در حین برگزاری پنجمین کنگرهی **PJAK** آشنا شدم. با شرکت در بحث ها و رفتار محترمانه اش در برابر رفقا، توجه رفقا را به خود جذب کرد. او می گفت، قبل از اینکه به دورهی آموزشی **PAJK** بیایم به این اندازه زن را از نزدیک نمی شناختم. حتی به این هم اشاره می کرد که وقتی من از نزدیک با زن آشنا شدم به نقاط ضعف و عقب ماندگی های زن نیز پی بردم. چون قبل از اینکه به صفوف مبارزه بیوندم کلیه زنان مبارز را مبارزان و میلیتان های واقعی می دانستم. در برخورد با زنان بسار محترمانه عمل می کرد. همیشه در برابر ضعف ها و خطاهای زنان موضع گیری سازنده داشت. ما با هم به دورهی آموزشی و بازسازی **PKK** آمدیم. قبل از اینکه به **PKK** بیایم، با هم بحث کردیم مبنی بر اینکه چگونه در بحث ها شرکت کرده و چه شیوه ای را در پیش بگیریم. برای درک و شناخت پارادایم جدید رهبری سعی و تلاش زیادی بخرج می داد. رفیق زاگرس معتقد بود که دستاوردهای ایدئولوژیک از دیگر دستاوردها و پیشرفت ها با ارزشتر و اولی تر است. رفیق زاگرس، انسان با وفایی بود برای همین می گفت: "من بایستی از عهدهی این همه آموزش برایم".

شهادت رفیق زاگرس تاثیر عمیقی بر ما به جای گذاشت. ما بایستی در زندگی و مبارزاتمان به این شهادت جوابگو باشیم. شهادت رفیق زاگرس شباهت زیادی به شهادت رفیق "حقی قرار" دارد. از این رو هر دو شهادت هم بسیار مهم و ارزشمند هستند و بر عهدهی ما مسئولیت سنگینی نهاده اند. بنابراین برماست که به راه مقدس آنها ادامه دهیم و آنها را سرلوحه ی مبارزه و زندگی خودمان قرار دهیم.

زیلان با اصرار بر تحزب و پایبندی راسخ به خطمشی رهبری و با انجام شایسته ترین عملیات زندگی به توطئه ی ۶ می ۱۹۹۶ علیه رهبری پاسخ داد.

PKK به عنوان حزب شهدا دارای فرهنگی است که با تقدیم شهدا به مراحل مختلف زندگی و مبارزه، خود را بسط و گسترش می دهد و بدین شیوه در مبارزه پیروز گشته است. ریشه ی تمامی این شهادت ها را بینش وسیع، و اراده ای پر معنا و شرافتمندانه، پایبندی به رهبری و درک عمیق ایدئولوژی و آپوئیسم تشکیل می دهد. بنابراین خطمشی آزادی رهبر آپو با این شهادت های بزرگ، شفاف تر شده و هویت **PKK** در نتیجه ی این روند به سنتزی خلقی مبدل شده است. **PKK** با همت کادرهای آپوئیست با الهام از میراث غنی شهیدان و پایبندی به یاد و خاطرات نخستین شهید و با انعکاس دادن ارزشهای مقدس و بزرگ آن در آینده، بر اساس پارادایم «جامعه ی دموکراتیک - اکولوژیک و مبتنی بر آزادی جنسیتی» خود را بازسازی نموده و پایبندی گسست ناپذیر خود را به اصول مذکور با شهادت بسیار پر معنای رفیق "زاگرس" تبیین نمود. **PKK**، فعالیتهای بازسازی خود را در طول زمستان گذشته در ارتفاعات زاگرس، میان مترها برف آغاز کرد. فعالیت در شرایط موجود بیانگر عظمت ادعا و اصرار بر زندگی و مبارزه بود. با فرا رسیدن بهار، همچون بذره های زندگی با خاک درآمیخته و یکی شده بود. نتیجه ی آمیختن این بذرها با خاک، پیدایش یک حیات نوین و واقعی بود. نام این حیات هم شد "زاگرس بریتان". رفیق زاگرس نمونه ی یک مبارز انقلابی آپوئیست بود که موفق شد ارزش ها و دستاوردهای انقلاب را در طول عمر و زندگی کوتاه اما پر معنایش برجسته سازد. ایشان با به وجود آوردن سنتزی میان میهن دوستی عمیق شرق کردستان و شور و شوقی که از این پیروزی گرفته، بودند فراخوان رهبر آپو را با جان و دل پذیرفت و بر همین اساس یکی از نخستین کادرهایی شد که به فعالیت بازسازی **PKK** پیوست. "رفیق زاگرس" که تنها عضویت در جمع نخستین کادرهای **PKK** ی بازسازی شده را کافی نمی دید با برجسته نمودن خصایل آپوئیستی و شخصیت خود ابتدا انقلابی گری و شخصیت انقلابی را تحلیل کرده و جهت تجلی هر چه بیشتر آن در خود به تلاش و تکاپو افتاده بودند. "رفیق زاگرس" که موفق شد ایستار با وقار خود را در زندگی انقلابی و تواضعشان را در روابط و رفتار با دیگران و نظم و دیسپلین و

کلکتویسم موجود در شیوه‌ی مبارزاتی‌شان مطابقت داده و هماهنگ سازند، همه‌ی این‌ها را در شادابی و نشاط جوانی و ابتکار عملشان برجسته نمود و بدین ترتیب، طرز و نحوه‌ی مبارزاتی موفقیت‌آمیز آپوئیستی را عملی ساخت. رفیق زاگرس "که با تکیه بر انرژی جوانیش در زندگی لحظه‌ای بدون تلاش و کوشش آرام نمی‌گرفت، همزمان با آن از استعداد عملی‌سازی خط‌مشی رهبری از لحاظ فکری و ایدئولوژیکی - تئوریک نیز برخوردار بود. از اینرو هرچه زودتر می‌خواست اعتقادات و دیدگاه‌های رهبر آپو را که به خوبی درک کرده بودند را به بهترین نحو به شرق کردستان برسانند؛ مثلاً یکی از کارهای رفیق زاگرس که نشان از فهم بالای او از ایدئولوژی رهبری بود، ترجمه‌ی برنامه و اساسنامه‌ی PKK بود که به صورت داوطلبانه و وظیفه‌ی ترجمه‌ی آن را به زبان فارسی بر عهده گرفتند و این فعالیت را با موفقیت به پایان رسانید. رفیق زاگرس "علاوه بر تمام خصوصیات مزبور از صمیم دل به ایدئولوژی رهایی زن که رهبری آنرا ایدئولوژی سده‌ی بیست و یکم عنوان می‌نماید، ایمان داشته و یکی از انقلابیونی بود که در اجرا و پیاده‌سازی آن در عرصه‌ی زندگی نقش داشته، پیشانگی این کار را بر عهده گرفتند. ایشان برای درک عمیق این ایدئولوژی در تلاش فوق‌العاده بود لذا در دوره‌ی آموزشی "شهید اردال" در مرکز حزب آزادی زنان کردستان، PAJK به‌عنوان نیروی پیشاهنگ خط‌مشی آزادی زن مشارکت نموده و پس از آن، با ایستاری چنین پر معنا به فعالیت‌های بازسازی PKK که رهبری آنرا "حزب زنان" عنوان می‌نماید، پیوست. "رفیق زاگرس" با منطق مرد سالار ریشه دوانده در شخصیت خود به مبارزه‌ای بی‌امان پرداخته و همیشه سعی کرد تا نحوه‌ی رفاقت صحیح و صادق را با زن در زندگی روزانه و روابط روزمره برجسته و نمایان سازد. "رفیق زاگرس" که با چنین خصوصیات بارزی با فعال‌ترین شیوه در فعالیت‌های بازسازی PKK جای می‌گرفت، جهت انجام وظیفه در قبال نقش پیشاهنگ ایدئولوژی‌ای که رهبر آپو بر عهده‌ی ایشان گذاشته است، در آینده‌ای نزدیک به فعالیت‌های شرق کردستان انتقال داده می‌شد. اما در حالی که پس از کنگره‌ی بازسازی PKK به همراه تعدادی از هم‌زمانش در دوره‌ی آموزشی ویژه و بسیار عمیق ایدئولوژیکی-تئوریک در PKK بسر می‌برد به درجه‌ی رفیع شهادت نائل گشت.

رفیق زاگرس از نگاه هم‌زمانش

رفیق بر خودان:

از ویژگی‌های برجسته‌ی رفیق زاگرس خون‌گرم بودن و صمیمیت او بود. در کارها و فعالیت‌ها هم با این روحیه قوی شرکت می‌نمود. رفیق زاگرس انسان خیلی فداکاری بود و برای پیشرفت، مساعد بود. از برخوردی ایدئولوژیکی برخوردار بود. در برابر اشتباهات و خطاها و انحرافات خط‌مشی‌ای موضع‌گیری شفاف داشت. شهادت چنین رفیقی در این مرحله ما را عمیقاً تحت تاثیر قرار داد. چون از هر لحاظ در یک مرحله‌ی حساس قرار داریم. ما رفقا بایستی به راه شهید زاگرس و دیگر شهدا ادامه دهیم و بنا به گفته‌ی رهبری، اشتباهاتی را که موجب وقوع شهادت می‌شوند را بخوبی شناسایی کرده و برطرف نماییم. تا از بروز شهادت‌های بعدی جلوگیری نماییم. در واقع چگونگی شهادت رفیق زاگرس در این مرحله، خود بیانگر نحوه‌ی برخورد و درک مرحله‌ی موجود بوده است.

رفیق بزار:

در مرحله‌ای که سازمان با مشکلات جدی داخلی دست به گریبان بود و در حین فعالیت‌های بازسازی PKK با رفیق زاگرس آشنا شدم. رفیق زاگرس از PAJK آمده بود. او مبارزی بود که سرشار از روح آپوئیستی است. آمدن رفیق زاگرس از PAJK به PKK نشان از برخورد و شخصیت ایدئولوژیکی او می‌باشد. شهادت رفیق زاگرس بسان شهادت رفیق حقی قرار که در ابتدای تاسیس PKK شهید شد، دارای ارزش والایی است. رفیق زاگرس مدام سعی می‌کرد به سطح کمال پیر و حقی قرار ارتقاء یابد؛ همیشه در حال تعمق و تحقیق بود. شهادتش غیر منتظره بود. ما هم به راه او ادامه خواهیم داد.

یافتند. او هم اکنون در زیر خاک مانند نوزادی پاک و زیبا می‌باشد و قبل از هر چیز و بیش از هر چیز یک انسان است که انسان بودن خود را بازیافت و باز خود ستاره‌ای گشت بر بلندترین طبقه ستاره‌ای، که هر زمان ما به آن نگاه می‌کنیم و خود را در درون آن می‌بینیم. انسان در آخر بیش از هر چیزی و از هر چیزی بیشتر تنها انسان است در راهیمایی هستی خود. تمامی ما، هر اندازه ماسک و لباس خود را از تن بیرون بیاوریم و به خود آگاهی دست یابیم، آنقدر ما به ما تبدیل می‌شویم و هر اندازه هم به خود تبدیل شویم آنقدر به انسانیت نزدیک می‌شویم.

رفیق زاگرس امروز در دل همه‌ی ما ادراک گشته است؛ لباس خود را از تن درآورده و با همه پاکی و زیبایی خود انسان است. انسانی که ما در دل او پنهان و او هم در دل ما پنهان است. ما همیشه برمی‌گردیم و به او نظاره می‌کنیم. یاد و خاطره‌ی او در دل و ذهن ما همیشه جاویدان است. قداست اوصاف او پیش روی ماست. هر بار ما به آن نگاه می‌کنیم بیشتر وجود معنویتش را درک می‌کنیم. برای اینکه او تنها انسانی بود و ما نیز همواره انسانیم. هر انسان در زمان و مکان خود معنی می‌یابد. زمان ما و زمان او، زمان انسان است مکان ما و مکان او دل انسان است. زمانی بدون انتها و مکانی بدون انتها و تاریخی از دور دست‌هاست که حکایت می‌کند هر روز هستی خود را.

با تقدیم درود و احترامات انقلابی

فواد بریتان

"رفیق زاگرس به عنوان نخستین شهید PKK ی نوین هم‌چنان که از نوع شهادتشان نیز پیداست نماد پابندی به شهیدان و در آمیختن با حقیقت آنها می‌باشد. ایشان نه تنها از لحاظ روحی و فکری بلکه از لحاظ پراکتیکی نیز به مظهر بزرگ پابندی به "شهادت و شهیدان" مبدل گشت. رفیق زاگرس در حالی که به منظور آوردن جنازه‌ی "رفیق شیار خوی" که در نتیجه‌ی درگیری با نیروهای رژیم ایران در منطقه‌ی حفاظت شده‌ی میدیا (کوهستان) شهید شده بود، به همراه گروهی از رفقا وارد مرزهای شرق کردستان شده و در آنجا با کمین نیروهای ایران روبرو می‌شوند و بدین صورت شهید می‌شود. "شهید زاگرس" در مزاری که برای "شهید شیار" تدارک دیده شده بود به خاک سپرده شد و ایشان بدین ترتیب به بارزترین و پرمعناترین مثال پابندی مطلق و در آمیختن با روح پاک شهدا مبدل گشتند. بدنال پیشرفت و گسترش خط‌مشی رهبری تصفیه‌ی خط مزدوری حملات نظامی گسترده و فعالیت تجزیه و امحا و پرواکسیون هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح بین‌المللی بر خلقمان و نیروهای گریلا و در راس آن، بر رهبر آپو شدت بیشتری به خود گرفته است. بزرگترین پاسخی که به تجزیه، امحا و پرواکسیون تحمیلی بر مبارزات آزادی‌خواهی مان داده شد مقاومت عظیمی است که پرچم آن را در شخص شهیدان هر چهار بخش کردستان برافراشته‌ایم. "رفیق زاگرس" که حقیقت این معنا را در شخصیت انقلابی خود متجلی ساخت، به عنوان نخستین شهید PKK ی از نو تاسیس شده پرچم‌دار و پیرو خط‌مشی PKK مبنی بر شعار "PKK حزب شهیدان است." شده است. پاسخ ما بعنوان PKK به نشاط و هیجان انقلابی "حقی قرار PKK ی بازسازی شده یعنی "شهید زاگرس بریتان" و به جای آوردن اهداف و آرزوهای ایشان و تمامی شهیدان بزرگوارمان و بر همین اساس، بسط و گسترش ایدئولوژی PKK و پیشبرد مبارزات آپوئیستی می‌باشد. "دیگر نه مرگ و نه صرفاً مقاومت کافی نیست" زیرا نخستین شهیدان و ایثارگران این جنبش در این باره آنچه که می‌بایست، انجام داده لذا تنها چیزی که می‌تواند راه رهایی مطلق باشد سوق و جهت دادن مبارزه بسوی پیروزی ماندگار و کسب موفقیت و پیروزی چه در سازماندهی و چه در فعالیت‌های سیاسی، نظامی، پراکتیکی است. انقلاب و مبارزه‌مان از این لحاظ از اهمیت شایانی برخوردار است. ما بعنوان هم‌زمان "شهید زاگرس" سوگند یاد می‌کنیم که با یک چنین ایده و بینشی

بتوانیم عزم و تعهد خود را در قبال شهادت این رفیق بارز و دلاور، بزرگتر و برجسته‌تر نماییم. شهید زاگرس "در گزارشی که برای شرکت در فعالیتهای بازسازی PKK نوشته بود چنین می‌گوید" کسی که حائز قدرت مبارزه، پاک، صادق، فداکار، عادل، ایده‌آل و آزاده بوده و در کنار اینها بر اساس بینش و درک علمی کافی به رهبر آپو، خط دفاع مشروع، انقلاب رستاخیز خلغمان و انسانیت پایبند باشد همچنین دارای خصوصیات دموکرات، آزادگی، بدور از تظاهر و دروغ و بدور از ذهنیت دولت‌گرا و اقتدارگرا و نیز بدور از تعصب و ملی‌گرایی باشد. همچنین بدون در نظر گرفتن منافع شخصی در راستای آزادی خلق و بشریت مبارزه کند و دارای بینش و دیدگاهی وسیع و معیارها و اصول سازنده و دموکراتیک باشد، خواهد توانست در مسیر ایدئولوژی رهبر آپو مبارزی واقعی و بزرگی برای آزادی خلق و میهنش و انسانیت باشد. با توجه به موارد مذکور بر اساس "دفاع از یک خلق" رهبر آپو می‌خواهم در جواب به فراخوان رهبری در فعالیت بازسازی PKK بطور مستقیم مشارکت نمایم".

ما بعنوان PKK این تصمیم و پیمان "شهید زاگرس" را تصمیم و پیمان خود دانسته و جهت بسط ایدئولوژی آزادی‌خواه در شرق کردستان و الهام از سرچشمه حیات آزاد تلاش خواهیم نمود. عهد می‌بندیم که شرق کردستان را به رهبر آپو - که بزرگترین ایده‌آل رفیق زاگرس بود - برسانیم.

زنده باد رهبر آپو

شهیدان جاویدانند

زنده باد روح آپوئیستی که از "حقی قراد" به "زاگرس بریتان" رسید

زنده باد PKK

مجلس حزب کارگران کردستان، PKK

۲۵ جولای ۲۰۰۵م

بود. رفیق زاگرس تحت هر شرایطی به کمک و یاری رفقایش می‌شتافت. از این رو رفیق زاگرس در ذهن تمامی آن رفقها، رفیقی بود که رفاقت خود را اثبات کرده، این‌گونه از او یاد می‌شد. و باز هم در "قره داغ" روزی که درگیری رخ داده و رفقایی که چند روز از ملحق شدن آنها به صفوف گریلا بیشتر نگذشته، دشمن آنها را محاصره کرده و بسیاری از آنها را به شهادت رسانید. زاگرس و گروهی کوچک از یاران او محاصره را شکسته و از آنجا خارج شدند. در درگیری هنگامی که گلوله‌هایش تمام می‌شود با سنگ به جنگ می‌پردازد و ندای تسلیمیت را قبول نمی‌کند. از آن لحظه به بعد زاگرس در ذهن دشمن و در ذهن رفقای خود در برابر دشمن و تسلیمیت کودکی که با حرص خود به سوی دشمن سنگ پرتاب می‌کرد، تبدیل شده بود. زمان در حقیقت چیزی است که همیشه در جوش و خروش. هیچ‌گاه هیچ کس قادر نیست آن را متوقف کند و آن را به عقب بازگرداند. زمان فقط در جایی می‌ایستد و به عقب برمی‌گردد که آن جا هم دل انسان و ذهن انسان است. در دل و ذهن انسان زمان‌هایی هستند که حکم شده‌اند. این رمزهای حکم شده را در حرکت زمان نمی‌توانیم پاک کنیم. راستی رفیق زاگرس در دل و ذهن بساری از ما بسان نقشی حکم شده است.

انسان با تمام خصوصیات خود انسان است. انسانی که در راهپیمایی خود شناخته نشده است در زمان و یا مکانی که راهپیمایی او تمام می‌شود، آنگاه راهپیمایی نو شروع می‌شود. اگر آنجا که راهپیمایی او تمام می‌شود، خود را بیابد، ابدی خواهد زیست. انسان هنگام مردن دوباره متولد می‌شود و مانند کودکی لخت می‌شود و در آن زمان به بعد راهپیمایی او در زمین تمام می‌شود و راهپیمایی او در دل‌ها و ذهن‌ها شروع می‌شود. انسانی که دارای دل و ذهنی تمیز است هر زمان خود را انعکاس می‌دهد و او همچنین در شخصیت‌های خارج از خویش بازتاب می‌نماید، همچنان که تمامی انسانیت در دل و ذهن یک انسان پنهان می‌شود. انسانی هم که مشی او بر اساس انسانیت باشد در هدف و دیدن خود در دل هر انسانی جای می‌گیرد و در دل هر یک از آنها پنهان و در آنجا از او محافظت می‌شود.

رفیق زاگرس چگونه متولد شد، چگونه بزرگ شد از کدامین گذرگاه‌ها عبور کرده و در هستی خود به دنبال چه می‌گشت؟! این پرسش‌ها همگی در پایان زندگی او جواب خود را

که دارد می‌جنگد. با کارا کتر ایدئولوژیکی خود در خطاهایمان دخالت می‌کرد و با زیبایی کلامش، نوازش می‌داد. همیشه از یک طرف میل ما به سوی او بود و از طرفی دیگر از او فرار می‌کردیم. زیبایی ما را بدون سیر شدن می‌آشامید. و هرگز با زشتی‌هایمان سازش نمی‌کرد. به راستی هم رفیقی عجیب بود. می‌خواستی او را بشناسی و یا نشناسی. اگر او رفیقی را ناراحت و غمگین می‌دید به نزد او می‌رفت و با او به صحبت می‌نشست. گفتگوی او با صدای حرص آلود و بلند و با خنده‌ای از دل آرایش داده می‌شد. هنگامی که رفیق زاگرس با رفیقی گفتگو می‌کرد ما می‌دانستیم که گفتگویی خالصانه و در آخر رفاقتی بزرگتر درست خواهد شد. رفاقت او با اشخاص نبود. او در معنای رفاقت، رفیق هر کسی بود و در معنی خطا و انحراف رفیق کسی نبود. انسان در زمان خود پنهان است برای شناخت انسانی لازم نیست که او را از کودکی تا اکنون بشناسیم. ما رفیق زاگرس را در زمان بازسازی **PKK** شناختیم. در آن زمان چیزی که بیش از هر چیز از ما خواسته می‌شد باوری، داشتن روحیه‌ای قوی، اندیشیدن و انعکاس آن در عمل بود. و باز هم نقطه‌ی اساسی دوباره ایجاد رفاقتی بود و آن مرحله زمان ایجاد رفاقتی تازه بود. در سردی زمستان بازسازی **PKK** در تمامی گفتگوهای ما، فکر ما، در تبادل نظر و کلاً در رفاقت ما یکی از گرم‌ترین رفاقتا، رفیق زاگرس بود. چیزی که تا آن زمان در **PKK** سرد شده بود به غیر از مشارکت با دلی گرم ذوب نمی‌شد.

در آن زمان رفیق زاگرس بیش از هر چیز با شور و شوق خود نظر همه را به سوی خود جلب می‌کرد. در گفتگوی ما بعد از شهادت او و قتی که ما او را به خاطر می‌آوردیم نقطه نظر مشترک ما این بود که هیچ رفیقی، رفیق زاگرس را بی روحیه ندیده بود.

تنها می‌توان انسان را به شیوه‌ی نسبی تعریف کرد بعضی اوقات انسان مانند بادی سریع می‌باشد. در آن زمستان سرد چیزی که به یاد همه‌ی ما می‌آید و ما نمی‌توانیم آن را تعریف کنیم این بود که رفیق زاگرس مانند بادی گرم و دلنواز بود. ما او را در خاطره‌های رفاقتا شناختیم. و باز هم در زمستانی سرد، در راهپیمایی طولانی، رفیقی که با او راه‌پیمایی کرده بود از او توصیف می‌کرد. انسان در راه طولانی و دشوار رفاقت خود را ثابت می‌کند. و ماهیت ذاتی آپوئیستی بودنش را به عرصه‌ی عمل می‌گذارد. رفیق زاگرس دارای چنین خصوصیتی

گزارش خود انتقادی جهت ارائه به کمیته‌ی آماده‌کاری **PKK**

اسم من زاگرس تول‌ه‌لدان است. در ۸۱-۱۱-۲۶ در شهر سنندج و در خانواده‌ای از طبقه‌ی متوسط، مسلمان و میهن پرست چشم به جهان گشودم. سیزده سال درس خواندم و در تابستان ۹۷ با چند تن از هواداران حزب آشنا شدم. در طی یک سال توانستم از طریق روزنامه، رادیو و تلویزیون اطلاعات بیشتری کسب کنم.

PKK از ایدئولوژی سوسیالیستی و استراتژی ملی برخوردار بوده و در زندگی، رفتار و معیارهای سازمانی خود، طرز جدیدی از جنگ مسلحانه را پیشبرد داده است. در برابر امپریالیسم، اشغالگران و خط خیانت مبارزه کرده و فراتر از هر چیزی، بر این ادعاست که شخصیت و انسانی جدید را در کردستان خلق نماید. حقایق مذکور باعث جذب شدن من به **PKK** در زمانی کوتاه شد. در تابستان ۱۹۹۸ در فعالیتهای سازمانی، تبلیغات و فعالیت‌های درون شهری مشارکت جستم. در روز ۲۰۰۰-۸-۱۲ در کوه قره‌داغ به صفوف انقلابیون ملحق شدم. لازم به ذکر است که در سال ۹۹ دو بار تصمیم به ملحق شدن به صفوف **HPG** را گرفتم ولی به سبب فعالیت‌های درون شهری، رفقا اجازه عملی کردن تصمیم را ندادند.

با خصوصیات شخصیتی ملی‌گرا و ذهنیتی اسلامی- فئودال و با ادعا، رغبت و آرزویی بزرگ به زندگی گریلابی وارد شدم. تصور من از زندگی رفقا بر اساس منطق مدینه فاضله بود؛ در درون **PKK** هر چیزی ایده‌ال، صددرصد تمام و هر شخصی پایبند و معتقد، درست، بی‌غل‌وغش و انقلابی است. برداشتی مقدس و ایده‌ال از همان ابتدا بر زندگی ما حاکم بود. به سبب چنین نگرشی نواقص و مشکلات زندگی که با آنها مواجه می‌شدم را قبول نکرده و باور نمی‌کردم. انسانی که جهت کسب آزادی و به عنوان یک انقلابی به صفوف حرکت ملحق شده، دارای خصوصیات آنقدر ضعیف و شکننده است که به خاطر چیزی بی‌معنا مشکل ساز شده و با خصوصیات شخصیتی اش در برابر طرز زندگی انقلابی به مجادله برخیزد. نگرشی ایده‌آلیستی و فقدان نگرشی علمی به واقعیت‌های زندگی و با طرز اسلامی با مشکلات

برخورد کردن و همچنین نبود آگاهی از شخصیت و جامعه کردستان و انقلاب عامل اصلی و سرمنشاء چنین برخوردی بود.

بعد از گذشت زمانی اندک و شناخت محیط و تجربه کردن آن، تصمیم به چاره‌یابی نواقص و مشکلات گرفته و بر آن شدم، نظرات و برداشت‌های خود را از محیط، زندگی و رفقا تازه نموده و بدین شیوه اندکی به تناقضات موجود معنا ببخشم. اما در واقع قادر نبودم در زیر لوای معنابخشی به نواقص و مشکلات موجود در زندگی انقلابی، بی‌صدا و منفعل بمانم. بر این اساس در نخستین اقدام خود بر آن شدم تا خود را سازماندهی نموده و کلیه‌ی قوانین و قواعد زندگی انقلابی را در شخص خود به اجرا بگذارم و بدین گونه- هم با طرز زندگی خود و هم با طرز برخورد خود- در برابر مشکلات و نواقص مبارزه کنم. بدین گونه مرحله‌ی جدیدی از زندگی انقلابی را آغاز نمودم.

با توجه به مشاهدات و نیز سطح آگاهی خود، زندگی را تعقیب نموده و با مشاهده‌ی نواقص و مشکلات، در برابر آنها موضع خود را مشخص می‌نمودم. شایان ذکر است که مواضع خود را در محیط رسمی سازمان ابراز می‌نمودم. تحت لوای عناوین میلیتانی و رادیکالی با طرزی محکم و با لحنی برنده و بدون مد نظر گرفتن روحیه و وضعیت رفقا به انتقاد از آنها می‌پرداختم و انتظار داشتم که موارد نقد شده بار دیگر تکرار نگردد. باید گفت من کاری را انجام می‌دادم که از ضروریات آن کاملاً آگاه نبودم. بدون آنکه زمینه مناسب چاره‌یابی مشکلات را ایجاد نمایم و بدون در میان گذاشتن آنها با رفقا در محیط زندگی و نیز بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی - مکانی و عدم وقوف به طرز و اسلوب بیان انتقاد به عرصه‌ی چنین کاری وارد شدم.

زمانی که نتایج برخوردهای خود را مورد بازنگری قرار می‌دادم، درمی‌یافتم که مسائل مربوط، به کلی و به شیوه‌ای بنیادین حل و فصل نشده و انتقادات تنها به مانند قرص مسکنی که تنها درد را تسکین داده عمل می‌نماید. محصور ماندن به چنین طرز مبارزه‌ای و نیز پایبندی به قوانین و قواعد سازمان و سازماندهی فردی خود (که گاهاً به افراط کشیده می‌شد) منجر به بروز نتایج متفاوت تری همچون تنگ‌نظری، مرکزیت‌گرایی و خود را به عنوان حزب احساس

می‌فهمیم که چیزی که ما هر روز دنبال او هستیم پیش روی ماست ما امروز زاگرس را بیش از هر زمانی دیگر می‌شناسیم و حس می‌کنیم و رویش او را دوباره نظاره می‌نمایم.

او تنها ستاره‌ای در آسمان‌ها و جسمی زیر خاک نیست بلکه بودن زنده است. در خنده‌ی رفیقی، در اشک زمانی تنگ و در حرص ما در برابر زشتی‌ها و یا در کمپ برفی ما و یا در گفتگوی ما به صورتی گرم با ماست؛ این واقعیتی است تلخ، آنگاه که نزد ما بود حس نکردیم و امروز انعکاس فریادهایش را در قندیل و خنیره ... می‌یابیم.

ما هر روز از خود می‌پرسیم این ابرانشان که ما در وجود او پنهان شده‌ایم کجاست. جستجوی خود را چگونه شروع کرد. چگونه قدم برمی داشت و با گفتن خود می‌خواست چه بگوید. از چه دل کنده و به چه دل بسته. ما امروز عشق‌هایش را می‌فهمیم و در ذهن خود حک می‌کنیم زیرا می‌دانیم در بنام کردن او بر روی خود اسم می‌گذاریم. آری امروز معنی مهر و قهر و گفته‌هایش را می‌فهمیم و با اندکی تعمق در می‌یابیم که رنج و فداکاری به مانند مادری مهربان او را در آغوش خود بزرگ کرده، چگونه زیستن را به او آموخته که در پذیرش هر کاری مستقل و بدون احساس ناتوانی پذیرا باشد. او چنان شکل گرفته بود که بیکاری را خلائی بزرگ در زندگی احساس نماید و بدون هیچ چشم‌داشتی دل به کار می‌بست و هرگز هم‌زمان خود را دل آزرده نمی‌کرد. بلکه سعی می‌کرد با آنها یکی شود. صورت عرق ریخته و لبخندهای همیشگی‌اش بیانگر عشق او بکار و زندگی بود.

او زمزمه‌ی عشق آباد کردن بود. شانه‌هایش مقاوم، رنج را معیار انسان بودن می‌دانست. واژه‌هایش مانند تخمی بر روی خاک می‌روید و به هر قیمتی که شده با ضعف‌ها و کمبودهایمان مقابله می‌نمود. تنها با خاک، سنگ و چوب کار نمی‌کرد بلکه با انسان کار می‌کرد با دشمن تنها با سلاح نمی‌جنگید، با دشمن درونی ما با گفته‌های آتشین و با خنده‌های خود می‌جنگید. هر گفته‌ی او برای دشمن درونی ما مانند آتشی بود و برای جسم انسانی ما که از تشنگی داشت می‌میرد مانند چشمه‌ای بود که از او سیراب می‌شد. در هنگام گفتگو با او آرام و قرار نداشتیم و نمی‌دانستیم که ما از او ناراحت شویم و یا خوشحال. گفته‌های او همیشه عده‌ای از ما را خوشحال و عده‌ای دیگر را ناراحت می‌کرد. هنگامی که صحبت می‌کرد انگار

تصویر موجودی را به اکران می‌کشند که با هر قدم خود و فریاد و گریه و خنده‌ی خویش انسان بودن را فتح می‌نماید و هر بار فریاد می‌زند که من انسانم، من انسانم.

آری، کور و گرسنه‌ها درام موجود را بازگو می‌نماید. بدیهی است تا زمانی که انسان موجود در زمان و مکان بر ما آشکار نشود نخواهیم توانست بودن او را در کنار خود حس نماییم، هر چند که با ما باشد.

تنها از طریق بازگشت به خویشتن و خودشناسی است که می‌توانیم زیبایی‌های او را ببینیم. و متحیرانه گریه و کور بودن خود را نظاره کنیم. او تنها نیست، بلکه نظاره‌گر ما نیز هست و این چنین خود را می‌آفریند ... آنگاه در می‌یابیم که ما همگی یک شخص هستیم. اما شخصی گم شده.

آن جاودانه روحی که ما در آن پنهان بودیم ضمن آنکه با ما بود اما ما صدایش را نمی‌شنیدیم و چشم بسته می‌نگریستیم، رفیق "زاگرس" بود.

ما همگی با او به بحث و گفتگو می‌پرداختیم؛ شادی‌ها و غم‌هایمان را با او تقسیم می‌کردیم. گاهی به او نزدیک و گاهی نیز از او دور و گاهی نیز به اندازه‌ی پیوند درون او سنتزی خلق می‌کردیم و گاهی نیز بی‌محابا از وی دور می‌شدیم. و چنانچه او را از یاد می‌بردیم در پی ما می‌گشت و ما را پیدا می‌کرد. براستی چقدر دوست داشت که خود را به ما هدیه کند، آری صورت او آینه‌ی ما بود؛ او همیشه آینه را جلوی روی ما می‌گرفت.

چون خودبینی اجازه نمی‌داد که او را ببینیم. زاگرس با آینه‌بودن خود، زاگرس بود. اما کسی که در وجود او هم پنهان بود ما بودیم. من گفتم که انسان موجودی عجیب است ما هم آنجا بودیم او هم آنجا بود اما ما نه او را دیدیم و نه خود را. باز هم چیزی عجیب است هنگامی که او نزد ما نبود و ما هم پیش او نبودیم و زمانی که دیگر او بر روی خاک نبود بلکه زیر خاک بود ما هم خود را دیدیم و هم او را فهمیدیم که روح او در آسمان‌ها ستاره گشت و جسم او در عمق خاک، ما بودیم. هنگامی که به ستارگان و خاک نگاه می‌کردیم توانستیم به صورتی روشن هم او را ببینیم و هم خود را. ما امروز می‌فهمیم که او از ابتدا دنبال ما می‌گشت و باز

نمودن، شد که در شکل‌گیری شخصیتی تاثیرگذار بوده، و تا به امروز نیز قادر به گذار تمام و کمال از آنها نبوده‌ام.

در بهار سال ۲۰۰۱ جهت گذراندن دوره‌ی آموزشی ایدئولوژیک - سیاسی به آکادمی مرکزی حزب رفتیم. تصنیف دفاعیه‌ی رهبری (از دولت کاهنی سومر به سوی تمدن دموکراتیک) و رسیدن آن به دست ما شانس بزرگی برای من بود. نیرو، اقتدار، روحیه و معنویات وسیعی را از آن کسب نمودم. اندک اندک از لحاظ زندگی انقلابی نیز تجاربی را کسب می‌نمودم. همزمان با کسب تجاربی تازه از زندگی و همچنین نیرو و اراده‌ای که از دوره‌ی آموزشی و خصوصیات دفاعیات کسب نمودم، بر آن شدم که از جهات بسیاری شخصیت، زندگی، نگرش و طرز برخورد خود را نوسازی نمایم. به دنبال تحقیق و تفکری ۲ ماهه تصمیم گرفتم از طرز و شیوه‌ی قبلی خود فاصله گرفته و راه و روش جدیدی را مبنا قرار دهم. اما با وجود اصرار من بر این امر همچنان قادر به گذار از طرز قبلی و دست‌یابی طرز جدید نبودم. علت اساسی این مطلب از عدم درک دفاعیات رهبری از جهات متنوع آن منبعث شده و از اینرو نتوانسته بودم در ذهنیت خود نوسازی‌ای جدی را عملی سازم. در واقع آنچه من کسب نموده بودم جهت پیرو نمودن طرز جدید کافی نبود و تنها قادر به ایجاد فرم‌هایی در برخی جهات بود. هر چند فرم‌های مذکور ثمره‌ای چندان قابل قبول از دیدگاه من و حزب بشمار نمی‌آمد اما توانست از جهات بسیاری مرا یاری رسانده و کمکی بزرگ در راستای پیشرفت و ادامه‌ی مبارزه بود.

با گذشت زمان و کسب آگاهی و شناخت از خط‌مشی ایدئولوژیکی - سیاسی و سازمانی و نیز زندگی انقلابی، حقیقت شخصیت، جامعه و انقلاب و همچنین کسب تجربه از نواقص و کمبودهای گذشته، تغییرات بسیاری را در طرز زندگی انقلابی خود محقق ساختم.

شیوه‌ی ملحق شدن من از همان ابتدا به صورت بیعتی بود. از همان ابتدا و تاکنون تلاش و کوششم بر آن بوده است که نقصانی در من دیده نشود و زمینه نقصان، خراب‌کاری، بی‌روحیه‌ای، بی‌باوری و غیره را مهیا نسازم، مشکل آفرین نباشم و برای چاره‌یابی مشکلات تلاش نمایم. در کلیه‌ی عرصه‌ها بدون ترس پیشاهنگ باشم. خود قادر به آموزش خود بوده و

بر اساس نیرو و پتانسیل خود زندگی نمایم و منتظر کمکی خارجی نباشم. اراده‌ی خود را با اراده‌ی سازمان یکی ساخته و جهت هر وظیفه‌ای خود را آماده نمایم. در این مدت همواره به این حقیقت معتقد بوده‌ام که انسان انقلابی برای خلق تلاش می‌کند نه برای خود، بر این مبنا همواره بر اجابت ضروریات و وظیفه‌ی خود اصرار ورزیده‌ام. در زندگی برای اخلاق، وجدان و معیارهای آن اهمیت شایانی قائل می‌باشم. از منظر دیدگاهی ایده‌آلیستی با رهبری و شورای رهبری برخورد می‌نمودم و این نگرش را نگرشی میلیتانی بشمار می‌آوردم. در واقع چنین وابستگی‌ای نشأت گرفته از ذهنیتی اسلامی می‌باشد اما زمانی که اندکی از حقیقت رهبری را دریافتم به غیر عملی و نادرست بودن چنین وابستگی‌ای دست یافتم و همچنان که رهبری نیز اظهار می‌دارد: "نزدیکترین انسان به من کسی است که با طرزی عملی و فکر و نگرشی آزاد مرا درک نموده و شناخت خود را عملی می‌نماید". لازم است وابستگی و شناخت احساسی و عاطفی خود را با دانش و آگاهی‌ای عمیق و میلیتانی به شناختی عملی مبدل نمایم. نکته‌ای اساسی در وابستگی و شناخت احساسی این است که همواره احتمال و خطر انقطاع وجود دارد. مثال بارز این امر را می‌توان در شیوه جدایی من از اسلام و قوانین آن مشاهده نمود.

شیوه برخورد من در برابر رهبری چنین بود و بدون هیچ شک و تردیدی همواره سعی بر عملی کردن سخنان ایشان داشتم ولی از آنجا که این طرز فاقد تحقیق و درکی صحیح می‌باشد، نهایتاً به تئوری‌ای درست منتهی نشده و همین امر نیز باعث عدم کسب موفقیت در عمل می‌گردد. چنین نگرشی برای شورای رهبری نیز مصداق داشت. شورای رهبری را بدون نقص دیدن و به عنوان نماینده‌ی مطلق رهبری برشمردن، به صورتی عینی برخورد نکردن، با نگرشی علمی و انتقادی تعقیب نکردن، شخص را در جای خوب گذاشتن از جمله مواردی هستند که در زندگی من بروز کردند. اما زمانی که در "دوله کوکی" بودم و زندگی و رفتار فرهاد و بوتان خیانت کار را دیدم با پارادوکسی مواجه شدم که به هیچ وجه قادر به معنی بخشی به آن نبودم. اما تحت لوای حساس بودن مرحله، تهدیدات موجود علیه حزب و شورای رهبری و نیز حفظ منافع حزب، نتوانستم برخوردی مناسب و ممتد را در برابر اعمال و کردار منحرف آنها اتخاذ نمایم و همچنین نگرش و فکر و برخورد شخصی خود را با دیگران تقسیم نمایم.

بخشی از انسانیت با او ناپدید شود و این بخش از جامعه‌ی گم شده همیشه در حال جستجو برای شناختن خود است. ما آنها را بدین گونه تعریف می‌کنیم؛ جنس گم شده، طبقه‌ی گم شده و خلق گم شده. در تاریخ انسانیت گمشده‌ها آنقدر زیاد هستند که برای پیدا کردن آنها باید جستجو و راهپیمایی طولانی را متحمل شویم. بعضی انسان‌ها می‌گویند که اگر این همه جستجو برای این است که ما تنها خود را ببینیم در آن هنگام لازم نیست که به چنین جستجویی پردازیم. این طرز تفکری اشتباه است برای اینکه انسان موجودی است همیشه در حال حرکت و جستجو که تغییر می‌یابد.

بارزش بودن دانش ما به عمق جستجو و طولانی بودن راهپیمایی بستگی دارد. راهی که ما برای شناخت خود باید بپیماییم، البته که کوتاه مدت است و علت آنرا باید در خصوصیات فرابیولوژیکی انسان جستجو کرد. انسان از هر لحاظ دارای دنیای مخصوص به خود است. اما نباید اشتباه کرد که انسان تنها از طریق آمیزش موجودیت بیولوژیکی با موجودیت تاریخی و جامعه‌ای می‌تواند دنیای مخصوص خود را حفظ کند و این دلیلی است بر وسعت و میزان جستجو. نباید فراموش کرد که ما فرزندان خلقی هستیم که در اعماق تاریخ گم شده‌ایم. بر روی این تاریخ مزار نیست که چنین بر روی آن حک کرده اند: «در این مزار خلقی مرده دفن شده است». آنها ما را بدون زمان و تاریخ بنام کرده‌اند.

هر ستاره دارای اسمی است. اما دیگر این اسم‌ها از یاد رفته‌اند و ما نیز در بی‌نامی این ستاره‌ها پنهان شده‌ایم. ستاره‌ها هم شاهد گم شدن ما هستند. به همین خاطر هم، ما به خود می‌گوییم فرزندان خاک و آفتاب؛ یعنی فرزندان ستاره‌ها. فرزندان خاک و آفتاب در تولد خود محکوم به تنهایی و جستجوی طولانی در زمین و زمان می‌باشند و به همین دلیل است که ما عجیب‌ترین فرزندان انسانیت هستیم.

به اندازه‌ای که انسانیت خود را در میان ما پنهان کرده، ما نیز در میان انسانیت خود را پنهان کرده‌ایم و این اثباتی است بر اینکه، میزان خودشناسی ما موازی است با خودشناسی انسانیت. این سرانجام همگی ماست برای اینکه جستجوی ما به نام خلقی گم شده است. ما در دیدن خلقی انسانیت را می‌بینیم و در انسانیت نیز خود را می‌بینیم. و این موقعیت تراژیک - کوچک،

تصویری حک شده بر روی زمان

انسان موجودی ناشناخته می‌باشد. در جوش و خروش زندگی، بیشتر اوقات که به اطراف خود می‌نگریم چنین تصور می‌کنیم که همه انسان‌ها مانند همدیگرند اما با کمی تعمق می‌فهمیم که هر یک از آنها دارای دنیای مخصوص به خود هستند. اما هنگامی که با تعمق بیشتر پرده‌ها را کنار زدیم درمی‌یابیم که جوهر یکی است. اگر این فاعل ناشناخته بتواند جوهر و شکل خود را با هیجان زیستن پیوند دهد آنگاه می‌توان گفت که هم خودش است و هم جامعه. اکثراً شناخت ما از انسانی که در کنار ما زندگی می‌کنند بر اساس زاویه‌ی دیدمان یا بسیار معمولی و یا عجیب و غریب بنظر می‌رسد. می‌توان گفت که این دیدگاه هم درست می‌باشد و هم نادرست و نمی‌توان گفت که انسان تنها با خصوصیات جامعه‌ای که در آن بزرگ شده شکل گرفته است.

چنانکه گفتیم، انسان موجودی شگفت‌انگیز است. بعضی اوقات انسان به جامعه‌ای می‌ماند که جامعه را در نهان خود پنهان کرده است. چیزی که این را اثبات می‌کند زمان و مکان است. انسان در هر زمان و مکانی به جامعه تبدیل نمی‌شود و جامعه نیز در هر زمان و مکانی در وجود یک انسان حل نمی‌شود. هنگامی که شخص به جامعه تبدیل می‌شود و جامعه هم به شخص آنگاه ما آن زمان را زمان شگفتی‌ها می‌نامیم و به مکانی هم که آن شگفتی‌ها در آنجا روی می‌دهند، مکان شگفتی‌ها. هر انسان در شخصیت خود با این شگفتی‌ها زندگی می‌کند. اما برای اینکه این عجایب را ببینیم باید خود در زمان و مکانی عجیب باشیم. به همین دلیل است که زمان مستقلاً مال همه‌ی انسانیت است اما در درون آن هم هر انسان زمانی مختص به خود را دارد. دنیا به همه‌ی انسانیت اختصاص دارد اما هر بخشی از این دنیا برای انسانی در نظر گرفته شده؛ این انسان، هر زمان در حال دادن آرایشی به خود است و هر زمان نیز در جستجوی زمان و مکانی است که بتواند خود را در آن بیابد. انسان در این معنا موجودیست ناشناخته و به همین خاطر، همیشه در جستجوی خود است. اما همیشه شخص تنها، ناپدید نمی‌شود بلکه ممکن است

موارد ضعیف، منحرف، نواقص و مشکلاتی که مختصراً از آنها بحث نمودم اندک اندک و با گذشت زمان و تجربه کردن واقعیت‌های زندگی و مشکلات و با درس گرفتن از کلیه‌ی لحظات زندگی و نیز به واسطه‌ی کسب آگاهی ایدئولوژیک، فکری و سازمانی برایم روشن شدند و آنها را درک نمودم و جهت چاره‌یابی آنها اقدام نمودم. اما هنوز پیشرفت‌های حاصل شده پاسخ‌گوی اشتیاق من به جستجو و کنکاش من نبودند و به کلید چاره‌یابی مشکلات مبدل نشدند با وجود همه‌ی این پیشرفتها هنوز قادر به عبور از ذهنیت جامعه‌ی اسلامی - فئودال، دکماتیک، ملی‌گرا، مرکز‌گرا و نیز مساله‌ی اقتدار و ذهنیت سیستم مرد سالار نبوده و با تاثیر چنین ذهنیتی با مشکلات برخورد نموده و جهت چاره‌یابی، به تنهایی اقدام نمودم و از این رو قادر به ایجاد تحولات بزرگی نبوده‌ام. این امر به عامل اصلی مبدل شد تا در راستای پرسپکتیو رهبری که بیان میدارد: "مرد بودن لازم است روزانه کشته شود و کشتن ذهنیت مرد یکی از معیارهای اساسی سوسیالیسم می‌باشد و سوسیالیسم، عدالت و آزادی در سرشت زن پنهان می‌باشد و سده‌ی ۲۱ سده‌ی مسائل جنسی و آزادی زن است و شناخت شخصیت خود و حقیقت سیستم مرد سالار و بازتاب آن در شخصیت زن و مرد و حقیقت سیستم آپوئسم و زن و مرد آزاد در دوره‌ی آموزشی شهید اردال در آکادمی شهید زینب کناجی مشارکت جویم. وقوف بر اهمیت چنین آموزشی اهداف و خواسته‌ها و برنامه‌ی مبارزه از موارد بنیادین چنین آموزشی می‌باشد. اما به سبب روشن نبودن مقاصد میان انقلاب و رفرم مشکلات و نواقصی در درون سازمان پدیدار شدند که بر کلیه‌ی عرصه‌های فعالیتی تاثیر گزار شدند. از آغاز آموزش نتوانستم تحقیق، تفحص و تلاش هدفدار را پیگیر نمایم. اما هر اندازه که از زمان آغاز دوره می‌گذشت بیشتر از گذشته به ضرورت وقوع انقلاب شخصیتی، ذهنی و روش شناختی در درون خود آگاهی می‌یافتم و رفرماسیون و رستراسیون را به مانند مرهمی بر روی زخهای خود احساس می‌نمودم. در حقیقت هدف این آموزش ایجاد انقلاب در شخصیت و باز آفرینی آن در قالب انسانی آزاد می‌باشد. به غیر از نواقصی که سرچشمه‌ی آن را باید در من و سازمان جستجو نمود و نیز مشکلات موجود در دوره‌ی آموزشی توانستم تا حدودی شیوه‌ی شکل‌گیری شخصیت منطقی و ذهنیت خود را شناخته و جهت چاره‌یابی نواقص و باز آفرینی شخصیت خود گام‌های

جدی‌ای بردارم و نتایجی مهمی را کسب نمایم که در واقع به عاملی اساسی جهت حصول پتانسیل باز آفرینی من مبدل گردد. با این وجود باید اعتراف نمایم که نتایجی که از این دوره‌ی آموزشی کسب کرده‌ام پاسخگوی اهداف سازمان و خواسته‌های من نیز نبوده است. اما می‌تواند به زمینه‌ای بنیادین جهت کسب نیرو و توان مورد نیاز برای حصول اهداف آموزشی و انتظارات سازمان و من مبدل شود.

در وضعیت کنونی به دنبال حاصل شدن پیشرفت‌هایی که مختصراً بیان نمودم می‌توانم در آینده بر اساس پربارتر و وسیع‌تر نمودن این پیشرفت‌ها و بر اساس پارادایم جدید رهبری، «جامعه‌ی دموکراتیک - اکولوژیک» لایق رهبری، شهیدان، خلق و کلیه‌ی ملیت‌های آزادی‌باشم و با اتکا بر نیرو، اعتقاد، انتظار، اراده و معنویات و ادعایی راسخ در کلیه‌ی عرصه‌های مبارزه و تلاش مشارکت جویم و جهت دستیابی به شخصیت ملیتانی حقیقی و عملکردی صادق و درست تمام نیرو و همت خود را بکار گذاشته و با نیرو و اعتقادی که از رهبری، خلق، شهیدان و ایدئولوژی‌های زن کسب نموده‌ام، کنکاش حقیقت را ادامه داده و تا نیل به شخصیت دموکراتیک - سوسیالیست بدون درنگ و خستگی ناپذیر تلاش خواهم کرد.

در این چارچوب و مرتبط با آخرین مسائل و مشکلات جهان، منطقه، کردستان و سازمان نیز مسائلی که در رابطه با کواذر سازمان بروز نمودند و بر مبنای خط‌مشی جدید ایدئولوژی رهبری و پارادایم «جامعه‌ی اکولوژیک - دموکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسی» و نیز ایجاد سیستمی دموکراتیک سوسیالیستی و آرزوی بشریت و خلق‌های ستم‌دیده و بر اساس ضروریات انکار ناپذیر موجود، حزب **PKK** بازسازی می‌شود.

زمانی که حقیقت جامعه و تاریخ معاصر را مورد بررسی قرار دهیم با حملات سنگین ایدئولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و ... امپریالیسم و پست مدرنیسم مواجه می‌شویم که با طرزى وحشت‌انگیز فرهنگ خلق‌ها و مناطق مختلف جهان و زبان‌های گوناگون و بسیاری از ثمرات تاریخی و اعتقادات و حتی آئین‌های تاریخی مورد هجوم قرار داده و آنها را بسوی پرتگاه نیستی سوق می‌دهد. امپریالیسم جهت به زانو درآوردن اراده و اعتقاد خلق‌ها و حاکم نمودن فرهنگ و زبان خود و ایجاد جهانی تک رنگ و تک زبان و تک فرهنگ هر نوع راهکاری از

مقاومت به اوج خود رسیده است. این حمله در عین حال جوابی است به دشمنانی که خواهان راه حل مشکل کرد بدون رهبر آپو هستند؛ رفیق زاگرس نیز یکی از این رفقااست. به همان اندازه که زندگی‌اش پر بار بود، شهادتش هم قهرمانانه بود.

برماست که پیرو خط‌مشی همیشگی شهدا و بویژه رفیق زاگرس باشیم. دینمان نسبت به او همانا عملی نمودن و تحقق بخشیدن به آرزوها و اهداف نیمه تمامش می‌باشد. فقط با این برخورد شرافتمندانه خودمان خواهیم توانست روحش را شاد گردانیم و از عذاب وجدان‌رهایی یابیم.

هر یک از رفقای شهید برای ما امانتی بر جای می‌گذارند. ما وارث میراث شهدا هستیم؛ میراث آنها فداکاری، پابندی و مصمم بودن می‌باشد. ما فرزندان سرزمین آفتاب و آتش بر این عقیده‌ایم که می‌توانیم از عهده‌ی شهدای عزیزمان که با شهادت خود بار سنگینی را بر دوشمان نهادند، برآییم. در این راه هیچ مانعی ما را منصرف نخواهد کرد.

در پایان سوگند یاد می‌کنیم که در راه رفیق زاگرس و کلیه‌ی شهدایی که برای برقراری دموکراسی جنگیدند و در این راه از جان مایه گذاشته‌اند، حرکت کرده و آنها را سرلوحه‌ی زندگی و مبارزاتمان قرار دهیم.

نالین درسیم

با این موج خیانت را تمسک و تعمق در خط‌مشی ایدئولوژیکی رهبری می‌دانست. رفیق زاگرس در طول دوره‌ی آموزشی با اعتماد کامل نسبت به رفقای دختر رفتار می‌کرد. در این میان خاطرات ارزشمندی از خود بر جای گذاشت. وقتی دوره آموزش به اتمام رسید، به افتخار رفقای پسر یک مراسم ترتیب داده شد. آن روز اکثر رفقا از اینکه از هم جدا می‌شوند، ناراحت بودند چون روزهای تلخ و شیرینی را با هم سپری کرده بودند. اما رفیق زاگرس با بقیه فرق داشت. او بجای اینکه ناراحت شود به رفقا روحیه می‌داد.

رفیق زاگرس، برای شرکت در دوره‌ی آموزشی "بازسازی PKK" درخواست داده بود. درخواستش مورد قبول واقع شده بود. وقتی اطلاع یافت که پیشنهادش پذیرفته شده، از شادی در پوست خود نمی‌گنجید؛ واقعاً اگر بال داشت پرواز می‌کرد. چون رفیق زاگرس اهمیت زیادی برای این دوره قائل بود. بزرگترین آرزویش این بود که بسان یک PKK ای واقعی زندگی کند. این با روحش عجین شده بود. در کلیه‌ی عرصه‌های تلاش، با حسن نیت و اخلاص کامل به فعالیت می‌پرداخت. یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته رفیق زاگرس، علاقه‌ی وافر او به رویدادها و تحولات بود. بسیار کنجکاو بود و همیشه در حال تحقیق بود. مثلاً، اگر از شهادت یک رفیق مطلع می‌شد سعی می‌کرد همه چیز را درباره‌ی آن رفیق شهید بداند. علاقه بسیاری به خواندن و گوش دادن به خاطرات و زندگی شهدا داشت.

همانطوری که ترکیه به طرز وحشیانه‌ای به نیروهای گریلا، خلقدان و جریان‌ها و جناح‌های دموکراتیک حمله می‌کند در ایران نیز شمار زیادی از زنان، کودکان و جوانان به گونه‌ای فجیع مورد حمله قرار گرفته و کشته می‌شوند. البته به این اعمال فجیع هم بسنده نکرده، اقدام به جلوگیری از اطلاع‌رسانی و آگاهی‌یابی و آزادی بیان نیز می‌کند. حوادث و رویدادهایی که در ایران اتفاق می‌افتد، جنایات ترکیه در دهه‌ی ۱۹۸۰ را تداعی می‌کند. گسترش موج قیام‌ها و تظاهرات و راهپیمایی‌ها در برابر این اعمال جنایت‌کارانه حائز اهمیت و ارزش زیادی است. برخورد و مخالفت یکپارچه خلقدان در برابر این ستم‌کاری‌ها و جنایت‌ها نشان از پابندی خلق کرد به آزادی، دموکراسی و حقوق حقه‌ی خود است. از طرف دیگر، با شهادت رفقای که از اول ژوئن سال ۲۰۰۴ (روز آغاز مجدد مرحله‌ی دفاع مشروع) تا کنون شهید شده‌اند، این موج

جمله زور و خشونت را بکار می‌گیرد. مناقشات مختلف ایدئولوژی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و انتقادی به بحران و بن بست رسیده‌اند. در بحث از جهان، فرد به مرتبه‌ی فرعون‌ی دست یافته و در بخش دیگر آن به عنوان ابزاری تاکتیکی بدان نگریسته می‌شود. در بخشی از این جهان کلیه‌ی معیارها و قواعد اخلاقی و اجتماعی پشت سر نهاده شده و بی‌اخلاقی جامعه را بسوی هرج و مرج شدید سوق می‌دهد و در بخش دیگری از آن تابوها، ممنوعیات، مجازات‌ها و ترس به سایه‌ای وحشتناک بر زندگی انسان‌ها مبدل شده و جامعه را بسوی انفجاری شدید رهنمون می‌باشند. افزون بر این مسائل، فقر و اختلافات طبقاتی شدیدی در سطح جهان در حال گسترش است.

از سوی دیگر در گهواره‌ی تمدن و انسانیت و به عبارتی دیگر "هلال طلایی" دولت نقش خدا را بر عهده گرفته است. جامعه‌ی خاورمیانه در منجلاب دگماتیسم، محافظه‌کاری، تقدیرگرایی، دیکتاتوری و انواع دیگر فاناتیزم و دسپوتیسم در حال جان‌کندن بوده و از دانش و پیشرفت‌های روز تا حد وسیعی به انزوا سوق داده شده و به درجه‌ای از خود‌گریبی رسیده که تنها راه‌هایی از مشکلات و مصائب را فرار به خارج از این محدوده تنگ می‌نماید و به آن لقب آزادی بخشیده است اما غافل از این حقیقت است که به تاریخ طلایی ۱۵ هزار ساله خود پشت کرده، و به غیر از دور شدن از تاریخ، دست‌رنج‌ها، شرافت و سربلندی خود به جایی دیگر ختم نمی‌گردد. اما فراتر از مشکلات مطرح شده، مشکل زن و عدم چاره‌یابی آن در سده‌ی بیست و یک می‌باشد. زن که نیمی از جامعه را تشکیل داده، یکی از پایه‌های اساسی جامعه‌ی بشریت می‌باشد تا به حال هم در خاورمیانه و شرق و هم در اروپا و غرب با شیوه‌های مختلف ظلم و ستم روبرو بوده و تحت عناوین ناموس، شرف و گناه و نیز آزادی و اجتماعی شدن به وحشیانه‌ترین شیوه‌ها مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرد.

کلیه‌ی مطالبی که از آنها بحث شد به شیوه‌ای واضح و آشکار در کردستان قابل مشاهده است. جامعه‌ی کردستان بدین سبب که هزاران سال است زیر سلطه‌ی اشغالگران بوده و با شدیدترین روش‌های ظلم و ستم روبرو بوده از کلیه‌ی جهات زندگی و شخصیتی و بویژه از لحاظ ذهنی، روحی و اجتماعی تحت تاثیر سیستم اقتدارگرای اشغالگران بوده و بدون داشتن

ایدئولوژی مستقل قادر به احیای اراده و اعتقادی پولادین نخواهد بود. علاوه بر این وجود ایدئولوژی علمی، نو و هم عصر جهت محافظت و پیشرفت کلیه ارزشهای تاریخی خلق‌های خاورمیانه و خلق کرد و بویژه حفاظت و به پیروزی رساندن ۳۰ سال تلاش و کوشش دموکراسی و آزادی خلقتان ضرورتی حیاتی بوده و در عصری این چنین مغشوش در جهان که بشریت و خلق کرد با کائوس و بحران روبرو بوده، وجود نیرویی پیشاهنگ و روشنگر برای هدایت خلق کرد جهت نیل به آزادی ضرورتی انکار ناپذیر می‌باشد.

با ارزیابی وضعیت سازمانی در ده سال گذشته و بویژه در چند ماه اخیر بیشتر از هر مطلبی ایجاد تاریخی تازه و مرکز سازماندهی جدیدی را احساس می‌نمایم. مواردی از قبیل بن‌بست در سیاست، تکرار عملکرد خود در عرصه‌های نظامی و تظاهرات‌های مردمی، ظهور غارتگران و راه و روش‌های مغایر با خط‌مشی رهبری، فرار، تسلیمیت زندگی‌ای بی‌معنا، انقطاع از هدف، بی‌برنامه‌گی در کار و زندگی اکثر کادرها، تحط لوای حفظ ارزش‌ها بر محافظه‌کاری و اصرار بر عدم گذار به سیستم جدید، تحت عنوان گذار از سیستم کهنه انکار و رد ارزش‌های بدست آمده در طی ۳۰ سال تلاش و فعالیت‌های، آزادی‌خواهی، گسترش لیبرالیسم و فرهنگ پست مدرنیسم، معنی ندادن به فعالیت در کوهستان در بعضی اشخاص و تحت عنوان مبارزه با تابوگری به جنگ طلبیدن ارزش‌ها و معنویات آنارشیسم فردی و جمعی؛ نادیده انگاشتن اراده‌ی حزب و ده‌ها مساله و نگرش منحرف دیگر همگی در نتیجه‌ی فاصله گرفتن و دوری از خط‌مشی رهبری و ایدئولوژی بروز کرده‌اند. بازسازی مجدد PKK در وهله‌ی نخست جهت شناساندن و چاره‌یابی صحیح مشکلات مختلف جهان، منطقه، کردستان و بویژه حرکت آزادی‌خواهی خلق کردستان و به قله‌ی پیروزی رساندن آن می‌باشد.

PKK بازسازی شده جهت روشنگری مشکلات مورد بحث و چاره‌یابی آنها و نیز ضمانت عدم تکرار آنها و جلوگیری از انحراف ایدئولوژیک و حرکت بر اساس خط‌مشی جدید رهبری تاسیس می‌شود. PKK جهت برقراری هماهنگی میان ایدئولوژی و سیاست، فرد و جامعه دولت و جامعه، دولت و دموکراسی، انسان و طبیعت، تکنولوژی و طبیعت، انسان و تکنولوژی و گذار از ذهنیت تنگ ملی‌گرایی و طبقاتی و مساله‌ی بنیادین دولت و اقتدار و نیز

تعریف کردن از رفیق زاگرس، سخت است؛ اما زندگی در کنارش راحت. کلیه رفتار و حرکاتش برای ما الگو بود. برای همین هر کس از او نام می‌برد. اولین چیزی که توجه مرا به خود جلب نمود این بود که همیشه در حرکت و تکاپو بود. این ویژگی رفیق زاگرس انسان را به یاد رفقای گروه ایدئولوژیک می‌انداخت. از این رو در محیط PJA (PAJK فعلی) جای مشخصی داشت. با رفقای دختر رابطه‌ی بسیار خوبی داشت. با شخصیت منضبطش، با فداکاری و بدون هیچ چشم‌داشتی در عرصه‌ی زندگی حرکت می‌نمود و با این ویژگی‌اش در دل همه‌ی رفقای دختر جا گرفته بود.

از این منظر دوست واقعی زن بود. از صمیم دل با زن ارتباط برقرار می‌کرد. بدون هیچ حساب و منفعتی در کارهای روزانه شرکت می‌جست. شاید هم برای اینکه محیط زنانه را درک کند اینگونه برخورد می‌نمود. بجای اینکه از زن دوری گزیند و با نگاهی ایده‌آلیستی به آن بنگرد به شیوه‌ای واقع‌بینانه در پی شناخت و تحلیل زن بود. رفیق زاگرس با وقوف بر اینکه همه چیز را نمی‌تواند در این دوره‌ی آموزشی یاد بگیرد، همه‌ی رفتار و حرکات زنان را برای خود بعنوان موضوعی آموزشی در نظر می‌گرفت. رفیق زاگرس موفقیت‌ها و ناکامی‌های زن در صفوف مبارزه را بخوبی درک می‌کرد. به همان اندازه‌ای که مخالف نظام مردسالاری بود به مقابله با زن کلاسیک و سنتی نیز می‌پرداخت. در رُک‌گویی و رادیکال بودن شهره‌ی عام و خاص بود. به هیچ نوع اشتباه و خطایی به دیده‌ی اغماض نمی‌نگریست. به نظر رفیق زاگرس یک میلیون آپوئیستی نباید مرتکب خطا شود. بر این اساس هم حرکت می‌کرد. قدرت تحلیل وسیعی داشت و برای تحقق خیالاتش سخت تلاش می‌نمود.

موضع‌گیری رفیق زاگرس از همان ابتدا در برابر خیانت و خرابکاری شفاف بود. نسبت به خط‌مشی آزادی‌تردید به دل راه نمی‌داد. می‌گفت: "در خاورمیانه، فقط رهبری و PKK شانس پیروزی دارند." وی همچنین بر اینکه "هر تشکل و سازمانی غیر از PKK موقتی است، چون شیوه و فرهنگ زندگی PKK این را موجب شده است" تاکید می‌ورزید. رفیق زاگرس می‌دانست که خیانت‌کاران فقط و فقط برای زندگی شخصی خودشان اقدام به تجزیه و نابودی حزب نموده‌اند و گرنه هیچ هدفی غیر از این نمی‌توانند داشته باشند؛ وی تنها راه مقابله و مبارزه

از تو تعریف کردن

رفیق زاگرس را قبلاً نمی‌شناختم. بعد از اینکه او به آکادمی PAJK آمد، با او آشنا شدم. آشنایی ما مصادف بود با برهه‌ای حساس که حرکت آزادی‌خواهی ما آماج حملات بی‌امان ایدئولوژیک شده بود. برای اینکه بتوانیم این مرحله‌ی بحرانی را پشت سر بگذاریم نیاز به کادرهای نیرومند و ایدئولوژیک داشتیم. رفیق زاگرس یکی از آن کادرهایی بود که مورد نیاز بود. برای اینکه بتوان رفیق زاگرس را به خوبی شناخت، بایستی در ابتدا به تحلیل نظام حاکم در ایران پرداخت.

رفیق زاگرس که در درون یک نظام واپسگرا و توتالیتیر بزرگ شده بود؛ از زمانی که به صفوف مبارزه‌ی آزادی‌خواهی پیوسته بود، مقابله با نظام مردسالاری ایران را اساس کار خود قرار داده بود. در همه‌ی عرصه‌های زندگی با هوشیاری کامل رفتار می‌کرد و مسایل را با جدیت تمام ارزیابی می‌نمود. در عمل به مبانی آزادی‌اصرار می‌ورزید و پیرو خط‌مشی آپوئیستی بود. نسبت به رفقا احساس مسئولیت می‌نمود و برای پیشرفت رفقا تلاش به خرج می‌داد. با این رفتار و اخلاقش، توجه همه را بخود جلب کرده بود. زندگی را بسیار دوست داشت. که این نیز بیانگر شخصیت قوی و پایدار او بود. در جلسات آموزشی به شکل قابل توجهی شرکت می‌نمود. ارزیابی و تحلیل‌اتش اکثراً حول محور رهبری و مساله‌ی زن بود. تحلیل‌اتی را که رهبری راجع به زن انجام داده، همیشه با دقت گوش می‌داد. می‌خواست با تعمق در این تحلیل‌ات زن را بشناسد و با شناخت نظام مردسالاری، شخصیت خودش را تحلیل نماید. رفیق زاگرس می‌گفت: "باید بفهمم که چرا رهبری اینقدر به مساله‌ی زن اهمیت می‌دهد. هدف من از آمدن به دوره‌ی آموزشی PJA هم همین است."

ایجاد شخصیتی جدید، مبارزه می‌کند و بر این اساس شخصیت شهیدان مظلوم دوغان، کمال پیر، بریتان، زیلان، سما و اردال را الگو قرار داده است. PKK بر اساس پارادایم جدید رهبری و خط‌مشی ایدئولوژیک دموکراتیک - سوسیالیستی، انقلاب وجدان و اخلاق، ذهنی و روحی را هدف مبارزه خود قرار داده و در این راستا دموکراسی و فلسفه را تلفیق نموده و اتحاد دل و عقل را میسر می‌سازد.

PKK بازسازی شده در برابر هر نوع محافظه‌کاری و دگماتیسم خاورمیانه‌ای، دسپوتیسم و دیکتاتوری، فاناتیسم و زیاده‌طلبی و همگون‌سازی و همه‌نوع استثمار و ستم ملی، دینی، جنسی و طبقاتی مبارزه می‌نماید. در برابر شخصیت و سیستم گسیخته از تاریخ و ثمراتش مبارزه می‌کند. به همان اندازه که از تاریخ نیرو گرفته به همان اندازه نیز در برابر طرف‌های پوسیده و کلاسیک خاورمیانه به مقابله می‌پردازد. خواستار تحقق اراده‌ای آزاد بر مبنای اخلاقی نوین بوده و بدین وسیله جامعه‌ای آزاد و با اخلاق را پایه‌ریزی می‌نماید. در برابر حملات سهمگین ایدئولوژیک، فکری، فرهنگی، اجتماعی غرب، تلاشی بی‌حد و حصر ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را پیرو نموده و با برپایی انقلابی وجدانی به مقابله با ظلم و ستم و جدایی‌طلبی و ... پرداخته و با انقلابی اخلاقی فرد و جامعه را از وضعیت بحرانی خواهد رهانید. مشارکت در چنین فعالیتی تنها با اعتقادی راسخ به رهبری، شهیدان، خلق و ارزش‌های حاصله در طول ۳۰ سال مبارزه و بویژه جنگ مسلحانه آزادی‌خواهی ۱۵ ساله و سازمان و رفقا میسر خواهد بود. بدون تردید جهت مبارزه‌ای چنین وسیع و مهم و استراتژیک و برای مبارزه‌ای ایدئولوژیک در عصری که سرمایه‌داری بر طبل "پایان ایدئولوژیک" می‌نوازد، بر اساس گفته‌ی رهبری "برای انسان‌آغازین و پایانی، ایدئولوژی ضروری است" به کادری توانا، درست، صادق، فدایی و با اراده و با ادعا و معتقد نیاز است که بر اساس آگاهی‌ای علمی در راستای خط‌مشی رهبری قدم برداشته و بر اساس خط‌مشی دفاع مشروع از کلیه‌ی ارزش‌های انقلاب، خلق و بشریت محافظت نماید و با عشق به رهبری، خلق و آزادی و آزادی‌خواهی و بدور از دورویی و ریاکاری و نگرش دولت و اقتدار و ملی‌گرایی ابتدایی به مبارزه‌ای بی‌امان و علمی و بدون چشم‌داشتی بپردازد. لازم است جهت تحقق چنین ضرورتی از نگرش علمی و وسیع

برخوردار بوده و معیارهای ملیت‌ان حقیقی را در خود برجسته نماید. در کلیه‌ی عرصه‌های فعالیت خود دارای برنامه و هدفی مشخص باشد. با توجه به مد نظر قرار دادن کلیه‌ی موارد فوق الذکر و بر اساس دفاعیه‌ی جدید رهبری (دفاع از یک خلق) همچون شخصی خود را برای بازسازی دوباره‌ی PKK پیشنهاد می‌کنم.

با تقدیم و سلام و درودهای انقلابی

۲۰۰۴-۸-۲۳ زاگرس تول‌ه‌لدان

حکایت از روح بزرگش دارد. از جهت استقلال شخصیتی و صاحب‌گشتن و در اختیار گرفتن اراده‌ی خویش، همه‌ی رفقا و دوستان باید امثال رفیق زاگرس را نمونه و سنبل خود قرار دهند. از دیگر خصوصیات بارز و مثال‌زدنی شهید زاگرس می‌توان به ایمان و باوری قلبیش به آزادی زن اشاره کرد. ایشان در این خصوص تحلیلات رهبر آپو در خصوص آزادی زن را با تمام وجود درک کرده بود و تمام هم و غمش آن بود که بتواند در خود نیز برجسته نماید. برای همین، پیشنهاد نمود تا در یک دوره‌ی آموزشی PJA شرکت جوید. که پیشنهاد وی مورد قبول واقع گشته و این دوره را با موفقیت به پایان رساند. انسانی که در محیط فئودالی چون جامعه ایران بزرگ شده باشد که همه‌ی شئون‌ات زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش دین و اوامر دینی فرا گرفته است و به زن چون موجودی ناکامل نگریسته که جز با مرد نمی‌تواند کامل گردد و قوانین مصوبه‌ی آن اعم از اساسی و مدنی و سایر قوانین مملو است از حقارت به زن و کرم‌ت اوست. به راستی که نگرش زاگرس گونه‌ی در خصوص زن بسیار جای شگفت است که خاص بزرگانی چون شهید زاگرس است.

آری! وی در هر شرایطی مسئولیت خود در برابر فرمان حزب را به جای می‌آورد و در هر شرایطی فرامین حزبی را ترجیح می‌داد و به آن عمل می‌کرد. سرانجام نیز برای بجای آوردن مسئولیت خود در قبال فرامین و دستورات حزبی شهید شیرین شهادت را نوشید و بدین وسیله به سوگند خویش عمل نمود و "به سوالات چرا آمده‌ام و چه می‌خواهم" با شهادت خود جواب داد.

"آمده‌ام تا خود را بیابم و خود را بازیابم". آری وی خویش را یافت؛ خویش‌تن خویش و جوهر و اصل خویش را بازیافت. ایشان خودیابی را در شهادت دیده بود که واضح است صواب هم همین است.

آری آمده بود که خود را بازیابد، چه زیبا هم، خود را بازیافت.

انتقاد پذیری از نظر رفیق زاگرس، مقدمه‌ای بوده است برای خودیابی و نهایتاً خودشناسی. زیرا که اگر انتقادپذیر نمی‌بود احتیاج به محاسبه کردن را نیز در خود نمی‌دید. چون، انسانی که خود را کامل ببیند نیاز به نوشدن و نوآفرینی و تغییر و تحول‌پذیری نمی‌بیند و همین گونه است که راضی به حال خود است و راضی است از وضعی که دارد. در این حالت مگر می‌شود که انتقادپذیر بود و در سوی بهتر شدن، زیباتر شدن و نهایتاً کامل شدن قدم برداشت؟!

از دیگر خصوصیات بارز شهید زاگرس که بسیار جلب توجه کننده بود و انسان می‌توانست در اولین برخورد آنها را در وی بیابد، اصرار بر حق بود. در ادعایش مُصر، در برخورد با ناراستی‌ها و اشتباهات جدی، در پیشرفت کردن مصمم و در فهمیدن و فهماندن کوشا بود و مدام بر شعار "عمل" اصرار می‌ورزید. پیداست که عاقبت جوینده یابنده بود. آری تا اصرارنورزی، تا جستجو نکنی نمی‌توانی یابنده هم باشی. پیداست اصرار در امری از ایمان قلبی به آن است. اگر اصرار نباشد، طبیعی است که مقاومت و پایداری هم نخواهد بود. بدون مقاومت نیز خودشناسی و خودیابی میسر و ممکن نخواهد بود. همه‌ی اینها مثل حلقه‌های زنجیر به یکدیگر وابسته‌اند.

رژیم واپسگرای ایران سعی کرده است با بکارگیری سیاست‌های خویش روح پایداری و مقاومت را در خلق‌های بپاخاسته‌ی ایران نابود کند و اراده و استقامت را در آنها از بین ببرد. زیرا که بی‌اراده بودن و وابسته بودن سرچشمه همه‌ی زشتی‌ها، ناراستی‌ها و خطاهاست. پیداست که انسان بی‌اراده و وابسته، انسانی مرده و بی‌روح است. انسانی است که توجهی به خود و اطرافیان خود نمی‌نماید. برای وی انقلاب و خیزش حق‌خواهی و عدالت‌خواهی معنایی ندارد. او راضی است به آنچه که دارد و به آنچه در آن بسر می‌برد. او فقط به فکر زندگی حقیر و کم ارزش مادی خود است. بخورد تا نمیرد و جسماً زنده بماند.

اصلاً پیوستن شهید زاگرس به حرکت آپوئیستی نشان از آن دارد که ایشان پایبند به اراده‌ی خویش بوده است. خود او تصمیم گیرنده و و انتخاب‌گر بود اگر اینطور نبود او به صفوف گریلا نمی‌پیوست. رفیق زاگرس، با وجود سن کمی که داشت، روحیه آزادمندانه و مستقل او،

سخنان "شهید زاگرس بریتان"

در آکادمی حزب آزادی زنان کردستان PAJK

در درس "عبور از ذهنیت مردسالار"

رفیق زاگرس:

در خلال این مدت همه‌ی رفقا در مباحث خود درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری شخصیت‌شان از دوران کودکی تا به حال سخن گفتند. بویژه به مواردی از قبیل فرهنگ فئودالی، تاثیرات نظام حاکم، طرز و برخوردهای اقشار فرادست و حاکم، بازی‌های (سیاست‌های) استعمارگران در خاک کردستان و نیز تاثیرات همه‌ی آنها بر شخصیت فرد اشاره شد. من هم مایلم در این چارچوب چگونگی شکل‌گیری شخصیتیم را توضیح دهم اما قبل از آن، می‌خواهم در باره‌ی واقعیت شرق کردستان که متأسفانه درباره‌ی آن آگاهی و اطلاعات چندانی وجود ندارد- و ویژگی‌های مناطق مختلف آن به ذکر مواردی بسنده کنم.

من در شهر سنندج به دنیا آمده‌ام. رفقا همه می‌دانند که شهر سنندج یکی از شهرهای مرکزی شرق کردستان است. شهری است دارای قدمت تاریخی هزار ساله و مرکز خاندان اردلانی است. روابط و داد و ستد آن با شهر تهران زیاد بوده است. به ویژه در دوران قاجاریان روابط نزدیکی با شاهان این دوره داشته است. خود سنندج نیز بر تهران تاثیر گذار بوده است. بدین سبب در خصوص زبان، فرهنگ و سنت تغییر و تحولاتی ایجاد کرده است. به طوری که در مقایسه با شهر هم‌جوار خود از خصوصیات جداگانه‌تری برخوردار است؛ مثلاً در مقایسه با شهرهای مهاباد، ارومیه و یا کرمانشاه متوجه تمایزات و خاصیات ویژه آن می‌شویم. یک شهر مرکزی است، بنا بر این ویژگی خود مرکزینی در رفقای که اهل این شهر هستند نیز به خوبی قابل ملاحظه است. این خصوصیت از ویژگی شهرهای سنندج و مهاباد است. سنندج برای تمامی خیزش‌ها و تظاهرات‌های سی سال اخیر نقشی مرکزی ایفا کرده است. اما بعد از آن با

قتل و عام بسیاری مواجه گشته است. در نوروز سال ۱۹۷۹ تنها به منظور ترساندن و به وحشت انداختن مردم در یک شب هزاران نفر به قتل رسید، خانه‌ها سوزانده شدند و شهر تاراج شد. به این روز "جمعه ی سیاه" می‌گویند. بدون شک مواجه با چنین قتل عامی تاثیرات منفی فراوانی در پی خواهد داشت. در نتیجه، حالتی بی‌باور و از لحاظ روحی شکست خورده و تسلیمیت‌پذیر به وجود آمد. وقتی به طور کلی از شرق کردستان و ایران صحبت به میان می‌آید فوراً الگوهای دینی، علمای دینی، آیت الله‌ها و... به یاد انسان می‌آید اما با این وجود این وضعیت در سنندج انعکاس چندانی ندارد. نفوس شهر بین ۷۰۰-۸۰۰ هزار نفر است. در میان این نفوس تعداد شرکت کنندگان نمازهای جماعت در ماه رمضان که بسیار مقدس پنداشته میشود ما بین ۲ تا ۴ هزار نفر در نوسان است. که اکثریت‌شان را بزرگسالان تشکیل می‌دهند. مساجد و مراکز دینی این شهر اغلب خالی از جمعیت است. در سال ۱۹۶۸ یک تشکیلات کمونیستی تاسیس شد. این تشکیلات چپ‌گرا تحت نام "کومه له" (کومه‌له) با همکاری رنال سوسیالیسم سازماندهی یافت و پیشرفت نمود و افراد بسیاری را به طرف خود جذب کرد. بدین ترتیب هزاران نفر به عضویت آن در آمدند، علاوه بر آن، هزاران زن نیز مستقیماً در صفوف آن جای گرفتند و این سطح الحاق افراد به این سازمان حتی از گمان و احتمالات سازمان فراتر رفته؛ مطابق لیستی که ارائه کرده‌اند ۶۰۰۰ زن در صفوف آنها شهید شده‌اند. هدف آنها تاسیس یک دولت فدرالی در کردستان به وسیله‌ی یک جنبش کمونیستی بود. آنها بیش از هر چیز از افکار و طرز برخوردهای مائوئیستی برخوردار بودند. بسیار رادیکال و تندرو بودند. هزاران زن به این تشکیلات ملحق شدند لذا هم اکنون نیز در سنندج میراث مقاومت زنان از اهمیت قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا اگر ۱۰ خانواده را در سنندج در نظر بگیریم پنج و یا شش خانواده از این تعداد دارای یک شهید می‌باشند. از این رو وجود زنان در صفوف مبارزه در سطوح بسیار بالایی است. در میان تشکیلات کمونیستی و دیگر سازمان‌ها، افرادی که اسلام را کاملاً رد می‌کنند هم زیادند. مثلاً در نزدیک سنندج هه‌ورامی‌ها زندگی می‌کنند که در اصل زردشتی بوده‌اند اما با جبر و تحمیل مسلمان شده‌اند. بی‌شک چنین افرادی در صورتی که پی به تاریخ حقیقی خود برند و از اینکه اسلام با زور به آنها قبولانیده شده آگاه شوند، در صدد رد عقاید تحمیلی برخوردارند آمد و به

زاگرس در این امر بسیار ارزنده و چشمگیر است و از این جهت نیز خود را مدیون شهید می‌بینم. صمیمی بگویم و به اصطلاح اعتراف نمایم در طول عمرم یکی از بهترین هدایایی بوده که از شهیدمان زاگرس دریافت داشتم. هدیه‌ای که در ابتدا برایم خوشایند نبود اما بعدها اثرات شیرین و دلچسبش را دیدم. می‌دانیم که بسیاری از هدایا هستند که تنها ظاهری خوش دارند و به مرور زمان کهنه شده و از رده خارج می‌گردند و گاهاً نیز هدایایی که دریافت می‌نماییم در آنها چشم‌داشت‌هایی موجود است. تقریباً منطقی تجاری در آنها یافت می‌گردد.

اما هدیه‌ی شهید زاگرس هدیه‌ای بی‌بدیل و جاودانه بود. با مرور زمان نه تنها کهنه نمی‌شود بلکه روز به روز زیبایی‌های چشم‌گیرش افزوده شده و چراغی است که خاموشی بردار نیست.

خلاصه بگویم که، وی از سلاح انتقاد و خود انتقادی (نقد ذاتی) به درستی استفاده کرده و با آن قلب دشمنان حرکت آزادی‌خواهی را نشانه رفته بود. در انتقاداتش اغراض شخصی و منافع تنگ فردی اصلاً و ابدا مطرح نبود. برای همین است که انتقاداتش نتیجه بخش و مثمر ثمر واقع می‌شد.

به قول شاعر:

سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند

آری، سخنان سخنان رفیق زاگرس از دل برآمده و بر دل نشسته است، برای همین بود که انتقادات و سخنان صمیمی و راست کردار بی‌غل و غش بوده و منفعت‌طلب نبود. باید از شهید زاگرس در این خصوص درس و آموزش فرا گرفت. اگر خواهان آنیم که گفته‌هایمان مثمر ثمر واقع گردد و خدمتی به رفقا و نهایتاً به جنبش آزادی‌خواهیمان کنیم باید انتقاداتی را که می‌کنیم، بجا، منطقی و شوق آفرین باشند. از هر گونه منفعت‌طلبی و انتقام‌جویی خود داری و اجتناب ورزیم. در انتقادات و انتقاد پذیری‌هایمان صمیمی و یک دل و یک زبان باشیم. در این صورت است که فایده خواهیم بخشید و وظایف هم‌رزمی و هم‌سنگری خودمان را بجای می‌آوریم.

دورانی اینگونه قابل ستایش است. زیرا که سیاست اصلی دشمن، آفریدن منیت و آسمیله کردن هویت واقعی شخص است. برای همین است که باید گفت که رفیق شهیدمان مشکل و معضل را به درستی تشخیص داده و به مبارزه با آن برخاسته است.

وی همواره رفقا و همزمانش را به خودیابی و خودشناسی سوق می داد و تشویق می کرد. خصوصیت بارز دیگری که در مدت آشنایی ام با شهید زاگرس شاهدش بودم مساله‌ی حساب‌خواهی و حساب‌دادن است. در این خصوص رادیکال بود و به کسی در این باره از رفقا قائل نبود، زیرا که ایشان ابتدا خودسازی را از خویش آغاز کرده بود. انتقاد می کرد و خود انتقادی می نمود. هم خود را می دید و هم دیگران را یعنی اطرافیان را. از جمله‌ی آنها‌یی نبود که علت بدی‌ها و و ناموفقیته‌ها و شکست‌ها را در دیگران دیده و خود را معصوم و مصون ببینند. نه، هرگز! بلکه هر مشکلی که پیش می آمد هر شکستی که حاصل می گشت، وی اول خود را می دید، سهم خود را می دید و علت را در خود جستجو می کرد و به همین خاطر است که سرانجام به موفقیت و تحلیلی درست دست پیدا می کرد. به راستی در این خصوص هم شهید زاگرس مثال زدنی است و شایسته است که الگو و نمونه قرار بگیرد. انتقاد را صرفاً برای اینکه انتقاد کند انجام نمی داد. در انتقادات وی روح سازندگی زندگی و نشاط بود. وی با انتقاد در زندگی هیجان و شور و شوق می آفرید. روحیه و نیرو می بخشید. با وجود اینکه انتقاداتش ظاهراً تند بود، اما انسان بوی ادب و مهربانی، دوستی و کمک را از آن استشمام می کرد. در یکی از جلسات به شدت مرا مورد انتقاد قرار داد. لحن انتقاداتش بسیار تند بود. برایم قابل هضم نبود. با خود گفتم به پایان خط رسید. از وی شدت ناراحت گشتم. راستش را بخواید ابتدا به حالت جبر و اجباری که در خود احساس کردم مجبور به پذیرش انتقادات شدم، در آن لحظه غرور و خصوصیات دیگری در من مانع از آن می شد که به ماهیت انتقاد پردازم و تحلیل صحیحی از آن بنمایم. حاصل انتقاد رفیق زاگرس این شد که لااقل من چند روزی در پیرامون آنها بیندیشم که آیا واقعاً این کمبودها در من هست یا نه! اگر هست چکار کنم و چگونه نسبت به رفع آن عیوب اقدام نمایم. همین مساله استارتی بود که باعث گردید بخود بیایم و حرکت کنم اگر تا بحال توانسته‌ام هر چند کم، حرکتی داشته باشم و پویائی در خود احساس کنم، سهم رفیق

هویت و اعتقادات راستین خود باز خواهند گشت. از این دسته کمونیست‌های انکارگرا در شهرها زیاد بودند که تا حدودی توانستند سازمان‌های دیگر را نیز از خود متاثر سازند. از طرف دیگر گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال هم وجود دارند که حامیان و پشتیبانی دارند. اما به تدریج در درون جامعه منحل می شوند. سنندج از دو قشر کمونیست و مسلمانان رادیکال و متعصب برخوردار است. جامعه‌ی سنندج متشکل از طبقات بورژوا، خرده بورژوا، دهاتی‌ها و ... می باشد لذا جامعه واقعاً از هویتی پایدار برخوردار نیست. فردی که در این جامعه زندگی می کند، می خواهد از تاثیرات اسلام‌رهایی یابد اما جایگزینی برای آن ندارد. این وضعیت برای کل ایران، شرق کردستان و بوئژه سنندج صادق است. سنندج در مسیر تغییر و تحول با دشواری‌ها و سختی‌های فراوانی روبرو می شود. از این رو نمی توان گفت مردم آن از شرایط و وضعیت خوبی برخوردارند. تا سال ۱۹۹۹ افراد زیادی از اهالی این شهر از آن خارج و آواره‌ی کشورهای دیگر شدند. زیرا دشمن سیاست کریخ و پلیدی را در مقابل این شهر اجرا می کند.

اطراف سنندج کوهستانی است، اما اطراف آن را پایگاه‌های نظامی فراوانی بمانند سیم‌های خاردار گرفته‌اند. در اکثر نقاط داخل شهر نیز دوربین مخفی موجود است. بطوری که شهر کاملاً تحت نظارت و کنترل پلیس‌ها و سربازان است. این امر در افراد باعث بروز نگرشی بی‌باور و گریز از خاک و فرهنگ خویش می گردد. مارژینال شدن و گریز از سیاست نیز در راس این موارد جای می گیرد. موارد مذکور دچار شدن به وضعیتی آسمیله‌شدن را به دنبال داشته است. سیاست تفرقه‌اندازی از سوی دشمن در مناطق کردستان بسیار بارز است. پنج سال قبل یک فرد مهاجری براحتمی می توانست بگوید سنندج از کردستان نیست و سنندجی‌ها کرد نیستند و این ناشی از همین سیاست دشمن است که در صدد بود سنندج را از کردستان جدا سازد. دشمن این سیاست را قبلاً در کرمانشاه هم به اجرا گذاشته بود. دشمنان همچنین می خواهند شرق و شمال کردستان را به وسیله‌ی تفرقه‌اندازی از هم دور سازند. اما تظاهرات‌ها و خیزش‌هایی که در شرق جهت محکوم نمودن توطئه بین‌المللی علیه رهبری صورت گرفت، جوابی اساسی به این سیاست‌ها بود؛ واقعاً خیزش بسیار عظیمی بود! من در آن هنگام در آنجا برای PKK فعالیت می کردم. " آیا خواهیم توانست ۱۰۰-۲۰۰ نفر را به تظاهرات‌ها بکشانیم؟

آیا می‌توانیم با عملیات‌هایی مانند به آتش کشیدن ماشین‌ها خلق را به عصیان و تظاهرات بکشانیم؟" این سوالاتی بودند که آن وقت مغزم را به خود مشغول می‌ساختند. اما فقط با یک اطلاعیه هزاران نفر به راهپیمایی برخاستند. دشمن به این تظاهرات‌های فراگیر هجوم آورد و افراد زیادی را به شهادت رساند. اما با این وجود، خلق با همان جوش و خروش قبلی مقاومت نمود. بالاخره دشمن سعی کرد با هلی‌کوپتر خلق را سرکوب کند اما تظاهرات تا ساعت دو بعد از ظهر با مقاومت به وسیله‌ی پرتاب سنگ و چوب به سوی دشمن ادامه یافت. دشمن با شلیک گلوله به تظاهرات‌کنندگان در واقع چهره مغلوب و ناموفق خویش را بیشتر نمایان ساخت. از آن به بعد شمار افرادی که به PKK ملحق می‌شدند افزایش یافت. این در حالی است که شهرهای تنوع‌پذیر هر چه بیشتر مارژینال می‌شوند. قشر بسیار بزرگی به سوی PKK گرایش یافتند؛ دیگر همه به این حزب اهمیت وافری نشان می‌دهد.

من در یک چنین شهری به دنیا آمده‌ام. خانواده‌ام دارای افکار ملی‌گرا - دینی است. قوانین و اصول اسلامی را نیز کاملاً به جای نمی‌آوردند ولی اسلام برای آنها به مثابه هویت است. مادر و پدرم گهگاهی نماز می‌خواندند. ذهنیت و فرهنگ اسلامی بر افراد خانواده حاکم است. از طرف دیگر، عواطف و افکار ملی نیز موجود است. اقوام و خویشاوندان علیه دولت کین و نفرت خاصی دارند و نمی‌خواهند به آن خدمت کنند. هیچ‌گاه حاضر نیستند که برای دریافت پول مصرفی روزانه یا چیزی از این قبیل خود را به دولت نزدیک کرده و برای آن کار و خدمت کنند. این کار برای آنها بی‌ناموسی است. خیانت در کردستان بسیاری اوقات به خاطر دریافت پول یک لقمه نان است و خانواده‌ی من این را کار بسیار حقیری می‌پنداشتند. یکی از نزدیکان من پاسدار درجه‌داری بود. ما با او رابطه‌ی چندانی برقرار نمی‌کردیم، بعضی اوقات او به دیدن پدرم می‌آمد. اما او را دوست نداشتیم، چون او را ضعیف و حقیر می‌پنداشتیم. تا آن وقت هیچ یک از اقوام و خویشان ما علیه رژیم به حزب یا سازمانی ملحق نشده بودند. در عین حال، خیانتکار و بسیجی هم وجود نداشتند. بطوریکه کاملاً در دوراهی قرار گرفته‌اند؛ نه کاملاً دینی و نه کاملاً میهن‌دوست بودند و نه کاراکتر طبقه‌ای خاص را نمایندگی می‌کردند. شخصیت‌های فتودال، خرده بورژوا و ... در این خانواده با هم هستند. من در چنین خانواده‌ای

اینها برای بی‌هویت کردن کردهاست. هویت و شناسنامه‌ی کردی تنها با کردی صحبت کردن و لباس پوشیدن احیا نمی‌گردد. ببینید همه‌ی برنامه‌های رادیو و تلویزیون که ظاهراً با زبان کردی تقدیم می‌گردد، دارای جوهری هستند که آنهم تهی کردن شخص از جوهر و هویت راستین خویش است.

آمده‌ام تا ابتدا خود را بشناسم. آنگاه به هویت و جوهر خود برگردم. شهید زاگرس به این حقیقت دست یازیده بود که خودشناسی، مبنای رسیدن به کمال انسانی است. در واقع خودشناسی آغاز برگشتن به اصالت خویش است. من کی هستم؟ از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. بقول مولوی:

ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟! به کجا می‌روم آخر نمائی وطنم!!

شهید زاگرس می‌خواست، ابتدا و انتها و یعنی مبدا و مقصد را بداند. بفهمد و بفهماند. همه‌ی تلاش و کوشش وی برای رسیدن به این مقصد بود. از همان اوان دانش‌آموزی، تا ترک خانه و کاشانه و پیوستن به صفوف پولادین گریلا و لحظه‌ی شهادت می‌خواست خود را بشناسد تا به خود واقعی خود برسد. او برای رسیدن به هویت واقعی خود، از منیت گریزان بود و خواهان به زیر کشیدن منیت از اریکه‌ی قدرت و حاکمیت بود. او منیت را مانع رسیدن به کمال انسانی می‌دید و مانعی می‌دانست در جهت شناساندن توانایی‌ها و شناخت قابلیت خویش. زیرا که منیت در شخص، امراض عدیده‌ای را با خود به همراه دارد، همه چیز را برای خود و در خدمت خویش قرار دادن، تنها به فکر خود بودن، برای رسیدن به آمال و آرزوهای شخصی هر چیز را فدا کردن، هر عملی را مشروع دانستن، خود شیفتگی و ... از آن جمله است. خودشناسی غلبه‌ای بر منیت و بالطبع غلبه بر همه‌ی امراض مذکور است. خودشناسی = خودیابی و خودیابی = زندگی می‌باشد. فردی که حقیقت خود را بیابد او جاودانه خواهد شد و در غیر اینصورت جاودانگی امری محال خواهد بود. برای همین بود که رفیق شهیدمان رفیق زاگرس، علی‌رغم سن کمی که داشت و طبیعتاً در اوان جوانی بسر می‌برد، پرداختنش به خودیابی و خودشناسی، در حقیقت میزان بزرگواری و بزرگ‌منشی وی را نشان می‌دهد. برای جوانی که در مدارس ایران تحصیل کرده باشد و تحت بمباران ملیت‌گرایی بزرگ شده باشد، چرخش و

چاره‌ای می‌اندازد. ذکر یاد شهدا عین صحبت از زیبایی‌ها، بلندی‌ها، سرسبزی‌ها، یاد خوبی‌ها و انسانیت است.

بهمین جهت است که صحبت از شهدا، صحبت از زیباشدن، انسان‌شدن، عادل‌شدن است. برای همین است که می‌خواهم اندکی با شهید زاگرس همراه گشته و اندکی طعم زیبایی و عدالت و انسان بودن را بچشم.

شهید زاگرس در شهر سنندج متولد شده است؛ شهر علم و عرفان، شهر هنر و اخلاق، شهر آبیذر و طاقه‌دار و کانی عاشقان و امیدیه و چهارمردان. شهر سیاست و کردپروری. از چنین شهری، باید هم زاگرس‌ها پرورش یابند. آبیذر، با قامت رسا و استقامت مثال‌زدنیش مقاومت و پایداری را به فرزندان خویش آمیخته است. آبیذر نظاره‌گر حوادث تلخ و شیرین، غم و شادی مردمان شهرش بوده است و شهید زاگرس نظاره‌گر آبیذر.

سال ۲۰۰۱ میلادی در یکی از شب‌های سرد زمستان در "دوله کوه" واقع در منطقه‌ی جنوب کردستان قندیل با شهید زاگرس آشنا گشتم؛ هر چند قبلاً نیز اسمش را شنیده بودم اما برای اولین بار بود که او را می‌دیدم. زمستان بود و یکی از شب‌های دشوار زمستانی. در یکی از آسایشگاه‌های مطبوعات با دوستان گرم صحبت بودیم. جوان نورسیده و قامت شمادی در حالی که به فکر عمیقی فرو رفته بود ساکت و آرام نشسته بود و ظاهراً به گفتگوها و صحبت‌هایی که رد و بدل می‌شد گوش فرا می‌داد. از شهید ربیبین سوال کردم ایشان کیستند؟! جواب داد، وی رفیق زاگرس است. آری آزمون بود که به یادم آمد زاگرسی که رفقا از وی بحث می‌کردند ایشان بود. سکوتش را شکسته و از وی خواستم تا هم صحبت گردیم.

در مابین صحبت‌هایمان از وی پرسیدم چگونه به حزب پیوستید، بسیار موشکافانه و ژرف اندیشانه از چگونگی پیوستش به حزب صحبت کرد.

در جوابم چنین گفت که "آمده‌ام تا خود را و هویت خود را بازیابم". از وی خواستم مطلب را بیشتر شکافته و پیرامونش بیشتر توضیح دهد. در ادامه گفت: می‌دانید که دشمن ما را آسمیله نموده است هر چند ظاهراً با زبان کردی می‌توانیم صحبت نماییم و لباس کردی به تن کرده و برنامه‌هایی را که در تلویزیون کردی آماده شده است و از این قبیل اما متأسفانه همه‌ی

بزرگ و پرورش یافته‌ام. در خانواده مشکل اقتصادی نداشتیم اما کاملاً مرفه هم نبودیم، یعنی وضعیتی متوسط داشتیم. شش برادر و چهار خواهر کوچکتر از خود دارم. دوران کودکی را کاملاً به خاطر نمی‌آورم. جندان زیاد شاهد اختلاف میان پدر و مادرم نبوده‌ام. هرگز به خاطر نمی‌آورم که پدرم، مادرم را زده و یا حرف ناروایی به او زده باشد. مادر و پدرم کارهایشان را با هم انجام می‌دادند. آنها برای هر چیزی با همدیگر و خواهر بزرگترم مشورت می‌کردند. من هم وقتی بزرگ شدم نظراتم برای آنها مهم بود. خصوصیات فنودالی در پدرم زیاد نبود. مادرم گاهی اوقات بسیار خشن با خواهرانم رفتار می‌کرد. مادرم زنی بسیار زحمت‌کش و خلاق بود، هرگز در مقابل مشکلات بیچاره و ساکت نمی‌ماند. گاهی همسایه‌ها و اقوام برای حل مشکلات‌شان به نزد مادرم می‌آمدند. در شهر ویژگی عشیره و یا قبیله‌گرایی چندانی وجود ندارد. مادرم در میان خوشاوندان از جایگاه احترام‌آمیز و ویژه‌ای برخوردار بود. این خصوصیت او سبب می‌شد که رفتارهای پدرم نیز نسبت به مادرم محبت‌آمیز باشد. احترام گذاشتن به اطرافیان از خصوصیات بارز و برجسته‌ی پدرم بود. به طوری که به فرهنگ پدرم تبدیل شده بود. ویژگی‌های شخصیتی من بیشتر به پدرم شباهت دارد. در برخی موارد تغییر و تحولاتی در شخصیت من ایجاد شده است اما تا کنون نتوانسته‌ام خود را کاملاً از تاثیرات او برهانم. هرگز ندیدم پدرم به ناحق کسی را کتک بزند، اما اگر برحق بود او را کتک می‌زد. در بیرون اگر با برخورد نامحترمانه و یا نابه‌حق مواجه می‌شد، با طرف مقابل دعوا می‌کرد. پدرم مسن بود. انسان در جامعه همیشه با بی‌عدالتی بزرگ و کوچک روبرو می‌گردد. مثلاً وقتی انسان به خرید می‌رود، می‌بیند که برخی‌ها در حالی که هیچ در صف نایستاده‌اند نوبت را رعایت نکرده و جلو می‌افتند. پدرم حتی در مقابل چنین چیزی سرخم نمی‌کرد؛ او به من می‌گفت: "پدر من در طول حیات خود هرگز بی‌عدالتی‌ها را قبول نکرده؛ من هم قبول نکرده‌ام، تو هم قبول نکن" او با این همه هرگز به بی‌عدالتی میان ملت‌ها، طبقات و جنس‌ها اهمیت نمی‌داد و در این‌باره فاقد بینش و آگاهی بود. پدرم به من خاطر نشان می‌کرد: "وقتی بیرون رفتی تا می‌توانی از دعوا خودداری کن اما اگر هم دعوا کنی و بیازی و با این حال به خانه برگردی آنها چقدر تو را کتک زده‌اند، من هم آنقدر تو را کتک خواهم زد." من هم این

اصل را برای خود اساس می‌گرفتم. بدون شک با یک سری اشخاص دعواهایی داشتم. بعضی اوقات شکست خورده و مغلوب می‌شدم اما پدرم من را کتک نمی‌زد.

خانواده‌ی ما با نظم و نظام خاص خود شناخته می‌شدند. پدرم بسیار دگماتیک و قالب‌گرا بود. تاثیرات او بر من تاکنون نیز به قوت خود باقی است. برای هر چیزی؛ از غذا خوردن گرفته تا شستشو، قاعده و قانونی وجود داشت. پدرم به سربازی رفته بود. همه‌ی آنهايي که مانند پدرم به سربازی رفته بودند مانند او رفتار نمی‌کردند. حتی در خانواده هیچ کس به اندازه‌ی او دگماتیک نبود. مثلا وقتی کسی به خانه‌ی ما می‌آمد، سنش بزرگ یا کوچک باشد، پدرم به احترام او بلند می‌شد و به او احترام می‌گذاشت. معمولا در جوامع فئودالی مردم عادت ندارند که در برابر کوچکترها بلند شوند. پدر من اینطور نبود؛ آنچه که به نظرش صحیح و بجا بود انجام می‌داد؛ ولو زمین و آسمان به هم می‌خورد. مثلا خودش هر روز دو بسته سیگار می‌کشید، روزی یک برنامه‌ی تلویزیونی را پیرامون ضرر و زیان‌های سیگار به ویژه برای کودکان، نگاه کرده بود و از آن روز به بعد سیگار را کاملا ترک کرد. وقتی که علت ترک سیگار را پرسیدیم، پاسخ داد: "برنامه‌ای که تماشا کردم علمی بود و می‌گفت سیگار برای سلامتی جسمانی مضر است. من هم آن را ترک کردم".

پسر بزرگ خانواده بودم و این موقعیت، مسئولیت‌هایی بر دوشم می‌گذاشت. خانواده‌ام هم به من احترام می‌گذاشت و هم انتظاراتی از من داشتند. من هم سعی می‌کردم انتظاراتشان را به جای بیاورم. وقتی من بزرگ شده و به محیط مدرسه پای گذاشتم آنها نمی‌خواستند زیاد در جمع بچه‌ها باشم، چون می‌ترسیدند که در بیرون از خانه چیزهای زشت یاد بگیرم. در برابر اینها اعتراضی نداشتم چون محبت و علاقه‌ی خانواده نسبت به من بسیار زیاد بود. در خانه‌ی ما میان فرزندان دختر و پسر تبعیضی وجود نداشت؛ مادرم من را از پدر و خواهرانم بیشتر دوست داشت. پدرم می‌گفت: "دختران حیثیت خانواده را بیشتر حفظ می‌کنند، با وفا هستند. پسرها اینطور نیستند، وقتی که به سن بیست سالگی می‌رسند ازدواج کرده و از خانواده جدا می‌شوند و دیگر فراموششان می‌کنند؛ پسرها عصیان کار هستند".

شهید بهای آزادیست

آمده‌ام تا خود را باز یابم "شهید زاگرس"

می‌خواهم از شهید زاگرس سنه بنویسم. او کی بود و چکار کرد و چه شد؟! اما به راستی از شهید نوشتن و از شهید صحبت کردن کاری بغایت مشکل است. نوشتن، خود کاری مشکل است؛ چه رسد به اینکه در خصوص شهیدی قلم فرسایی کنی.

شهید بهای آزادیست؛ یعنی آنقدر بزرگوار و ارزشمند است که به "میزان" آزادی تبدیل شده است. یعنی به هم ارز آزادی تبدیل شده است. «شهید» علت آزادی است. آزادی معلول شهید است. آزادی با آن همه شکوه و عظمتی که دارد، مدیون شهید است. یعنی شهدا آنقدر بزرگوارند که آبروی آزادی و آزادگی وابسته به آنهاست. پس حق دارم که بگویم، توصیف شهدا ناممکن است. چونکه توصیف آزادی ناممکن است. چقدر هم که بخواهی، بنویسی بازهم نمی‌توانی حقش را افاده کنی. مگر می‌شود روشنایی را توصیف کرد، بزرگواری مگر قابل تعریف است؟! چرا که تعریف یعنی حصر کردن، گنجاندن در قالب چند کلمه و چند جمله و چند سطر و حتی چند کتاب و کتاب‌ها و کتابخانه‌ها. اما آزادی حصر ناشدنی است، شهید، خود حصارها را شکسته، قالب‌ها را درهم ریخته و تن و دنیا و همه و همه را در نوردیده، او از هر آنچه هست بریده، بالا و بالا رفته است، همه‌ی ماوراها را در نوردیده است، ارتفاع و بلندی برای او مفهومی در بر ندارد. زیرا او خود بلندی و قله است. نهایت بلندی و نهایت قله.

اما ما بازماندگان که از این پایین نظاره‌گر قله‌های رفیع هستیم، دوست داریم قله را تعریف کنیم! دوست داریم آزادی را تعریف کنیم و دوست داریم که از آنها حرف بزنیم. زیرا که توصیف آنها آرامش می‌بخشد به ما که رهروان و مبارزان، هستیم. که می‌خواهیم بلندی‌ها، قله‌ها، زیبایی‌ها و... را ببینیم و از تماشای آنها روحمان را صیقل داده و آرامشی کسب نماییم. به این جهت راضی شدم از شهید زاگرس بنویسم. زیرا احساس می‌کنم که روح بیقرارم، اندکی آرام خواهد گرفت و روشنایی شهدا ضمیرم را روشن ساخته و درونم را نشانم داده و مرا به فکر

همچون ملتان‌هایی در راستای تحقق ساختن آرمان‌های شهدا می‌باشند چنانکه فعالیت و مبارزه‌ای گسترده در این راستا ادامه دارد. این، فرهنگ و برخورد پ.ک.ک با مساله شهادت است. مرحله بازسازی پ.ک.ک و پارادایم جدید و شهادت رفیق زاگرس در این مرحله لازم است در شرق کردستان جهشی عظیم در ابعاد مختلف فلسفی، ایدئولوژیک، سازمانی، اجتماعی و فرهنگی را ایجاد نماید. بویژه شهادت رفیق زاگرس و معیارهای پ.ک.ک لازم است برای جوانان و خلق کرد در شرق کردستان مرحله‌ای نوین را ترسیم نماید به گونه‌ای که میراث شهیدان حقی قرار را تکرار نموده و عرصه عملی شدن خواست‌های همه شهداء را ایجاد نمائیم. این وظیفه‌ای سخت و باری گران است که لازم است هر جوان و فرد کرد و هر کادری با احساس مسئولیت و عهد و پیمانی راستین و علمی با اهداف شهیدان، آن را به انجام رسانده تا با مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر لایق شهداء باشیم. بر همین اساس شهید زاگرس علمدار پ.ک.ک.ک نوین برخوردار از پارادایم جامعه اکولوژیک - دمکراتیک مبتنی بر آزادیخواه جنسیتی در شرق کردستان گشته است. شهید زاگرس سمبل حرکت آزادی با پارادایم نوین و پیشاهنگ استقرار سیستم کنفدرالیسم دمکراتیک است. پیشاهنگ خط‌مشی ایدئولوژی پ.ک.ک.ک است. لازم است شرق کردستان به عرصه فرهنگ پ.ک.ک.ک و عرصه عملیات و دستاوردهای دمکراتیک حرکت آزادی‌خواهی در کردستان تبدیل شود و این امر تنها با تحقق اهداف شهیدان و شخصیتی برخوردار از عزم و اراده‌ای راسخ و بویژه اراده‌ای همچون شهید زاگرس میسر است. برای تحقق این امر بار دیگر با شهدا تجدید پیمان نموده و بر اساس ضروریات این عهد و پیمان مشی انقلابی خویش را ادامه می‌دهیم.

بر یار گابار

با ذوق و علاقه‌ی فراوان به مدرسه می‌رفتم. من کمی زودتر از موقع لازم به مدرسه پا نهادم. تا اول دبیرستان در تحصیلاتم بسیار موفق بودم. آرزو داشتم معلم شوم تا کودکان کرد را تعلیم دهم. در مورد افکار ملی از سطح آگاهی و تئوری چندانی برخوردار نبودم اما عواطف و احساسات ملی‌ام قوی بود. وقتی به جایی می‌رفتم لباس ملی (کردی) می‌پوشیدم و روابط خود را با دوستانی که به لباس‌ها و فرهنگ‌های دیگر (بطور تقلیدی و خرده بورژوازی) تمایل داشتند، قطع می‌کردم. برای برقرار کردن روابط با افراد قواعد خاصی داشتم، با کسانی که این قواعد را بجای می‌آوردند، روابط گرم‌تری داشتم. بعضاً به مدت سه ماه تک و تنها می‌ماندم و گاهی هم همزمان سی دوست داشتم. کمی بزرگتر که شدم اینبار سعی داشتم با کسانی که کرد بودند، رابطه برقرار کنم و خصوصیات ملی خود را حفظ کرده و نسبت به فارس‌ها کین در دل داشته باشم. در مدرسه هم همیشه با دبیران فارسی اختلاف داشتم. آنها با زبان فارسی صحبت می‌کردند و ما هم با زبان کردی. علیه آنها تفضیلات به راه می‌انداختم. یکبار در صف مراسم روزانه به آنها دشنام گفتم به همین خاطر من را از مدرسه اخراج کردند و برای ادامه تحصیل به مدارس شبانه رفتم. تحصیلاتم به پایان رسید. کین من در برابر آنها و تنظیماتم بر علیه‌شان ادامه یافت. در سال دوم دبیرستان، بسیجیان را از کلاس بیرون کردیم. در کلاس ۴۰ نفر بودیم، همگی رادیکال، حاضر جواب و جدی و هم اینکه در درس و تحصیل ضعیفی نداشتیم. گروه دلخواه من کم‌کم داشت شکل می‌گرفت و تنظیم می‌شد. در این هنگام با PKK آشنا شدم. روزانه بیاننامه، اعلامیه، مجلات و فراخوان‌های حزب به دستمان می‌رسید. من بدون هیچ‌گونه ترس و وحشتی آنها را برای اطرافیانم می‌خواندم. بیانیه‌های حزب را به مدرسه برده و پخش می‌کردم. روی تخته سیاه کلاس، شعار "بژی سه روک آپو" می‌نوشتیم. دبیران می‌آمدند و می‌گفتند "این چیه" و از ما می‌خواستند تخته را پاک کنیم. اما ما می‌گفتیم که این شعار ماست و ما آنرا پاک نمی‌کنیم. دبیران در برابر ما زیاد خشونت به کار نمی‌بردند. آنها به خوبی از افکار من آگاه بودند. گاهی اوقات ما را بازرسی و تفتیش می‌کردند. اما نتوانستند من را دستگیر کنند. آن موقع فعالین و کادرهای حزب در شرق کردستان در رویدادها دخالت نمی‌کردند. بلکه سعی می‌کردند بیشتر مردم را سازماندهی و تنظیم کنند. دوستانم بسیار زود

دستگیر می‌شدند. اما من اینطور نبودم. هم در عملیات‌ها شرکت می‌کردم و هم به سازماندهی می‌پرداختم. تقریباً هر شب بر روی دیوارهای مدرسه شعارهای حزبی می‌نوشتیم. اگر دولت آنها را پاک می‌کرد دوباره آنها را می‌نوشتیم. از این رو افراد زیادی دستگیر شدند اما من هیچ‌گاه دستگیر نشدم. در سال ۹۷ روابطم با رفقای حزب بیشتر شد اما نخستین بار در سال ۱۹۹۹ رفقا را دیده بودم. در سال ۱۹۹۸ تصمیم الحاق به صفوف حزب را گرفتم اما چون موقعیت لازم را نمی‌یافتیم، نتوانستم ملحق شوم. بسیار مایل بودم محیط و هرآنچه که از رفقا، روزنامه‌ها، مجلات و تلویزیون می‌شنیدم را با چشمان خودم ببینم. محیط گریلا بسیار مرا جذب کرده و توجهم را به خود جلب می‌کرد. عواطف میهن‌دوستی‌ام از قبل وجود داشت. برخورد فارس‌ها و دولت در برابر کردها من را به تفکر وا می‌داشت. خودم شاهد معامله‌ی فارس‌ها در ادارات دولتی با پدرم شده بودم. همه‌ی اینها برایم جای سوال بود. اینکه چرا نمی‌توانیم در مراکز دولتی با زبان مادریمان سخن بگوییم و با فرهنگ خودمان کار و حرکت کنیم؟ برایم غیر قابل هضم بود. پدرم درباره‌ی پیشمرگ‌ها برایم می‌گفت. این موارد خواه ناخواه عواطف ملی را در انسان ایجاد می‌کرد. مدت زمان کوتاهی در میان تشکیلات اسلامی جای گرفتم. قریب به هشت سال مرتب نماز و روزه را بجای می‌آوردم. قرآن را در مدت بسیار کوتاهی ختم کردم. مدت ده روزی را در مدرسه‌ی ابتدایی تدریس نمودم. علاقه‌ام به تربیت و اخلاق اسلامی بیشتر می‌گشت. اما گفته‌ی آنها مبنی بر "قبل از اینکه مسلمان باشیم کرد هستیم" برایم تعجب برانگیز بود. بتدریج دیالوگ و گفتگوهایمان پیرامون این موارد بیشتر شد. دیگر کم‌کم علاقه‌ام را نسبت به مسجد از دست می‌دادم. از سال ۹۷ انتشارات حزب - که آن موقع هفته‌نامه‌ی WELAT بود، به دستم می‌رسید. از طرف دیگر کتاب‌های مارکسیستی هم به دستم می‌رسید. اینها را از رفقا دریافت می‌کردم. مقالات و ارزشیابی‌های رفقا پیرامون منطق اسلامی توجهم را به سوی خود جلب می‌کرد. همه‌ی اینها باعث می‌شد که علاقه‌ام نسبت به دین کمتر شود. در نتیجه به این فکر دست یافتیم که "دین اسلام مدت زمان درازی است که برای اعراب نه برای کردها ظهور کرده است". اما باز هم از سال ۹۸ تا موقع پیوستنم به حزب روزه می‌گرفتم و بعضاً برای خواندن نماز به مسجد می‌رفتم زیرا ادای این‌گونه قواعد اسلامی در جامعه موجب می

رفیق زاگرس از لحاظ معنوی همواره شخصیتی بود که اراده‌ای راسخ و مصمم داشت. می‌توان گفت که سرچشمه روحیه و معنویات بود که آن را با رفقای خود تقسیم می‌نمود. در این رابطه اعتقاد و اراده و معنویات رفیق زاگرس مورد بحث و گفتگو در میان رفقا می‌باشد. به ویژه همچون ویژگی ملیتانی پیشاهنگ از وی نام برده می‌شود.

همچنان که می‌دانیم مرحله بازسازی پ.ک.ک همزمان بود با توطئه‌ای که بعد از توطئه بین‌المللی علیه رهبر آپو بر اساس خط‌مشی خیانت و مارژینال نمودن زندگی انقلابی، خود را بر سازمان تحمیل می‌نمود. در این مرحله همچنان که از گزارش رفیق زاگرس مشخص است سطح اعتقاد و پابندی‌ای حقیقی به خط‌مشی رهبری و شهیدان در ایشان در سطح برجسته‌ای بوده و همچون شخصیتی پیشاهنگ در زمره اشخاصی است که گزارش خود را برای مشارکت در بازسازی پ.ک.ک ارائه می‌نماید. لذا بایستی از موضع‌گیری او نسبت به خط‌مشی خیانت درسی ویژه گرفته شود و موضع و اعتقاد و پابندی او در این مرحله به اعتقاد و پابندی هرکادر در این حرکت مبدل شود. بویژه کادرهای شرق کردستان بایستی زندگی ایشان را سرلوحه زندگی انقلابی و مبارزه خود قرار دهند.

رفیق زاگرس ملیتانی خستگی‌ناپذیر بود. ویژگی‌های مذکور رفیق زاگرس را متمایل به مشارکت در بازسازی پ.ک.ک نموده بود. از این لحاظ شهید زاگرس بعنوان نخستین شهید پ.ک.ک نوین معرفی شد. پ.ک.ک جهش انقلابی است که بر اساس برخورد صحیح در قبال شهادت رفیق حقی قرار، تاسیس شد و با خود تحولات فکری، ذهنیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به دنبال داشته است و ملتی را دوباره حیات بخشید و شخصیت و تاریخی نوین را آفرید تا جایی که امروزه خلق کرد را به پیشاهنگ دمکراتیزاسیون خاورمیانه مبدل ساخته است. مشخص است که شهادت فلسفه‌ای است که با نظریات و افکار و خط‌مشی رهبری دوباره تعریف شده و به شیوه‌ای علمی جهت پیشبرد معیارهای انسانی در درون جامعه به نماد مبارزات دمکراتیک مبدل می‌شوند. با شهادت حقی قرار مرحله پ.ک.ک شروع شده و با شهادت رفقا کمال پیر، مظلوم دوغان، فکری، عگید، خیری، زیلان، سما و هزاران شهید دیگر دستاوردهای مذکور خلق شده‌اند و امروز نیز این حرکت و خلق کرد، خود را مدیون این شهدا می‌بینند و

می توان در مناطقی که رفیق زاگرس به فعالیت پرداخته، مشاهده نمود که چگونه از همه امکانات جهت خدمت به خلق استفاده نموده است. در این مناطق هنوز هم خانواده‌هایی که رفیق زاگرس به آنجا رفته و به آموزش آنها همت گمارده است، از اخلاق و رفتار انقلابی ایشان بحث می‌کنند.

رفیق زاگرس شخصیتی بود که هیچ‌گاه سطح آگاهی و معلومات خود را کافی نمی‌دید و در همه عرصه‌های زندگی همچون دانشجویی که درصدد کسب دانش و دانستنی‌هاست، رفتار می‌نمود. لازم می‌دید که تجارب بیشتری کسب کند. به تعبیری دیگر رفیق زاگرس شخصیتی بود که طرز برخورد با آموزش و نیاز خود به آموزش را جهت آفریدن شخصیتی نوین در کسب نموده بود. از این رو هر چند که سن این رفیق چندان زیاد نبود ولی در درون حرکت آزادی، تلاشی جهت درک بیشتر ایدئولوژی و فرهنگی جهت خلق انسانی نو در ایشان وجود داشت. حقیقت آن است که ایشان در هر دوره آموزشی‌ای که مشارکت می‌نمود، علاقه ویژه خود را جهت کسب چیزهای نو نشان می‌داد؛ ایشان لحظه به لحظه حیات سازمانی و زندگی در میان صفوف گریلا را همچون آموزشی برای خود می‌دید و در این خصوص میراث بزرگی را برای ما به ارمغان آورده است. این خصوصیت همچون وصیتی هم از طرف کادریایی که با ایشان مانده‌اند و هم سایر رفقا بعنوان طرز و شیوه‌ای راستین پیرو می‌گردد.

رفیق زاگرس تعمق زیادی نسبت به برخورد جامعه سنتی و ذهنیت مردسالار با جامعه و بویژه قشر زن داشت. در شخصیت وی تضاد عمیقی با ارتجاع سیستم مردسالاری وجود داشت. همچنین نسبت به تغییر طرز سیستم مردسالاری و اقتدارطلب در درون جنبش آپوئستی، امیدوار بود. این را از وی شنیده‌ام که تا آخرین حد توانش به خط آزادی زن و تغییر سیستم مردسالار که بر روی زن معیارهای خود را تحمیل می‌نماید، امیدوار است. همزمان برای زن و خط‌مشی آزادی زن و برای ایدئولوژی آزادی زن، حرمت و احترام شایانی قایل بود و در این خصوص فعالیت‌های ویژه‌ای داشت و از نخستین اشخاصی بود که در دوره آموزشی آکادمی حزب آزاد زنان کردستان شرکت نموده بود و برای همیشه تلاش‌های او در روند آموزش و ویژگی‌های او در میان رفقای زن و صفوف گریلا قابل تقدیر است.

شود که اطرافیان با دید احترام‌آمیز با انسان برخورد کنند و من این را بخوبی می‌دانستم. خانواده‌ام از ارتباط من با رفقای حزب آگاه بودند. در این مورد با من مخالفت می‌کردند چون می‌ترسیدند. فکر می‌کردند PKK یک تشکیلات کمونیستی است و با آن مخالفت می‌کردند. در سال ۹۳ یکی از روزنامه‌های ایران درباره‌ی PKK نوشته بود: "حزب کمونیست ترکیه در شمال خاورمیانه به نفع کردها مبارزه می‌کند". آن وقت برای نخستین بار نام PKK را شنیدم. در این چند سال اخیر به خاطر اینکه فعالیت‌ها در شرق وسیع تر شده، دیدگاه کمونیستی درباره‌ی PKK در مقایسه با قبل رنگ باخته است. در شرق واژه‌ی کمونیسم، واژه‌ی سیاه و نامعقولی است؛ فرد کمونیست همچون فردی بی‌تریت، بی‌اخلاق و بی‌بندوبار شناخته می‌شود. بنابراین حتی در خلال سال‌هایی که با حزب رابطه برقرار می‌کردم برای اینکه تحت نام کمونیست بودن از اهمیت نیفتم به ادای عبادات دینی مانند نماز و روزه ادامه می‌دادم. این در حالی بود که عقیده‌ام را نسبت به آنها از دست داده بودم. نمی‌خواستم کسی به خاطر من به حزب ناسزا بگوید و یا درباره‌ی آن پیش‌داوری کند. در عین حال باطناً از دین دور می‌جستم. در سال ۹۸ این بی‌اعتقادی شدت گرفت و در دوران تحصیلات دبیرستان کامل شد. با این وجود نمی‌توانم بگویم که همه‌ی تاثیرات دین را که قرن‌ها عمر دارند را کاملاً از روی خود برداشته‌ام زیرا هر چه باشد تحت تاثیرات آن پرورش یافته بودم.

در سال ۹۹ نیز خواستم به حزب بپیوندم اما رفقا می‌گفتن که به خاطر اینکه مشکل درست می‌شود از طرف حزب دستور صادر شده تا در این مدت کسی ملحق نشود. از این وضعیت ناراحت بودم و از آن انتقاد کردم. بعد از یک ماه و نیم به سازماندهی اطرافیان پرداختم. دوستان زیادی داشتم. از اکثر آنها پرسیدم که آیا می‌خواهند همراه با من به حزب ملحق شوند. بیشترشان با اینکه شناختی از حزب نداشتند برای پیوستن داوطلب بودند. بدین ترتیب ما به شکل یک گروه ۲۵ نفره به PKK ملحق شدیم. اکنون بیشتر آنها در مناطق مختلف در فعالیت‌های نظامی هستند. فکر کنم ۲ تن نیز فرار کرده‌اند. در اوایل الحاقم به "چپای رهش" (قره داغ) رفتم و مدتی در آنجا ماندم. بعد در مناطق مختلف از قبیل اردوگاه مخمور، گارا، خنیره به فعالیت پرداختم و حال نیز در قندیل می‌باشم. در طول زندگی‌ام در خانواده با شکستی مواجه نشده‌ام.

شاهد وقایعی همچون قتل وعام، جنگ، زدو خورد، جنایت، کتک خوردن در مکان‌های شلوغ و غیره ... بوده‌ام. در درون حزب نیز به غیر از جنازه یکی از رفقایم که در سال ۲۰۰۱ در اینجا انتحار کرد، تاکنون جنازه ندیده‌ام. حتی در جامعه هیچ جنازه‌ای ندیده‌ام، قتل و کشتن را نه شاهد بوده و نه شنیده‌ام. هرگز از راه خشونت اراده‌ام شکست نخورده است. پدرم فقط یک بار مرا کتک زد. هنگامی که در سال‌های ۹۹-۲۰۰۰ مشغول تبلیغات برای حزب بودم از جاش و مزدوران کتک خوردم. غیر از این هرگز کتک نخورده‌ام. در درون حزب نیز تاکنون چنان پلاتفرم انتقادی‌ای که شخصیتم در آن بسیار منفی ارزیابی شده باشد، برایم تشکیل نشده است. تاکنون دو بار پلاتفرم انتقادی برایم تشکیل شده و هر دو بار هم بسیار طبیعی و آسان بوده است؛ درباره‌ی من انتقاداتی صورت گرفت اما انتقاداتی که مرا بسیار ناراحت کرده و آزار دهد در قبال من پیش نیامده است. دیدگاهم در قبال حزب، شبیه طرز نگرش اسلام بود. معتقد بودم که بایستی سیستم و نظام حزب را بدون کم و کاستی عملی کرد. این طرز فکرم تا اواخر سال ۲۰۰۱ ادامه یافت. جلسات نتایج فعالیت‌های روزانه در مورد من هیچ انتقادی ارائه نمی‌شد. تنها گفته می‌شد که با نظم و انضباط و رادیکال هستم. بعضی اوقات به پلیس‌ها می‌ماندم؛ در کجا متوجه کوچک‌ترین کاستی و نقصی می‌شدم فوراً آنرا موضوع جلسه قرار می‌دادم. رفقا در این مورد از من بیزار می‌شدند. حتی گاهی اوقات با رفقای بی که سی سال است در صفوف حزب می‌باشند مخالفت کرده و می‌گفتم "مثل اینکه قابل فهم نیست، بیاید برنامه و اساسنامه‌ی PKK را یک بار دیگر مطالعه کنیم." با این دسته از رفقا مدام در اختلافات فکری بودم. کادرهای زیادی توسط فرماندهان مزدور و کسانی که خط مزدوری را در درون سازمان ترویج می‌دادند، همچون آلتی به کار گرفته شده‌اند. من به دام این بازیها نیفتادم. سعی کردم که به دام حيله و حقه‌های خورده بورژوازی نیفتم. همیشه معتقد بودم که انضباط و دیسیپلین حزب بدون آنکه گفتگو و مناقشه‌ای بر روی آن شود باید عملی گردد. به ویژه از نظر من نمی‌بایست درباره‌ی تحلیل‌ات رهبری و ارزیابی‌ها و تفکرات شورای رهبری چیزی گفته شود. تا پارسال نیز در هر جایی که بودم حتی اگر کوچکترین چیزی یا حرفی درباره‌ی شورای رهبری گفته می‌شد فوراً عکس العمل نشان می‌دادم. تقابل فکری‌ام شدید بود. معتقد بودم که هر آنچه درباره‌ی شورای

کرد و در میان توده‌ها با این ویژگی شناخته می‌شد. منتظر این نبود که کاری که پیش روی او قرار می‌گرفت، کس دیگری انجام دهد و فداکارانه برخورد می‌نمود.

رفیق زاگرس در عرصه‌های زندگی شخصیتی منظم بود. باید گفت که کلیه ساعات زندگی او دارای نظم خاصی بود. ساعات خواندن، تفکر، کار کردن، ارتباط با سایر رفقا. از لحاظ اخلاق و فرهنگ انقلابی نیز رفیق زاگرس شخصیتی بود که در همه لحظات زندگی معیارهای انقلابی را برجسته می‌نمود. بعبارتی دیگر رفقای بی که در مدت زمان کوتاهی با رفیق زاگرس آشنا می‌شدند و در یکجا با ایشان می‌ماندند، از سطح اعتقاد رفیق به معیارهای انقلابی و عملکرد انقلابی وی سخن می‌راندند. رفیق زاگرس شخصیتی بود که احساس مسئولیت تا آخرین حد در ایشان برجسته بود و هر کار و فعالیتی را با این احساس مسئولیت به انجام می‌رسانید. احساس مسئولیت ایشان باعث شده بود که ایشان با اراده و علاقه‌ای وافر تا به اتمام رساندن کار محوله به وی و انجام موفقیت‌آمیز آن احساس خستگی ننماید.

همچنین در برابر کسانی که سعی داشتند سازمان را به سوی سیری قهقراپی سوق دهند و لیبرالیزه نمایند، با احساس مسئولیت برخورد می‌نمود و بسیار رادیکال بود و در برابر هیچ‌گونه مشکلی ساکت نمی‌ماند و به شیوه‌ای رادیکال جهت چاره‌یابی مشکلات زندگی و کار و فعالیت برخورد می‌نمود.

شناخت کافی در خصوص ویژگیهای بنیادین جنبش آپوئیستی و به خصوص فهم و درکی عمیق از رهبر آپو و خط‌مشی رهبری در رفیق زاگرس به بعدی علمی رسیده بود و در کار و زندگی نیز برجسته می‌شد. در برابر خط‌مشی زندگی انقلابی با احساس مسئولیتی بی‌نظیر برخورد می‌نمود. در مواضع سازمانی و انقلابی خود بسیار شفاف بود و کمتر تردد در او مشاهده می‌شد.

علاوه بر این در خصوص خدمت به خلق نیز رفیق زاگرس به حقیقت کادری پیشاهنگ و ملیتانی انقلابی رسیده بود. بعبارتی دیگر فداکاری و نشست و برخاستی مبنی بر اینکه همه احساس و توانایی خود را تحت هر شرایطی در جهت خدمت به خلق بکار گیرد و تنها معیار او در روابط سازمانی‌اش در میزان خدمت به خلق خلاصه شده بود. این مطلب را بخصوص

رفیق زاگرس ملیتانی خستگی ناپذیر

در حقیقت زبان از بیان ویژگی‌های شهید زاگرس ناتوان است و به تمامی بیان کلیه ابعاد شخصیتی این رفیق شهید در قالب جملات نمی‌گنجد. چراکه قلم در شناساندن شخصیت بزرگی همچون شهید زاگرس به طور حتم ناتوان خواهد ماند. اما همزمان همچون وظیفه‌ای، در خطوط کلی و در حد توان چند ویژگی و خصوصیت بارز شهید زاگرس را بیان می‌نمائیم که لازم است به هویت و پیشاهنگ جوانان در شرق کردستان مبدل شود.

مدت زمان طولانی بود که رفیق زاگرس را می‌شناختم و همزمان احترام متقابل برای یکدیگر قائل بودیم. رفاقتی گرم برای مدتی طولانی، در میان ما وجود داشت. رفیق زاگرس، شخصیتی است که در میان طبقه فقیر جامعه شرق کردستان متولد شده است. همچنین در خانواده‌ای میهن دوست که با واقعیت‌های تاریخی خلق کرد و ستم‌دیدگی این خلق رشد نموده و با این حقایق زندگی کرده است. به همین دلیل مواردی که رفیق زاگرس را به ملحق شدن به جنبش آزادیخواهی سوق داده بود، تضادهایی همچون؛ سیستم و جامعه مردسالار و اقتدارطلب و نیز ظلم و ستم‌ها و ابعاد استثمارگری چنین سیستمی بود. یک‌سری از ویژگیها جهت مبارزه با آنها در شخصیت این رفیق تبلور یافته بود و این امر در طول زندگی انقلابی ایشان سهولت قابل مشاهده بود. رفیق زاگرس شخصیتی رنجبر بود و با دیده احترام به رنج دیگران ارزش‌های خلق شده می‌نگریست؛ بویژه از لحاظ بهره‌برداری امکانات انقلاب، شخصیتی نبوده که مصرف‌گرا باشد بلکه شخصیتی رنجبر بود که همواره در تلاش بود امکانات و ارزشهای انقلابی بیافریند. در واقع ویژگی رنجبری و به واسطه همت و پشتکار خویش بزرگ شدن در ویژگیهای زندگی او قابل مشاهده بود. فداکاری از دیگر ویژگیهایی است که در میان رفقا و صفوف مبارزه خلق

رهبری گفته شود درباره‌ی حزب گفته شده است. بی‌گمان درباره‌ی رهبری چیزهای نامناسب گفته نمی‌شد اما درباره‌ی شورای رهبری گاهگاهی چیزهای نامناسی گفته می‌شد. به شدت بر علیه این گفته‌ها بر می‌خواستیم. اکنون هم درباره‌ی صحت این منطقم اطمینان خاطر دارم اما می‌دانم که شیوه، اسلوب و نحوه‌ی برخوردم بجا نبود. چندان به احساسات، افکار و زندگی چندین ساله مخاطب در صفوف مبارزه و جنگ توجه نمی‌کردم. رفقا در مقابل این گونه برخوردهای نادرست من می‌گفتند که سال‌های زیادی را در حزب نگذرانده، هنوز محیط حزبی را بخوبی نمی‌شناسد و غیره ... و بدین ترتیب از من می‌گذشتند. من هم سعی می‌کردم آنچه صحیح است را انجام دهم تا از این بابت وجدانم آسوده باشد. به راحتی وجدان اهمیت زیادی می‌دادم لذا نظم برایم بسیار مهم بود. تاکنون فکر نمی‌کنم کسی باشد تا با من به ماموریتی رفته باشد اما از دستم ناراحت نباشد. مثلاً اگر برای انجام ماموریتی بنا باشد به "کافی جنگ" بروم مایلم در عرض ۲۴ ساعت کارم را انجام داده و برگردم. یا اینکه؛ با وجودی که غذا از احتیاجات روزمره و بسیار طبیعی انسان است، در اتاق‌های دیگر غذا نمی‌خورم. این یکی از خصوصیات کود کیم است. که هنوز پابرجاست؛ قبل از پیوستن به حزب نیز به غیر از خانه‌ی خودمان در هیچ جای دیگری غذا نمی‌خوردم و از کسی پول نمی‌گرفتم. وقتی فامیلهایم به من پول می‌دادند، می‌گفتم لازم نیست و از پدرم می‌گیرم و بدین ترتیب پول را رد می‌کردم. گفتن "در درون PKK ذهنیت کلاسیک، فئودال و دهاتی مانع از رشد سطح انتقادات علمی شد و لذا ایدئولوژی ما عقب ماند(پیشرفت نکرد)" از سوی رهبری در دفاعیات سال ۲۰۰۱ بر من تاثیر فراوانی گذاشت. آن موقع احساس کردم که صرفاً اتکا به عمل کافی نیست. در دین اسلام نیز اگر عبادات بدون درک و فهم لازم و صرفاً به صورت عادت کردن و پیروی کورکورانه انجام پذیرد از ماهیت و بطن خود دور خواهد گشت. چنین چیزی در حزب نیز محتمل بود و عمل بدون ادراک می‌توانست انسان را از حزب رانده و دور سازد. از سال ۲۰۰۱ تا کنون مواخذه شخصی‌ام در این مورد ادامه می‌یابد و در طول این مدت سعی می‌کردم تا قالب‌ها و دگماهای موجود را در شخصیتیم از بین ببرم. البته آن بدان معنی نیست که در هر خصوصی مطابق خواسته‌ی اطرافیان عمل کنم. اصلاً خصوصیات تقلیدگرا و تابعیت بی‌اراده‌ای نداشته‌ام.

مادرم مدام به من می گفت " اگر ده نفر به تو بگویند کلاهت را کج گذاشته‌ای تو هم بگو بله کلاهم را کج گذاشته‌ام". من هم پاسخ می دادم: نه، اگر به جای ده نفر هزار نفر هم بگویند باز هم نمی گویم: بله، کلاهم را کج گذاشته‌ام، چون می دانم که کلاهم را درست گذاشته‌ام". یعنی حتی اگر طرف مقابل را برنجانم باز هم به آنچه صحیح می پنداشتم تاکید می ورزیدم. در آموزش مرکزی نیز علیه یکی از رفقا به پا خواستم. مخالفت کردم بجا بود اما در خطابتم کاستی وجود داشت. در این باره با دیگر رفقا صحبت کردم. ایمان داشتم که در جایی که اختلاف و تناقضی وجود دارد مساله باید حل و فصل گردد، یا چاره یابی خواهد شد و یا به شیوه‌ی دیگری پایان خواهد یافت. هرگز به خاطر ناراحتی‌های شخصی خروج از جایی که بوده‌ام را درخواست نکرده‌ام، بلکه جهت برطرف سازی مشکل، امکانات موجود را به کار گرفته‌ام. از اینرو تاکنون در درون حزب با هیچ گونه شکستی روبرو نشده و پلاتفرم انتقادی جدی‌ای درباره‌ی من صورت داده نشده است. مواردی هست که اگر لازم می دیدم بیشتر توضیح می دادم. خواستم به چند خصوصی اشاره کنم، رفقا می توانند با ارائه‌ی نظرات خود همکاری و راهنمایی ام کنند.

می خواهم صریحاً به موردی اشاره کنم؛ یک زن چه اندازه معیارهای آزادی را در خود تجلی دهد من هم به همان اندازه به او نزدیک شده و با او رابطه برقرار خواهم کرد. به نظر من عشق و علاقه این است. در طبیعت، هر دو جنس زن و مرد به عنوان دو موجود مکمل یکدیگر مطلقاً باید وجود داشته باشند. من این را رد نمی کنم زیرا یک امر دیالکتیکی است. اما از لحاظ غریزی و عاطفی آنها را رد می کنم. در این باره تحقیقات و بررسی انجام نمی دهم. بی شک اگر شخص ایده آل در PJA ظهور کند، این فوق العاده طبیعی است. دیگر رفقا نظرات، آنالیزها و ارزیابی‌های خود را ارائه نمودند. هر یک از این‌ها یا نتیجه‌ی تفکرات و تعمقات آنها بوده است و یا زمینه‌هایی برای بهتر شناختن شخصیتم. برای نظرات رفقا احترام قائلم. می خواهم درباره‌ی یک سری موارد نظراتم را را بیان کنم چرا که فکر می کنم در بعضی نکات هنوز همدیگر را به خوبی نشناخته‌ایم. من در برخی موارد بسیار رادیکال با پدرم رودرویی می کردم؛ بویژه هنگامی که وارد فعالیت‌های حزب شدم اختلافاتم بیشتر می شد. رودرویی با پدرم جرأت فراوانی

راه مصمم بودند. خصوصاً که در این اواخر در آموزش، "پروژه مرد آزاد" که توسط رفقای زن سازماندهی شده بود، شرکت نمودند. از طرف دیگر احترام ویژه‌ای برای اراده زن قائل بودند، نه بر اساس دیدگاه مردسالاری، بلکه براساس دیدگاه زن آزاد و مستقل به آنها برخورد می نمود.

ایشان علاوه بر ویژگی‌های انقلابی، بسیار انسان دوست و میهن دوست بودند. به خلق‌ها و خصوصاً خلق کرد و ارزش‌های مادی و معنوی آنها ارزش ویژه‌ای قائل بودند؛ آرمان اساسی ایشان این بود که خلق کرد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و کردستانی آزاد به حقوق مشروع خود برسند و همانند سایر خلق‌های دیگر آزادانه زندگی نمایند. ایشان به زندگی اشتراکی و گروهی بیشتر اهمیت داده و در جهت اجتماعی شدن بسیار مهم و ارزشمند می دانستند، بر همین اساس از فردیت و تک سو بودن بیش از پیش اجتناب می کرد. همواره رک و پوست کنده صحبت می کرد. در زندگی انقلابی هیچ ارفاقی برای اشتباهات دیگران قائل نمی شد. ایشان همواره می گفتند که "زندگی بدون رهبری را اصلاً نخواهم زیست".

باآنکه مدت زمان درازی نبود که به حزب ملحق شده بود، اما ایستار و منش آنچنانی از خود نشان می داد که گویی سال‌های طولانی و مدیدی است که در صفوف جنبش آزادی جای گرفته و بسیار مجرب می باشد. فی الواقع می توان گفت که در آداب و رسوم، اخلاق، رفتار و معاشرت انقلابی گوی سبقت را از همه برده و در قله نشسته بود.

ایشان در طول مدت زندگی انقلابی خود در بسیاری از فعالیت‌های سازمان جای گرفته و موفقیت کسب نموده بود؛ در فعالیت‌های سازماندهی و تنظیم خلق، مطبوعات، نیروهای نظامی و... شهید زاگرس در کار سازماندهی و تدارکات PJA هم فعالیت‌های قابل ملاحظه‌ای انجام داده است. در پایان می توان گفت که ایشان فردی تحصیل کرده و صاحب اندیشه بوده و یکی از کادرهای برتر و پیشاهنگ جنبش آزادی کردستان در آینده محسوب می گردید.

فرهاد روژهات

جوانی از دیار دهگلان

نمی‌دانم از کجا و چطور شروع کنم. با کدامین واژه‌ها از تو بنویسم. به کدامین جمله‌ها پناه برم. شاید بتوانم چند سطر ناقابلی درباره‌ی شما به رشته تحریر درآورم. این تنها می‌تواند مجملی از مفصل‌های دریای فضایل و ویژگی‌های تو باشد. باور کن ای رفیق عزیزم قلم ناچیزم یارای به زبان آوردن شرح حال زندگی و ویژگی‌های تو نیست. چرا که قایق شناختم در دریای بیکران تو غرق خواهد شد. تو دیگر به تاریخ پیوسته‌ای، به ستاره‌گان آسمان، به بیکران‌ها و غایت‌ها پیوستی. مونس و همدم آنها شدی. دل به دریا زدی و نشیط آزادی و آزادی سر دادی.

رفیق عزیز تو بودی که مدام در نگاهت گل امید و آرزو شکوفه می‌داد. تو بودی که در تنوره طوفان تاریخ حماسه آفریدی. تو به ما یاد دادی که زمزمه سرود آزادی روزی بر شاخسار آرزوها آشیان خواهد گزید.

زندگی در گذر است و ما رهگذران آن. چه بسا که بسیاری از رهگذران در این گذرگاه جاویدان و ماندگار شده‌اند. تو هم جاویدان گذرگاه جنبش آزادی‌بخش کردستان می‌باشی. از جان‌مایه گذاشتی و شربت شیرین شهادت را نوشیدی و ما را هم مدهوش این باده نمودی.

رفیق زاگرس نمونه اخلاق و اراده نستوه و آزاده می‌باشد. همواره در این راه با همت و عزم راسخ گام برداشت و هیچ‌گاه تردید به دل راه نداده و در برابر ناملایمات روزگار شانه خم نکرده و خم به ابرو نینداخت. ایشان حقایق و راستی کردستان و ملت کرد را به خوبی درک کرده و در جهت آزادی این خلق از هیچ‌گونه فداکاری‌ای دریغ و ابا نکردند.

ایشان از لحاظ فکری و سطح تفکر هم همواره تمرکز کافی داشته و در صدد بودند که پارادایم جدید رهبری را از ته دل و به طور جوهری قبول نموده و رهرو راستین آن باشند. ایشان در جهت سپری کردن ذهنیت هیرارشی و جنسیتی و دولت‌گرا تلاش‌های زیادی نموده و در این

می‌خواست چون این کار با اخلاق من در تضاد بود. همه می‌دانیم که در جامعه "کنک" نکته‌ای بسیار طبیعی است اما پدرم حتی این کار را نمی‌کرد. فقط نمی‌خواست درگیر سیاست شوم. مادرم هم با پدرم موافق بود. بر سر این مساله ۱۵ روز با هم قهر کردیم. قهر کردن با آنها برایم بسیار سخت بود چون که عادت نکرده بودم. پیشامد ناگهانی در محیطی که همه به هم احترام می‌گذاشتند، واقعا برایم بسیار سخت و دشوار بود. من چندین نفر را به حزب فرستاده بودم. به همین دلیل خانواده‌هایشان همیشه می‌آمدند و می‌گفتند که من فرزندانشان را از راه به در کرده‌ام و به PKK فرستاده‌ام. تحمل این اوضاع، هم برای من و هم برای خانواده‌ام بسیار سخت بود. قبالا آغا (آقا) و فنودال‌هایی از این خانواده برخاسته‌اند. اما به علت اینکه من در برابر آنها ایستادم با برخورد بسیار خشنی روبرو شدم، اما خانواده‌ام به خاطر حرمتی که در نزد اطرافیان داشتند از من گذشتند. آنها از پدرم ناراضی بودند و می‌گفتند که «پسرت را خوب تربیت نکرده‌ای؟». به من می‌گفتند که هنگامی که از جلوی ما رد شدی باید سرت را خم کنی و به ما احترام بگذاری. من هم در پاسخ به آنها گفتم که نه تنها در برابر شما سرخم نمی‌کنم بلکه به شما سلام هم نمی‌دهم. این گفته‌ی من برایشان بسیار ناخوشایند آمد. من چنین چیزی را در درون حزب نیز برای رفقا یادآور شدم. انسان همانطور که اسلام را پذیرفته است، در میان حذب نیز در صورت عدم شناخت علمی، همان‌گونه ادامه می‌دهد. دیدن رفقای دختر و پسر برایم افتخار آمیز بود. آنها را بسیار پاک و صاف می‌دیدم. حتی به خاطر اینکه مثل فرشته به آنها نگاه می‌کردم، لازم نمی‌دیدم از آنها انتقاد کنم. موقعی که از اردوگاه مخمور به «بهدیان» می‌رفتیم، رفقای همراه گفتند که این راه، راه رفت و آمد رفقا است. من با شنیدن این حرف آنقدر عاطفی و احساساتی شدم که فکر می‌کنم ده بار خم شده و خاک را بوسیدم. زیرا آن خاک برای اینکه انقلابیون و شورشیان از آن گذشته بودند برای من پاک و مقدس بود. من وقتی به حزب پیوستم همه‌ی پل‌ها را تخریب کردم و آمدم؛ چقدر دوست و آشنا داشتم همه را با خود به اینجا آوردم. به طوری که حتی بر سر این مساله در میان خانواده‌ها دعواهایی روی داده است. در حمله‌ی یکم YNK (اتحادیه‌ی میهنی کردستان) دو تن از آنها شهید شدند.

خروج از حزب و بازگشت به جامعه و یا خودکشی برای من چیزهای بسیار کوچک و فاقد ارزشی هستند. تحت هیچ شرایطی نباید سنگر انقلاب را خالی و آنرا جا گذاشت. هر اندازه مزدوری، فشار مدیریت و فعالیت کنترگریلایی وجود داشته باشد نباید به آغوش خیانت پناه برد بلکه به جای آن باید مبارزه را پیشبرد داد و حتی اگر لازم باشد باید برای آن بدل نیز داد.

رفقا می‌خواهند چگونگی برخورد با زن را بفهمند. سعی می‌کنم مختصراً در این خصوص برخوردهای خود را توضیح دهم. نه تنها خانواده‌ام بلکه تمام اقوام و فامیل‌هایم با دید احترام‌آمیزی به زن و به هر کسی می‌نگرند. زن در میان آنها از موقفیت برجسته‌تری برخوردار است. مثلاً؛ دو عمو دارم که همسر آنها در خانواده حاکمیت بیشتری دارند و خودشان بسیار کم رنگ هستند. در خانواده‌ی من وضعیت حتی فراتر از این بود؛ طرز فکر و نگرش برابری و مساوات حاکم بود. شرع اسلام می‌گوید که زن هم به لحاظ جسمانی و هم از لحاظ فکری ضعیف و نصف یک مرد است. این مورد در قوانین مدون ایران نیز به چشم می‌خورد و در کتاب قرآن نیز هست. در این خصوص خانواده‌ام برای من تناقض فکری پیش می‌آورد چونکه مادرم صد برابر پدرم عاقل بود و در میان همه احترام خاصی داشت. خوهری داشتم که چیزهای آنقدر سنگینی بر می‌داشت که من نمی‌توانستم بردارم؛ فرضاً اگر من قدرت برداشتن یک کیلو داشتم او دو کیلو برمی‌داشت. همچنین خواهر کوچکی داشتم که در مسابقه‌ی زور بازو با دیگر بچه‌ها همیشه پیروز می‌شد و این بیانگر زور جسمانی او بود. هر یک از اینها علامت سوالی در مغز من ترسیم می‌کرد. زور جسمانی و فکری آنها برایم تعجب برانگیز بود. در سنج مشارکت گسترده‌ی دختران در تحصیلات عالی جالب توجه است. زنان در مشاغل گوناگونی مشغول به کار هستند. در چنین وضعیتی انسان خواه ناخواه نمی‌تواند برخوردی به مانند برخورد فئودالی یک دهاتی داشته باشد. در سال ۱۹۹۷ نامه‌های رفیق زیلان (زینب کناجی) را خواندم. همچنین برنامه‌های مرتبط با رفقای زن را در MEDYA.TV تماشا می‌کردم. این قبیل تصاویر بر روی من تاثیر گذاشتند. در درون حزب نیز در آموزش مرکزی حزب با رفقای زن مانند خواهر برخورد می‌کردم. آنوقت بزرگترین و بهترین معیار در نظر من معیار روابط خواهر و برادرانه بود. هم‌اکنون تقریباً با پنجاه نفر از رفقای زن (PJA) روابط بسیار گرم و

شمال کردستان حقی قرار چه معنایی در برداشته باشد، برای شرق کردستان هم شهید زاگرس بریتان همان معنا را؛ دو دیباچه برای دو مرحله تاریخی. وی که با اعتقاد راسخ به اتحاد سازمانی و ایدئولوژیک در برابر خط مشی تسلیمیت و خیانتکار به مبارزه برخاست بر این باور بود که تنها با روح حقی، کمال، مظلوم و خیری میتوان در شرق کردستان به نشر ایدئولوژی و فلسفه آپوئیستی پرداخت و خود پیش قدم شد برای این اعتقاد. در شرایطی که جوانان به بحران هویت، بحران ارزشها گرفتار آمده و راه چاره را در فرار، اعتیاد و ... می‌بینند، او برای جوانان شرق کردستان یک خط مشی است، بازگشت به هویت واقعی است. او خود یک ارزش است؛ خط مشی و هویتی که تنها و تنها به پیروزی می‌اندیشد، برای آزادی می‌جنگد و عشق به خلق و میهن را در دل می‌پروراند. چه در صفوف گریلا و چه در میان خلق، سرچشمه هیجان، اراده و اتحاد بود. در برابر گرایشات فرصت طلبی، عوام فریبی، تسلیمیت پذیری، پوچگرایی، ناامیدی، سمبل روح فدایی بود. در قاموس زندگی و مبارزه‌اش واژه "غیر ممکن" وجود نداشت. آلاله های وطن خون سرخ او را، سرسبزی و طراوت کوه و دشتش روح او را، سربلندی کوههایش استواری او را، خروش رودخانه‌هایش شور هیجان او را و غرش ابرهایش شجاعت و خشم او را در برابر دشمن تداعی میکنند. شهادت وی اثباتی بر این مدعاست که از این به بعد شرق کردستان مهر فلسفه و روح آپوئیستی را بر پیشانی خود خواهد داشت.

شهید زاگرس گرچه از اولین هاست اما آخرین نخواهد بود. سرزمین آفتاب به امثال وی نیاز دارد. از تاریخ کهن، فرهنگ اصیل و مقاومتهای عظیم خلق در این سرزمین، صدها و حتی هزاران زاگرس دیگر خواهند روید، آثار ظلم و ستم را خواهند زدود و آزادی و دموکراسی راستین را به ارمغان خواهند آورد.

زاگرس هیوا

با خون شستن باید این خاک را

اشغال، قتل عام، آوارگی، ویرانی و... هزاران سال است که همچون ابری سیاه بر سر کردستان سایه افکنده است و این سرزمین را آلوده نموده است. از اسکندر مقدونی گرفته تا جرج بوش، از تیمور و چنگیزخان گرفته تا صدام، خمینی، اسد و اردوغان تمامی لشکرکشان و فاتحان جهانی و منطقه‌ای در طول تاریخ، کردستان را به اشغال خود آلوده اند. ذهن و تفکر مردمان این مرزوبوم از اسطوره‌های کاهنان سومری گرفته تا ایدئولوژی‌های بعثی، کمالیستی و ولایت فقیه‌ی آلوده گردیده است. این آلودن را پالودنی باید، زیرا مردم این مرزوبوم بواسطه سی سال مبارزه جنبش آپوئیستی دیگر به هویت تاریخی خود و ایدئولوژی خویش دست یافته‌اند و لازم است که هم نوع اشغال، ظلم و نابرابری را از سرزمین خود بشویند و آنرا به طراوت و پاکی اصیلش برگردانند. اما این خاک مقدس را نه با آب بلکه با خون باید شست. زیرا پاکتر و مقدستر از خون شهیدان چیز دیگری وجود ندارد. سرزمین پاک را باید با خون پاک شست. آنها هم خون برگزیده ترین فرزندان. فرزندان که ریشه های تاریخی و ضروریات معاصر خویش را شناخته‌اند و برای رفع ظلم و ستم از این سرزمین هستی و جان خویش را در طبق اخلاص نهاده‌اند.

شهید زاگرس بریتان یکی از آن هزاران فرزند برومند این سرزمین است که با ایمان به فلسفه آپوئیسم و انجام مبارزه بی‌امان سیاسی، سازمانی و ایدئولوژیکی در جنبش آزادیخواهی کردستان، جان خویش را صافخانه در راه میهن فدا نمود. وی فراخنای دشت لیلان، قهرمانی قره داغ، طراوت بهدینان، مقاومت و ایستادگی محمور و صلابت قنديل و رفعت و بلندای زاگرس را در شخصیت خویش برجسته ساخته، از روح مقاومت مظلوم، کمال، حقی و خیری الهام گرفته و شجاعت عگید، تسلیم ناپذیری بریتان و شهامت زیلان را اسوه قرار داده بود. در زمستان سخت و سرد ۱۳۸۳ در دامنه های زاگرس در مباحثات مربوط به تاسیس PKK فعالان شرکت جست و در تابستان ۸۴ افتخار تاریخی اولین شهید PKK نوین را از آن خویش ساخت. برای

نزدیکی دارم اما هرگز به خود اجازه نداده‌ام روابطم با آنها سطحی باشد و با آنها همیشه تبادل فکری سیاسی و ایدئولوژیک دارم. در اینجا فکر نمی‌کنم اشتباهی در کار باشد. به نظر من در مبارزه‌ی جنسیتی برای انجام گفتگو و دیالوگ با رفقای زن باید موضوع خاصی وجود داشته باشد. در غیر این صورت وقت بیهوده تلف شده است. به خاطر این نگرش سه سال است به من عنوان "طرفدار زنان" داده شده است و البته برخی‌ها با سوء استفاده از این وضعیت در برابر من موضع‌گیری هم کردند. اما من هرگز این نوع برخوردهای غلط را قبول نکردم. با مطالعه‌ی دفاعیات رهبری تغییر و تحولات مثبتی در شخصیتم ایجاد شد. مهمتر از همه با درک عمیق اینکه در اینجا هر کس یک انقلابی است برخوردهای خواهر و برادر را کنار گذاشتم. به نظر من برای انسان سطح درک معیارهای آزادی مهم است نه اهل کجا بودن. چنین شخصی چه کرد و یا فارس، ترک، عرب، شمالی، شرقی، جنوبی و یا ... باشد هیچ فرقی ندارد. زیرا براحتی می‌توانم با او رابطه برقرار کنم. با بعضی از رفقای زن - البته نه در اینجا، بلکه خارج از آکادمی - غیر از سلام دادن هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارم زیرا وضعیت‌شان، طرز روابط، خنده و برخوردهایشان واقعاً وحشتناک است. کسی چه اندازه به آزادی نزدیکتر باشد من هم به همان اندازه با او رابطه برقرار می‌کنم.

رفقا سوال کردند که آیا زن را دوست دارم یا نه؟! در قانون اسلام دوست نداشتن زن گناه است و چنین کسی به جهنم خواهد رفت. من یک اسلامی تندرو و سرسخت نیستم. از کودکی طوری رفتار کرده‌ام که هر کس بگوید که من بهترین انسانم. مطابق اسلام زندگی در این دنیا موقتی است لذا بایستی پاک و صادق بود. من هم بدین گونه برخورد می‌کردم. بعضی اوقات که دختران و پسرانی را با هم می‌دیدم آنها را جوانان «کله پوک» می‌پنداشتم. زمانی که در جامعه زندگی می‌کردم، مساله پیوند و ارتباطات دو جنس را چیز عجیب و غریبی می‌دیدم. منطق اسلامی و مساله‌ی ملی دو نکته‌ی مهم بودند که مغز و افکارم را به خود مشغول کرده بودند. اما در سال ۱۹۹۸ اسلام را کنار گذاشته و مساله‌ی ملی را اساس گرفتم و دیگر برخورد و نگرش غلط در برابر انسان‌ها با شخصیت من در تضاد بود. در درون PKK نیز هرگز آن‌گونه با منطق قبلی برخورد نکرده‌ام و نخواهم کرد. بی‌شک من هم عاطفه دارم اما سعی می‌کنم در حد توان

آن را کشته و از بین ببرم. رهبر آپو در سال ۱۹۹۹ می گفت: "بزرگترین مبارزه و جهاد اکبر، مبارزه با نفس است." این نکته‌ی مهم هم برای من و هم برای خلق‌های ایرانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. من تاب تحمل روابطی که دور از معیارهای انقلابی است را ندارم. من بعد از اینکه به اینجا آمدم گفتند که در کنفرانس PJA (حزب زن آزاد) شرکت خواهم کرد. اگر من از سطح مواخذه شخصی معینی برخوردار نمی بودم اینجا در میان شما چکار می کردم!.

اگر خود را حزب، مرکز و یا پاک و بی کاستی می پنداشتم چرا به اینجا می آمدم؟! وجود من در اینجا بدون مواخذه‌ی شخصی هیچ معنایی ندارد. در تلاش آن هستم که رفتار، اخلاق و تربیت خود را در برابر رهبری و خلق مورد مواخذه قرار دهم. با این هدف به اینجا PJA آمدم. همیشه تاکید کرده‌ام که یک خط‌مشی رادیکال را اساس خواهم گرفت. باید راهکارهای آن را پیدا کنم. بسیاری اوقات آنچه که بیان می کنم درست و بجا هستند اما به علت آنکه در تثبیت زمان و مکان مشکل دارم، پذیرفته نمی شوند.

به صمیمیت و صداقت گفته‌های رفقا ایمان دارم. در میان ارزیابی‌ها و تحلیلاتی که در مورد من صورت گرفت آنهایی که به نظر من صحیح نیستند را نیز سعی خواهم کرد مورد بازبینی قرار دهم. بخاطر اینکه می خواهم مبارز آپوئیستی حقیقی این جنبش باشم و می خواهم شخصیت خود را از نو بسازم.

کین و نفرت از دشمن و اعتراض به شهادت رفیق زاگرس ... شهادت بسیار زود هنگامی بود. رفیق زاگرس در سن بسیار جوانی یعنی در سن ۲۴ سالگی شهید شد و هنوز بسیاری از کارهای او مانده که او خود را در قبال انجام دادن آن مسئول می دید ولی هنوز انجام نداده بود. با یاد و خاطرات شهید زاگرس همه‌ی فعالیت‌های ایدئولوژیک که او به لزوم پیشبرد آنها ایمان داشت، پیشرفت داده شده و امید آرزوهایش بدین ترتیب به تحقق خواهند پیوست و این وظیفه‌ی انقلابی هر مبارز آپوئیستی است؛ چه او را بشناسد و چه نشناسد.

دوربین آگر

سختی‌ها، آنقدر به او اطمینان داشتیم که بدون هیچ‌گونه تردیدی هر چیزی را با کمال راحتی به عنوان امانت نزدش می‌گذاشتیم.

در پایان دوره‌ی آموزشی (سوم اکتبر ۲۰۰۴) مراسم تبریک را برای آنها ترتیب دادیم و یکایک اعضای دوره، سوگند خوردند. همه سرشار از هیجان و شور و شوق بودند. ماه اکتبر از آنجایی که "ماه شهیدان" است در نزد من معنای بزرگی دارد. رفقای زن زیادی در این ماه شهید شده‌اند. ما هم به عنوان PAJK در این ماه مراسم اختتامیه‌ی دوره‌ی آموزشی رفقای مرد را ترتیب دادیم و بدین‌گونه معنای بیشتری به این ماه بخشیدیم. در پشت هر یک از عکس‌های رهبر آپو که در خود مراسم بعنوان هدیه PAJK به یکایک اعضای دوره تقدیم کردیم با نام نیروهای PAJK پشت هر یک از آنها خاطره‌ای نوشتیم. همه‌ی رفقا به نوبه‌ی خود آمدند و سوگند خوردند. بعد عکس‌ها را تحویل گرفتند. رفیق زاگرس هم چنین کرد و عکس را در صفحه‌ی اول آلبوم خود گذاشته بود. در فرهنگ PKK بزرگترین و بهترین هدیه، عکس رهبری می‌باشد. رفیق زاگرس هم با گذاشتن عکس در صفحه‌ی اول آلبوم خود معنای بیشتری به آن بخشید.

بعد از اینکه رفیق زاگرس از PAJK خارج شد یک بار او را در PKK دیدم و با او پیرامون یک سری مسائل به بحث پرداختم. رفیق زاگرس هم با شناسنامه‌ی PAJK و هم با شناسنامه‌ی PKK در برابر همه‌ی فعالیت‌ها احساس مسئولیت فراوانی داشت. تاکید می‌کرد که مطلقاً باید دخالتی ایدئولوژیک در فعالیت‌های PJAK صورت گیرد. قرار بر آن بود که رفیق زاگرس بعد از پایان دوره‌ی آموزشی ویژه‌ای از PKK به PJAK انتقال داده شود. وی می‌خواست این فرصت را بخوبی ارزیابی کند. از این رو با جدیت کامل با آن آموزش برخورد می‌کرد.

شهادت رفیق زاگرس برای همه‌ی ما غیر قابل تحمل بود. غیابت جسمانی او در جمع ما چیزی نیست که بتوانیم بدان عادت کنیم. ما ده‌ها هزار نفر در صفوف PKK هستیم و برای ما صرفاً نه هستی فیزیکی بلکه حضور روحی و معنوی مهم است. در مراسم خاکسپاری جنازه حضور داشتیم و به روشنی تاثیر و غمگینی رفقا را از چنین شهادت نابهنگام و بی‌موقع را دیدم.

نوشته‌های رفیق زاگرس

نواقص تئوری مارکسیسم - لننیسم و ضرورت بازسازی PKK

سوسیالیسم عمری به درازای تاریخ دارد؛ از زمان کمون‌های اولیه که زندگی‌ای یک‌جانشینی و در واقع انقلاب روستا بوقوع پیوسته نوعی از سوسیالیسم وجود داشته و زنجیروار تا روزگار ما رسیده است. اما سوسیالیسم به مانند مکتب بگونه‌ای سیستماتیک و علمی از جانب بنیانگذاران آن یعنی مارکس - انگلس در دهه‌ی ۴۰ قرن ۱۹ مطرح و بتدریج بعنوان پر ادعاترین و جذاب‌ترین نظام ایدئولوژیک درآمد.

اولین مانیفست کمونیست در سال ۱۸۴۸ به رشته تحریر درآمد. بعد از آن جنب و جوش عظیمی در میان توده‌های مستضعف جامعه ایجاد گشت. در سال ۱۸۷۱ جرقه‌ی نخستین صورت گرفت و کمون پاریس ایجاد گشت اما به دلایلی چند ناموفق ماند. لازم به ذکر است که قبل از کمون پاریس در سال ۱۸۶۴ اولین کنفرانس انترناسیونال - سوسیالیست برگزار شده و تصمیماتی در جهت پیشبرد مبارزات هماهنگ طبقه کارگر گرفته شده بود. دومین کنفرانس انترناسیونال - سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ به انجام رسید و تصمیمات نوینی اتخاذ گشت؛ در بسیاری از مناطق جهان حرکت‌های نوینی از جانب زنان، طبقات و ملت‌های فرودست و مستعمره صورت گرفت و با انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ بزرگترین انقلاب سوسیالیستی در جهان شکل گرفت.

انقلاب عظیم روسیه اولین انقلاب سوسیالیستی در قرن بیستم می‌باشد که در عین حال ضربه‌ای مرگبار به نظام تزاری روس و ساختار فئودالی جامعه روسیه بود در همان حال به عنوان نقطه‌ای امید طبقه‌ی مستضعف ملت‌های تحت ستم و جنس زن قلمداد گشت و این مژده را به همگان و بویژه مستضعفان و مظلومان داد که عصر آزادی و رهایی زیر سایه نظام‌های اقتدارگرا، دسپوتیک فئودالی و سرمایه‌داری و ضد مردمی فرا رسیده است.

بی‌گمان سوسیالیسم به عنوان مکتب نوین در عرصه‌های مختلف فکری، سیاسی و اجتماعی و انقلاب کبیر روسیه تأثیر بسزایی بر بیداری ملی و طبقه‌ای در سراسر جهان نمود. به صورتی زنجیروار حرکت‌های رهایی ملی در هر چهار گوشه جهان از چین گرفته تا کوبا، از آنگولا گرفته تا ویتنام قارچ‌آسا در برابر نظام سرمایه‌داری و استعمار نوین و به یغما بردن ثروت‌های ملی و معنویشان سر بر آوردند و ضربات مرگباری را بر پیکره‌ی امپریالیسم متجاوز وارد آوردند. مبارزات طبقاتی میان طبقات فوقانی جامعه از جمله طبقه‌ی چپاول‌گر سرمایه‌دار که بر خون و رنج پرولتاریا زندگی می‌کند، شدت گرفت و دستاوردهای عظیمی را برای این طبقه به ارمغان آورد و در اثر این مبارزات خونین و طاقت فرسا طبقه‌ی سرمایه‌دار مجبور به عقب نشینی شد و پرولتاریا تا حدی توانست به حقوق سیاسی - اجتماعی و اقتصادی خود برسد. از طرف دیگر و با تأثیرپذیری از همین انقلاب، جنبش رهایی زنان تحت نام حرکت‌های فمینیستی در بسیاری از کشورهای جهان ظهور نمودند و توانستند بزرگترین قشر له‌شده در تاریخ بشری را دگر بار آگاه نموده، در برابر نظام اقتدارگرای سرمایه‌داری که در بالاترین سطح، ذهنیت مردسالار را نمایندگی می‌کرد و در صدد بود با تبلیغات پر زرق و برق و نشایسته‌سالاری، مکارانه و منافقانه تحت نام «آزادی زن» و برابری جنس‌ها، زنان را تنها برای تبلیغات و به مانند کالایی بکار گیرد و با سازماندهی سطحی، این نیروی عظیم زنان را در راستای منافع خود بکار گیرد.

بدون شک مبارزات مستمر و خستگی‌ناپذیر خلق‌ها، طبقات و جنس مظلوم زن که به صورتی اختصاری در بالا بدان اشاره شد نظام امپریالیست را در تنگنا قرار داد و وادار نمود که در راستای خواسته‌های مستضعفان گام‌های جدی بر دارد و از لحاظ گسترش رعایت

این رفقا را می‌بینم احساس می‌کنم که باید با آنها بحث کنم". انسان‌هایی هستند که از لحاظ تئوریکی سطح پیشرفته‌ای دارند اما تبادل فکری نمی‌کنند. اما رفیق زاگرس این گونه نبود و از تبادل فکری خوشش می‌آمد. از این نظر هم معلم بود و هم شاگرد. به وضعیت درون سازمانی PJA و پیشرفت‌های موجود در بنیه‌ی آن نیز اهمیت بسیاری قایل بود. هر فرصتی را برای بحث با رفقای زن ارزیابی می‌کرد. بسیار دوست داشت که در میان نیروهای مدافع خلق HPG جای بگیرد اما چون در این هنگام بازسازی PKK بحث اصلی تشکیلات بود جای گرفتن را در میان بازسازندگان و موسسان PKK در اولویت فعایت‌هایش قرار داده و از PJA بر اساس پیشنهاد خود به PKK انتقال یافت. ادعا داشت که پس از طی یک دوره‌ی آموزش ایدئولوژیک در PKK که مطلقاً واجب است، حتماً به بهدینان رفته و از آنجا به "مناطق گریلایی در شمال کردستان" خواهم رفت. هم به فعالیت‌های آزادی زن در PJA و فعالیت‌های بازسازی PKK - که پروژه‌ی رهبری بودند - هم به فعالیت‌های HPG و از طرف دیگر نیز به فعالیت‌های PJAK (حزب حیات آزاد کردستان) اهمیت فوق العاده‌ای می‌داد. یعنی اینکه هرگز خود را در چارچوب یک فعالیت محدود نکرده و عرصه‌ی فعالیتی را برای خود تنگ نمی‌نمود.

یکی از اساسی‌ترین توصیه‌های رفیق زاگرس نسبت به ما پیشبرد فعالیت در میان زنان شرق کردستان بود. در این رابطه فعالیت‌هایی داشتیم اما کاستی‌های فراوانی داشت. به عنوان عضوی از کوردیناسیون PAJK معتقدم که بزرگترین پاسخ به سفارشات و خاطرات رفیق زاگرس پیشبرد فعالیت‌های YJRK (اتحادیه‌ی زنان شرق کردستان) می‌باشد.

رفیق زاگرس بسیار صمیمانه به فعالیت‌های بازسازی PKK پیوست. در PAJK نخستین کسی که بدون نگرانی، با عزم راسخ و با روحیه‌ای قوی مبنی بر PKK‌ی نوین و احیای روح آپوئستی برای رفتن به PKK خود را پیشنهاد کرد، رفیق زاگرس بود. آن موقع دوره‌ی آموزشی PJAK به پایان رسیده بود. در این تصمیم آنقدر مصمم بود که می‌گفت: "اگر PKK من را قبول نکند آنقدر گزارش و پیشنهاد می‌نویسم تا پذیرفته شوم". با اینکه در PKK در نزد همدیگر نبودیم اما مطمئنم که در کلیه‌ی فعالیت‌های آن و به ویژه در کنگره‌ی بازسازی بسیار فعالانه مشارکت جسته است. مراحل سخت و پیچیده‌ای را با هم گذراندیم و با وجود همه‌ی

بود. در انجام همه‌ی فعالیت‌های زندگی همیشه داوطلب بود و اینها جملگی مبین نظم و دیسیلین خاص رفیق زاگرس می‌باشند. او دوست نداشت اوقاتش را بیهوده تلف کند. زندگی در نزدش معنای بسیار بزرگی را در بر داشت لذا با جدیت کامل با زندگی برخورد می‌کرد. درباره‌ی آینده تصمیم می‌گرفت و برای آن برنامه و پروژه‌ها طرح می‌نمود. از زندگی به صورت طبیعی خود بیزار بود و می‌خواست حیات پر معنایی داشته باشد. برای پیشرفت ایدئولوژیکی اهمیت فراوانی قائل بود. به هنگام بروز و رشد مشکلات سازمانی با تاکید بر ایدئولوژی گفت: "اساسی‌ترین مشکل ما عدم درک ایدئولوژی است لذا از مسیر رهبری خارج شده‌ایم. لازم است بار دیگر به آغوش آن بازگردیم". خود او در اینباره تفکر و تعمق زیادی داشت.

رفیق زاگرس نرفتن رفقای شرق کردستان نزد رهبری و نبود تحلیلات رهبری در مورد شخصیت شرقی را همچون محرومیتی از رهبری و بد شانسی عظیم ارزیابی می‌کرد و می‌گفت: "کاش رهبری در مورد شخصیت شرق کردستان ارزیابی و تحلیلاتی بزرگ می‌نمود". گاهی اوقات با خود می‌گفتم که: "مگر نمی‌گفتند برخورد با زن و جنسیت‌گرایی اجتماعی در شرق کردستان بر ذهنیت بسیار حاکم است؟" چون وقتی رفیق زاگرس را می‌دیدیم احساس می‌کردیم که شکل‌گیری شخصیتی در این بخش آن‌گونه که ما اطلاع داریم نیست. از این رو برای ما جای سوال بود. رفیق زاگرس در این راستا مبارزه‌ی بسیار وسیعی می‌نمود؛ علی‌رغم اینکه با سختی‌های بسیاری هم روبرو می‌شد.

رفیق زاگرس باطن و ظاهرش یکی بود. مثلاً هیچ وقت برخوردی متفاوت‌تر از رفقای دیگر در برابر اعضای مجلس و کوردیناسیون نداشت و همه را با دیدی یکسان می‌نگریست و در برابر همه‌ی رفقای زن احترام خاصی داشت. او اینها را از ته دل انجام می‌داد، نه ظاهری. رفیق زاگرس لیاقت آنرا دارد که قبل از هر چیز با احترام خاصش یادآوری شود. او را همیشه با عشق راستین و باطنی‌اش به یاد خواهیم آورد. در PJA به او می‌گفتم که "در بحث‌ها شرکت فعالی داری" او هم این‌گونه پاسخ می‌داد "روحیه‌ی رفقا از دیدن مشکلات موجود متاثر و ضعیف شده، درک مرحله برایشان سخت است به همین خاطر باید زیاد فعال باشم و بحث کنم. وقتی

حقوق‌بشر، دموکراسی و غیره ... پیشرفت‌های جدی‌ای صورت پذیرد. با تشکیل نهادهای متفاوت مدنی محدودی اختیارات دولت تنگ و تنگ‌تر شد و حرکت‌های متفاوت اجتماعی در برابر دولت استثمارگر و دسپوتیک قد علم نمودند اما با همه‌ی این پیشرفت‌های چشمگیر که منشاء آن سوسیالیسم و انقلاب‌های ناشی از آن بود، مکتب سوسیالیسم و بویژه نظام سوسیالیسم رئالیستی (شوروی سابق) نتوانست محدودۀ فکری، فلسفی و عملی نظام امپریالیسم سرمایه‌داری را در نوردد و از مبدل شدن به ضمیمه آن بگریزد. جهت بررسی این نواقص و اشتباهات تئوریک و پراتیک در فلسفۀ مارکسیسم - لنینیسم و بویژه نتیجه عملی آن در قبال سوسیالیسم و حرکت‌های رهایی ملی نکاتی چند را تجزیه و تحلیل می‌نمایم.

۱- علی‌رغم اینکه اندیشمندانی چون کارل مارکس و فردریش انگلس دولت را تقبیح کرده و آن را "وسیله‌ی استثمار ملت‌ها" در "چیزی که بتدریج به زباله‌دان تاریخ انداخته شود" تعریف کرده‌اند، نظام سوسیالیستی شوروی در زیر لوای تئوری مارکسیسم تحت نام دیکتاتوری پرولتاریا - که برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و به مدت نسبتاً کمی باید پا برجا باشد - بزرگترین دولت قرن را بوجود آورد، دولت را مقدس پنداشت و در صدد قبولاندن آن به همه‌ی آحاد مختلف جامعه برآمد در حالیکه در فلسفۀ مارکسیسم دولت تنها وسیله‌ای است جهت رسیدن به هدف. اما در سوسیالیسم رئالیستی همین دولت به هدف هم مبدل شد و هم اینکه انسان به وسیله و ابزاری جهت رسیدن به "دولت دیکتاتوری پرولتاریا" تبدیل شد. باید دانست که دولت دارای ماهیتی آنتی دموکراتیک و کثرت‌گرایی و منافی با عدالت است. می‌تواند تنها نمایندگی منافع قشر و یا طبقه‌ای کوچک از جامعه باشد. مظهر ظلم، هراس و وحشت است. ابزاری سرمایه‌داری است نه سوسیالیستی - در سوسیالیسم انسان محور همه چیز است - اما در رئال سوسیالیسم دولت اتحاد جماهیر شوروی تحت نام دیکتاتوری پرولتاریا به دولتی آنتی دموکراتیک در طول تاریخ مبدل گشت و با اعمال غیرانسانی و بویژه در داخل و در برابر خلق‌ها و طبقات دیگر، جنس زن، اقلیت‌های دینی، دگراندیشان با درپیش گرفتن سیاست دیاسپورا، قتل‌وعام، ایجاد رعب و وحشت و برقراری نظام مخوف جاسوسی در تاریخ بشری به رژیمی ضد مردمی مبدل شد. علاوه بر همه آنها بکارگیری ابزارهایی چون دیکتاتوری پرولتاریا

- دیکتاتوری ملت، طبقه و جنس را نمی‌شناسد و کارا کتری ضد مردمی دارد - یکی از بزرگترین اشتباهات تئوریک مارکسیسم و پراکتیکی رئال سوسیالیسم است چرا که بانیان سوسیالیسم به این امر می‌اندیشیدند که چگونه می‌توانند اقتدار و سلطه دیکتاتوری پرولتاریا را که باید موقتاً ایجاد شود و به غولی مهار نشدنی مبدل شده را بتدریج از بین ببرند. علاوه بر همه آنها کاراکتر دولت و ایجاد آن در میان خلق ذهنیت مأمورواری، رشوه و فساد حکومتی و اداری را بوجود خواهد آورد که در رئال سوسیالیسم و دولت‌های متأثر از آن نمونه به وضوح دیده شد. از این رو باید گفت که دولت، ابزاری سرمایه‌داریست و نه سوسیالیستی؛ دولت خوب، پرولتاریا، سرمایه‌داری و مذهبی وجود ندارد چرا که کاراکتر دولت استثمار و ظلم و زور است و دولت نماینده هر قشر و طبقه که باشد ضد عدالت و آزادی و در عین حال ضد سوسیالیسم است.

تئوری خشونت انقلابی نیز همان‌طوری که از نامش پیداست جهت رسیدن به اهداف انقلاب که همان دیکتاتوری پرولتاریا و سلطه طبقه کارگر است، بکار بردن هرگونه خشونت را روا و انقلابی به حساب می‌آورد و نمونه چشمگیر و واضح آن تصفیه مخالفین داخلی و دگراندیشان در زمان حکومت استالین بود؛ ایجاد اردوگاه کار اجباری، پروژه سوسیالیزه نمودن روستاییان و دهقانان و قتل و عام آنها، سیاست دیاسپورا و کوچ اجباری و پراکنده نمودن خلق‌ها، انکار واقعیت‌های ملی - مذهبی، تجاوز به افغانستان در جواب تجاوز آمریکا به گواتمالا و تقلید و تعقیب سرمایه‌داری و به رقابت پرداختن با آن از این لحاظ و در نهایت ایجاد ارتش سرخ شوروی که تنها مصرف‌گرا بود و فراتر از آن مقدس نمودن ارتش و خشونت آن هم به عنوان دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی در جهت پیشبرد ارتش در میان توده خلق و غیره ... از نتایج و ماحصل این تئوری می‌باشند.

بدون شک ذکر نکته‌های فوق تنها گوشه‌ای از دومین اشتباه تاریخی فلسفه مارکسیسم - لنینیسم و رئال سوسیالیسم است که در نهایت به فروپاشی آن انجامید. باید دانست که هر خشونت خارجی از محدوده دفاع مشروع ضد مردمی، رانت‌گرایانه و ضد سوسیالیستی می‌باشد.

جلسات و نشست‌ها انتقادات خود را واضح و صریح ارائه می‌داد و درباره‌ی لزوم روشن شدن خط‌مشی آزادی زن و اینکه ما زنان چگونه باید برخورد و موضع‌گیری نماییم، اظهار نظر می‌نمود.

در پایان دوره، سخنان اختتامیه از طرف من صورت گرفت و من با نام مجلس **PJA** پیرامون اینکه ما بایستی بیشتر و بهتر به آموزش این دوره اهتمام می‌ورزیدیم خود انتقادی‌ای را ارائه دادم. رفیق زاگرس واقعاً با درکی کافی برخورد کرد. این شیوه‌ی عمل برخورد بیانگر رفاقت صمیمانه و معتبر او بود. بی حساب خدمت می‌کرد. به دام پلیدی‌های سیاسی نمی‌افتاد. فعالیت‌های زندگی را به نحو احسن انجام می‌داد. در طرز رفاقت خود سادگی، پاکی و صمیمیت را اساس می‌گرفت. او علی‌رغم همه‌ی کاستی‌های ما اینگونه برخورد می‌کرد؛ یعنی هرگز کاستی‌های ما را علیه ما بکار نمی‌برد بلکه می‌گفت: "مهم آنست که ما به عنوان اعضای مرد در **PJA** بتوانیم برخوردی صحیح داشته باشیم. ما باید باطن، عاطفه، اراده و زندگی اشتراکی زن را به خوبی درک کنیم" همه‌ی ما اطمینان کامل داشتیم که رفیق زاگرس بعد از **PJA** در هر جایی که باشد و با هر مشکلی که روبرو شود، با توجه به روحیه‌ای که از آموزش می‌گیرد، خواهد توانست از عهده‌ی هر فعالیتی برآید. در این دوره بعضی از رفقا وجود داشتند که مطابق حسابات شخصی کار می‌کردند. حتی یکی دو نفر هم از سازمان فرار کردند. او هرگز تحت تاثیر آنها قرار نگرفت و حتی فرار آنها برای او مفهومی نداشت. رفیق زاگرس می‌گفت: "هر چیزی را بک طرف بگذاریم، اما ما در اینجا و در این محیط تحت کنترل رفقای زن این همه نان و آب شما را مصرف کردیم. شما این همه جهت تربیت و پرورش ما زحمت کشیده‌اید. اگر تنها احترام به این زحمات هم که باشد باید لایق و شایسته این همه زحمات باشیم". واقعاً بسیار عادلانه رفتار می‌کرد و این در حالی بود که فردگرایی و روابط تنگ‌ناشی از بحران‌های موجود در درون سازمانی به درجه‌ی بالایی رسیده بود. هرگز روابط تنگ و محدود را اساس نمی‌گرفت. شاید بعضی از رفقا را اندکی بیشتر از دیگر رفقا دوست داشته و یا رابطه‌ی اندکی صمیمی‌تر با آنها برقرار می‌کرد اما هیچ‌گاه با دیدی تحقیرآمیز به کسی نمی‌نگریست و روحیه‌ی قوی او هرگز ضعیف نمی‌شد. رنگ و سیمایش در هر جای کمپ پیدا

زنان مهابادی برایمان می‌گفت. در نخستین گفتگو به ما توصیه کرد که به فعالیت‌های PJA در شرق اهمیت بیشتری دهیم و با اصرار تأکید می‌کرد که وضعیت زنان در شرق کردستان بسیار وخیم و دردناک است و با این حال سازماندهی و تنظیمات ما در آنجا ضعیف است؛ مطلقاً باید همراه با رفع این مشکلات، پروژه‌ی ویژه‌ای برای این زنان داشته باشیم. در این باره پیشنهادات مشخص و ملموسی ارائه نمود. رفیق زاگرس همچنین درباره‌ی خود به عنوان گریلابی از شرق کردستان می‌گفت که هرچند مرد است اما آرزو دارد در محیطی تحت نظارت کامل زنان، زن را بیشتر بشناسد تا بتواند در تغییر و تحول خود مبنی بر "پروژه‌ی تحول مرد" اقدام‌های مناسب و به جایی انجام دهد.

اعضای دوره‌ی آموزشی جمع شدند و هر کدام از آنها مختصراً درباره‌ی محیط زندگیشان در خانواده و جامعه و شرایط اقتصادی و اجتماعی خانواده گزارشی نوشته و به مدیریت PJA تقدیم نمودند. رفیق زاگرس مانند دیگر رفقا با جدیتی کامل گزارش خود را حاضر نمود. آن موقع ما چه کل تشکیلات و چه جنبش زنان با مشکلات جدی‌ای روبرو بودیم. انحرافی جدی در خط‌مشی رهبری صورت می‌گرفت و ما بعنوان جنبش زنان در حال درگونی جدی بودیم. از این رو مدیریت PJA در میان خود درباره‌ی اینکه همه‌ی این مسائل چه تاثیری بر آنها خواهد گذاشت گفتگو می‌کردیم. برخی از رفقای مردی که به این دوره آمده بودند متاثر از این مشکلات اعتمادشان را نسبت به جنبش زن از دست داده بودند. اما رفیق زاگرس هرگز اعتماد و ایمانش را از دست نداده و از آمدنش پشیمان نشد و علی‌رغم همه‌ی مشکلات و حتی ناتوانایی‌های آن موقع ما، برخوردی بسیار صحیح و جوهری نسبت به زنان داشت. در کلیه‌ی جلساتی که جهت حل و فصل بحران و مشکلات درون سازمانی ترتیب می‌دادیم او مطلقاً تفکر و اندیشه‌های خود را اظهار می‌کرد. واقعاً ایستاری کاملاً آپوئیستی داشت و هرگز به دام بی‌باوری و تفکرات خیانت کارانه ناشی از مصائب موجود نیفتاد. هرچند برخی‌ها به او می‌گفتند که "تو برخوردی دگماتیک، غیر علمی و عاطفی داری، پابندی‌هایی شخصی داری، به برخی از اشخاص مانند تابو می‌نگری" اما او واقعاً پابندی‌ای کاملاً علمی داشت و علیه خط خیانت و میانه‌روی نیز برخوردی کاملاً جدی می‌نمود. درباره‌ی انتقادات وارده فکر می‌کرد. در همه‌ی

از این لحاظ تئوری خشونت انقلابی رئال‌سوسیالیسم نتوانست از محدوده‌ی ذهنیت سرمایه‌داری فراتر رود و حتی مرتکب جنایت‌هایی در حد فاشیسم هیتلر گشت.

اقتدار پرولتاریا؛ اقتدار مبنای سلطه می‌باشد و سلطه در ذات خود زورگو، منفعت‌طلب، خودسر و در واقع ضد خلق است؛ در این معنا اقتدار پرولتاریا، اقتدار سرمایه‌داری، اقتدار مذهبی و یا اقتدار جنسی ماهیت مساله را تغییر نخواهد داد و هیچ نوع اقتداری مشروع و روا نخواهد بود. چرا که مهم عوامل و یا اوامر اقتدار نیستند بلکه آنچه حائز اهمیت است ذهنیت، منطق و کاراگر اقتدار است لذا به اقتدار رسانیدن پرولتاریا و در افتادن از دامی و افتادن به چاهی عمیق‌تر، منطق اقتدار و سلطه‌طلبی را در طبقات مظلوم جامعه‌ای ایجاد نمودن و ذهنیت آنها را با منطق اقتدار کثیف نمودن یکی دیگر از اشتباهات فاحش تئوری مارکسیسم - لنینیسم است که مثال بارز آن در رئال‌سوسیالیسم و هم در بسیاری از دولت‌های آلوده به اصطلاح ملی به خوبی دیده شد.

نکات مذکور بدون شک فاحش‌ترین اشتباهات تئوری مارکسیسم - لنینیسم بود و سبب شد سوسیالیسم علمی (مارکسیسم - لنینیسم) نتواند به آلترناتیو نظام امپریالیسم مبدل شود و خود را از مبدل شدن به ضمیمه و مذهب آن رها سازد. علاوه بر همه اینها اشاره به برخی دیگر از اشتباهات این تئوری که در نهایت آن را در محدوده نظام سرمایه‌داری گرفتار آورد جالب توجه و آموزنده خواهد بود. تئوری مبارزه طبقاتی و قانون انقلاب مطلق و اجباری جوامع غلط از آب درآمد. چرا که همان‌طوری که مارکس می‌گفت؛ سرمایه‌داری با دست خود یعنی با ایجاد پرولتاریا گور خود را خواهد کند چنین امری صورت نگرفت و سرمایه‌داری ۱۰۰ سال دیگر به بقاء خود ادامه داد. علاوه بر همه اینها طرح چنین تئوری‌ای در افتادن به دام قضا و قدر و ایدئالیسم است و این امر مبارزات و تلاش‌های طبقاتی را بی‌معنا خواهد نمود چرا که مطابق گفته‌های مارکس بعد از سرمایه‌داری، سوسیالیسم خواهد آمد که خواسته یا ناخواسته مطابق قوانین دیالکتیک به صورت جبری ظهور خواهد نمود. مارکسیسم سیر پیشرفت‌های جوامع را مرحله به مرحله و تغییرپذیر و دارای خطی مستقیم و ترقی‌خواهانه می‌دانست که این مفهومی

متافیزیکی می‌باشد، در حالی که قبل از ظهور مرحله جدید، مرحله‌ای وجود دارد که از آن به مرحله کائوس و بی‌نظمی تعبیر می‌شود.

در فلسفه مارکسیسم آغاز تاریخ به مانند سرمایه‌داری از تاریخ و تمدن یونان گرفته شده که به نوبه‌ی خود انحراف و اشتباهی فاحش است چرا که عدم درک و شناخت و ریشه‌یابی تاریخ ۱۰ هزار سال قبل از آن در خاورمیانه و میزوپوتامیا (کردستان امروزی) راه را بر انحرافات و اشتباهات بزرگی خواهد گشود؛ امری که بنیانگذاران سوسیالیسم علمی به آن دچار شدند. نظریات دیگر مارکس در مورد جامعه طبیعی و جامعه طبقاتی که از این دو جامعه به ترتیب عقب‌مانده و پیشرفته تعبیر می‌شود فراتر از نظریات سرمایه‌داری نیست و نمی‌توان عامل اصلی پیشرفت تحولات جامعه را تنها مبارزه طبقاتی نام نهاد چرا که این برخورد، برخوردی تنگ‌نظرانه و ناکافی خواهد بود. عدم درک جنگ هزاران ساله میان ذهنیت هرمی و ذهنیت دموکراتیک اشتراکی (جامعه طبیعی) اشتباهی عظیم است. دیدگاه در مورد زن و محیط زیست که دو عامل اساسی رسیدن به سوسیالیسم هستند فراتر از دیدگاه سرمایه‌داری و دادن نقش تاکتیکی به آنان نیست رنال سوسیالیسم تحت نام سوسیالیسم و جامعه‌گرایی و تعبیر و تفسیر پدیده فردباوری به عنوان پدیده غربی مانع از ظهور قابلیت‌ها، پویایی اشخاص و استفاده از تمایزات کثرت‌ها در جامعه شد و با این دیدگاه تنگ و عمومی‌گرا نتوانست بر اساس مکتب انسان‌ساز سوسیالیسم، شخصیت سوسیالیستی را بیافریند. رهبر آپو آفریدن شخصیت سوسیالیستی را با اهمیت‌تر و بزرگتر از ایجاد یک دولت به حساب می‌آورد.

مساله دیگر، تحلیل گفته «دین افیون خلق‌هاست» و در واقع دیدگاه مارکسیسم در مورد ادیان، اعتقادات و باوری‌های خلق‌ها، گروه‌ها و افراد است. عدم تحلیل دین حتی در حد پول و وسایل تولید از جانب مارکسیسم، اساس تحولات و ایجاد تمدن‌ها و دوران‌های تاریخ بویژه عدم توجه به معنویات و اخلاق که بهترین وسیله برای مبارزه با سرمایه‌داریست و فراتر نرفتن نظریات مارکس در مورد دین و لائیسزم از طرز نگرش سرمایه‌داری از دیگر اشتباهات موجود در این فلسفه می‌باشد؛ چرا که تاریخ بشری به نوعی تاریخ ایدئولوژی‌ها (اسطوره‌ای و دینی) می‌باشد. لذا از این لحاظ مارکسیسم نتوانست نظریه تنگ و انکارگرای سرمایه‌داری در مورد

سیمایی ناپیدا

در نوامبر سال ۲۰۰۳ با او آشنا شدم. آن موقع فعالیت‌های تدارکات دوره‌ی آموزشی رفقای مرد بر محوریت "پروژه‌ی تحول مرد" در مرکز PJA (حزب زنان آزاد) به پایان رسیده بود. داوطلبان این دوره‌ی آموزشی گزارش‌های خود را تقدیم مدیریت PJA کرده بودند و گزارش "رفیق زاگرس" هم در میان آنها بود. ما به عنوان اعضاء مدیریت PJA بر آن بودیم که بویژه چند تن از رفقای شرق کردستان را به عضویت در این دوره بپذیریم. درباره‌ی پنج تن از آنها بحث و گفتگو کردیم و در نتیجه آمدن رفیق زاگرس را به PJA مناسب دیدیم. آن هنگام، کنگره‌ی خلق کردستان طی برگزاری نخستین کنگره، فعالیت خود را در همه‌ی عرصه‌ها توسعه بخشیده و در عین حال مشکلات درون سازمانی فوق‌العاده‌ای بروز یافته و PJA نیز شدیداً تحت تاثیر آن قرار گرفته بود، به طوری که تمامی مشکلات به اوج خود رسیده بودند. رفیق زاگرس در یک چنین زمانی به PJA آمد. در آغاز او به تنهایی آمده بود. من به نمایندگی از طرف مدیریت با او صحبت کردم. او به اتاق ما آمد. گفت که تازه از فعالیت‌های «مهاباد» برگشته است. مدتی در فعالیت‌های سیاسی میان خلق جای گرفته بود. جهت آشنایی مدت زمان ملحق شدنش به صفوف حزب، علت و هدف از پیشنهادش مبنی بر مشارکت در دوره‌ی آموزشی PJA و ویژه‌ی رفقای مرد و نگرش او نسبت به "پروژه‌ی تحول مرد" را از او پرسیدم و از او خواستم که اگر سوالی دارد یا اینکه اگر می‌خواهد درباره‌ی چیزی اطلاعات بیشتری دریافت کند، می‌تواند پرسد. او به خاطر اینکه به محیط تحت نظارت زنان آمده بود، کمی خجالت می‌کشید. در عین حال شور و شوق و هیجان وافرش را نسبت به این محیط و آموزش زنان نمی‌توانست پنهان سازد. شخصیت او همیشه با نشاط و دارای روحیه‌ای فوق‌العاده بود. این ویژگی قبل از هر چیز توجه من را نسبت به خود جلب کرد. معلوم بود که ذکاوت بزرگی داشته و خیلی زود از لحاظ فکری رشد خواهد کرد. او هنگامی که در میان خلق به فعالیت پرداخته بود به اوضاع و احوال زنان توجه کرده بود. از این رو از وضعیت اجتماعی - سیاسی

سخت بود که حتی نتوانستم به مراسم تدفین جنازه اش هم بروم. او همشه زنده خواهد ماند چراکه در قلب های ما همواره زنده است. شخصیت او کاملاً ضد ساختگی ها و خود غیر پنداری ها بود. او این شخصیت را از همان اوائل کودکی داشته و در درون PKK موفق شد آن را برجسته تر کند. دنیای زیبایی داشت که هرگز نادرستی ها نمی توانست به درون آن نفوذ کنند. در جنگ تجربه ی زیادی نداشت. جوش و خروش و سرزندگی او در زندگی انقلابی اش در روح اطرافیان نشاط و شادابی می دمید. او معتقد بود که PKK آنقدر مقدس است که هرگز نباید آلوده شود، هرگز نباید علیه PKK برخاست یا بر ضد آن کاری کرد. بر این باور بود که به هیچ عنوان نباید به رهبری، شهیدان، تاریخ، اسلحه، سنگ، خاک و هیچ چیز PKK خیانت کرد، رفیق زاگرس به این حقایق پی برده بود.

شاید ما نتوانیم به اندازه ی او به عمق حقیقت رهبری و PKK پی ببریم اما می توانیم به اندازه ی او در برابر ارزشهای مادی و معنوی PKK صادق باشیم. می توانیم به اندازه ی او پاک و ساده و دارای روحی منزّه باشیم.

بعد از اینکه از PAJK (حزب آزادی زنان کردستان) به PKK منتقل شد آرزو می کرد بار دیگر به PAJK برگشته و رفقای آنجا را دیدار کند اما متأسفانه شهادت نابهنگامش چنین مجالی نداد.

یادش گرامی، روحش شاد باد.

پیروز کوچگری

دین، باوری و فرهنگ های خلق ها را پشت سر نهد. تحلیلات نوین و واقع بینانه ای ارائه دهد. از طرفی دیگر حرکت های رهایی ملی که در زیر لوای سوسیالیسم و با تأثیر و پشتیبانی سوسیالیسم رئالیستی موفق شدند دولت های به اصطلاح ملی و دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد نمایند به علت اینکه نتوانسته بودند خود را از منطق قضا و قدر و ماتریالیسم محض مارکسیسم - لنینیسم رها سازند و سرمشاء ذهنیت و تفکر آنها سرمایه داری بود در نهایت به مذاهب سرمایه داری مبدل شده و به تدریج تحت کنترل آن در آمدند. این دولت ها که تحت نام رهایی ملی و حکومت های مردمی ظهور نمودند بعد از چندی به دولت های دیکتاتور - دسپوتیک و مزدور مبدل شدند و از این طریق به بقاء سرمایه داری و تداوم ذهنیت جامعه طبقاتی و نظام مردسالار ۱۰ هزار ساله خدمت بزرگی نمودند.

حرکتی دیگر که ادعای آلترناتیو بودن نظام و انحطاط سرمایه داری از درون را می نمود حرکت های تحت نام "سوسیال دموکراسی" بودند؛ این حرکت ها که در آغاز بمانند مخالفان دولت های سرمایه داری تلاش هایی را صورت دادند به تدریج در میان نظام اضمحلال یافتند و با رسیدن به قدرت به محافظ و نگهبان نظام مبدل گشتند و مثال بارز آن در کشورهای اروپایی دیده می شود. از این رو می توان گفت که رئال سوسیالیسم، سوسیال دموکراسی، حرکت های رهایی ملی، لیبرالیسم و محافظه کاری بزرگ ترین مذاهب های نظام سرمایه داری هستند. بعد از چنین تجزیه و تحلیلاتی نکته ای که باید مستمر بر آن تأکید نمود این است که ایجاد جامعه سوسیالیستی خیالی نبوده، بلکه ایجاد چنین جامعه ای آرمانی در دل انسان های مظلوم هست و خواهد بود. میلیون ها انسان در این راه جان خود را فدا نمودند؛ با این امید که خون آنان درخت نوپای سوسیالیسم را آبیاری نماید و به تدریج بشریت را در زیر سایه خود در شرایطی برابر و آزاد و دموکراتیک گرد آورد. بدون شک بیداری کنونی انسانیت، پیشرفت های عظیم اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، گسترش رعایت حقوق بشر، دموکراسی و نهادهای مربوط به آنها، ظهور جنبش های محیط زیست و بویژه ظهور جنبش های بزرگ رهایی زنان مدیون فداکاری ها و تلاش های خالصانه انسانهای آزادی خواه و پیروان آزادی و سوسیالیسم است و این امری است که انکار نمودن آن برخوردی غیراخلاقی و انکارگرایانه بوده و یکی از خصوصیات نظام

سرمایه‌دار است از این رو نقد و تجزیه و تحلیل فلسفه مارکسیسم - لنینیسم، انقلاب ۱۷ اکتبر و رنال سوسیالیسم، حرکت‌های رهایی ملی و سوسیال دموکراسی تنها جهت پابندی به روح همه شهیدان راه آزادی و سوسیالیسم و نوآوری و ابتکار ایدئولوژیکی و رسیدن به اهداف سوسیالیسم یعنی ایجاد جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک مساوات طلب و طبیعی می‌باشد. بدون شک جنبش انسان‌ساز آپوئیسم تا رسیدن به اهداف والای سوسیالیسم از پای نخواهد نشست و بزرگترین نشان این ادعا بازسازی **PKK** می‌باشد.

PKK یکی از سازمان‌هایی است که تحت تأثیر بیداری ملی و جنبش‌های سوسیالیستی در دهه ۷۰ دارای خصوصیات ویژه‌ای می‌باشد؛ شرایط سیاسی این دهه به شیوه‌ای بود که نظام جهانی دو قطبی از طرفی نظام سرمایه‌داری در سرایشی انزوا قرار گرفته و از طرف دیگر بلوک سوسیالیسم و حرکت‌های رهایی ملی در اوج قرار گرفته‌اند، آمریکا سرافکنده از ویتنام بازگشته و انقلاب مردمی ویتنام به پیروزی رسیده و جنگ طولانی مدت "جنگ گریلایی" با موفقیت به پایان رسیده است. رهبران سوسیالیست ترکیه ماهرچایان، ابراهیم کاپاکایا، دینزگزمیش در نتیجه کودتای فاشیستی ۱۹۷۱ نظامی، به دار آویخته شدند و تأثیرات بسیار عمیقی **HKP** (حزب و جبهه‌ی آزادی‌بخش مردمی ترکیه) به رهبری و گروه ایدئولوژیک **PKK** نهادند. **PKK** تحت لوای ایدئولوژی سوسیالیسم علمی و با شعار "کردستان مستعمره است" مبارزات اولیه خود را آغاز نمود. اولین نشست رسمی - نیمه‌رسمی در ۶ مایس ۱۹۷۶ در کنار سد چوبوک آنکارا برگزار شد. بعد از آن رفقای گروه مذکور جهت انجام مأموریت در کردستان و ترکیه پخش شدند. شهادت حقی قرار در ۱۸ مه ۱۹۷۷ که از جانب نیروهای مزدور مشهور به "ستاره سرخ" صورت گرفت، دارای نقشی به مانند به صلیب کشیدن عیسی و پراکنده شدن حواریون آن در سراسر جهان در میان **PKK** بود.

از این واقعه اسفناک به بعد دانشجویان جوان مشهور به "آپویی‌ها" به هر چهار طرف کردستان و ترکیه جهت رسانیدن پیام و رسالت خود سرازیر شدند و در جواب شهادت رفیق حقی قرار، در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸ در روستای فیس از توابع «آمد» نخستین کنگره برگزار و حزب کارگران کردستان (**PKK**) اعلام موجودیت کرد. بعد از این امر فشار دولت همه جانبه

شهید زاگرس، احترام خاص او نسبت به اطرافیان بود، حالا اگر اطرافیان رفقای بی که مدت درازی در مناطق جنگی بوده و زخمی شده‌اند می‌بودند، این احترام بسی بیشتر بود. از آنها انتقاد می‌کرد اما در عین حال همچو رهبران و پیشاهنگان این خط‌مشی به آنها نگاه می‌کرد. بر واقعیات بسیار تاکید می‌کرد و از نیروی تحلیل بسیاری وسیعی برخوردار بود.

واقعاً شهادت رفیق زاگرس واقعه‌ی تلخی بود. در اینجا رفقا روزها برایش گریستند. واقعاً لیاقت دارد که هر کس برایش گریه کند. در این مدت کوتاه چگونه توانست وارد دنیا و درون قلب‌های همگی ما شود؟ آری! رفیق زاگرس عمر و زندگی‌اش کوتاه بود ولی بزرگ، جوهری و حقیقی زیست؛ عمری کوتاه اما بزرگ! او در میان همه‌ی رفقا جای اطمینان و باوری بود. او یک خط‌مشی، یک شخصیت بزرگ و یک پتانسیل عظیم بود. ما چنین شخصیت عظیمی را از دست دادیم. لذا این رویداد برایمان غیر قابل تحمل و بسیار دردناک است. معلوم است که او در درون باطن همه‌ی ما رخنه کرده است. ما همیشه از روح آپوئیستی سخن می‌گوییم. این روح ارزش‌های مقدس زیادی آفریده است. بعضی‌ها این ارزش‌ها را ندیده گرفته و آن را پامال کرده و به آن خیانت نمودند. برخی‌ها خواستند آن را آلوده کنند. در طول تاریخ این اولین بار است چنین فلسفه‌ای ظهور می‌کند. گاه‌ها مشکلاتی ناشی از عدم درک کامل این فلسفه به وجود می‌آمد، حتی گاهی اوقات از روح آپوئیستی فاصله می‌گرفتیم. اما خوشبختانه توانستیم بار دیگر با آن در آمیزیم. رفیق زاگرس نماینده و مظهر درآمیختن و یکی شدن با فلسفه‌ی آپوئیستی بود. رفتن او از میان ما خلاء بسیار بزرگی ایجاد نمود.

رفیق زاگرس از تواضع آنچنانی برخوردار بود که به خاطر معیارهای اخلاقی و حرمتش انتقادات را به خوبی گوش می‌کرد و در صورت لزوم خود انتقادی ارائه می‌داد. او همیشه در نظر من سمبل روح مقاومت و رشد **PKK** در شرق کردستان بود. او آنقدر در نهان من جا کرده که هرگز قادر نخواهم بود فراموشش کنم. خود او با رنج و کوشش خود جایش را در قلب ما ساخت. چشمان عسلی، موهای قهوه‌ای مایل به سیاه و صورت پاکش همیشه جلوی چشمانمان بوده و قلب مقدس و بزرگش همیشه در درون قلب ما باقی خواهد ماند. واقعاً توانایی توصیف شخصیت "شهید زاگرس" را ندارم. شهادتی بسیار زود و نابهنگام بود. برای من آنقدر

شخصیت او را تکمیل کرده بود. به لحاظ اندوخته تئوری بویژه پیرامون تاریخ، مشکلی نداشت؛ انگار از نخستین روز تاسیس حزب در میان صفوف آن بوده، همه چیز را تجربه کرده و همه‌ی حقایق را عمیقاً احساس می‌کرد. درک این همه چیز مستلزم احساسات و عواطف بسیار نیرومندی بود. از جوانب مثبت و یا منفی رویدادها فوراً متأثر می‌شد و این امر بیانگر نهان عمیق و والای او بود.

با اینکه ما سالهاست در صفوف **PKK** جای می‌گیریم اما در برابر رفیق زاگرس می‌بایست همه رفتار، حرکات، سخنان و همه چیز خود را زیر نظر می‌گرفتیم. زیرا او انسان را به حال خود رها نمی‌کرد و در صورتی که شخصیت فرد در چارچوب معیارهای **PKK** و انقلابی آپوئیست می‌بود، وی را می‌پذیرفت. اگر از عملکرد و یا خصوصیات کسی خوشش نمی‌آمد مستقیماً به خود او می‌گفت و او را مورد انتقادی سازنده قرار می‌داد.

وقتی مردی به محیطی که زیر نظر رفقای زن باشد بیاید در آغاز از لحاظ روانشناسی از وضعیت خوبی برخوردار نمی‌باشد و خود را غریبه و یا تنها احساس می‌کند. از این رو به نواقص کاری و اشتباهات آن محیط هم اعتراض نمی‌کند. ولی رفیق زاگرس اینطور نبود. در حالی بسیار طبیعی و رادیکال به اشتباهات ما اعتراض می‌نمود و اظهار نظر می‌کرد و پیشنهادات خود را ارائه می‌نمود؛ در این باره برایش مهم نبود اطرافیان درباره‌ی او چگونه فکر خواهند کرد. هر آنچه که به آن عقیده داشت را بیان می‌کرد. احساس می‌کردم که این خصوصیت او در آینده وضع نامناسب و دردسر آفرینی برایش فراهم خواهد آورد. این مورد را به او گفتم. می‌دانستم همه‌ی رفقا با او دیالوگ کرده و انتقادات خود را به او می‌گویند. روزی در حین دیالوگ با رفیق زاگرس به او گفتم: "اگر وارد جنگ می‌شدی زود شهید می‌شدی. رفقای مثل تو را زیاد دیده‌ام که از حیث شور و هیجان زندگی انقلابی، مانند نارنجک بودند و در نتیجه زود شهید شدند..." وقتی که این حرف‌ها را می‌زدم چشم به چشم‌هایم دوخته بود اما گفته‌هایم را تایید نکرد. به او گفتم که "شور و هیجان تو در جنگ هم اگر به اندازه‌ی زندگی روزمره باشد، زود شهید خواهی شد. زندگی و جنگ به هم شبیه‌اند. ..." و حقیقتاً اگر اینقدر خونگرم نبود و اندکی خونسردی به خرج می‌داد، در این درگیری شهید نمی‌شد. از خصوصیات بارز

گشت؛ شاهین دونمز دستگیر و برخی اسرار سازمان را فاش نمود. مدتی بعد از آن بار دیگر تاریخ تکرار شد و هجرت ابراهیم زمان از اورفا به سرزمین کنعان صورت گرفت. رهبر آپو زمانی که وضعیت بغرنج را به خوبی تشخیص داد از ترکیه خارج و به سوی نقطه‌ای نامعلوم - اردوگاه‌های گریلاهای فلسطینی در منطقه دره بقاع - براه افتاد. دگر بار ترکیه دچار کودتای نظامی - فاشیستی شد و این بار "کنعان اورن" و دیگر نظامیان زمانی که پیشرفت‌های چپ و بویژه **PKK** را دیدند قدرت را به دست گرفته و به دستگیری، ایجاد فضای رعب و وحشت، شکنجه، قتل و عام و اعدام کادرها و رهبران جریان‌های سیاسی پرداختند و در نتیجه این حوادث بسیاری از کادرهای مرکزی **PKK** دستگیر و به زندان افتاده و دچار وحشیانه‌ترین نوع شکنجه‌ها در تاریخ شدند؛ اما هیچ‌گاه خم به ابرو نیاوردند و آهی نکشیدند چرا که آنها پیام و رسالت حزبی داشتند و زندان را عرصه نوین مبارزه و مقاومت به حساب می‌آوردند.

از این به بعد همه راه‌های سیاسی - دموکراتیک و مسالمت‌آمیز احقاق حقوق خلق کرد مصدود شده، همه احزاب سیاسی، موسسات، انجمن‌ها و تشکل‌ها و سازمان‌های سیاسی منحل و از میان رفتند. بعد از این حوادث و بعد از مقاومت تاریخی رفقا در زندان آمد (دیاربکر)، جنبش آپوئیستی دومین گام رادیکال خود را برداشت و تصمیم به شروع مرحله دوم مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه گرفت. از این رو در ۱۵ آگوست (۲۴ مرداد) ۱۹۸۴ جنگ گریلابی **PKK** از طریق شاخه نظامی آن **HRK** (نیروی آزاد بیخش کردستان) آغاز گشت و به مدت ۱۵ سال تداوم یافت که با اعلام آتش بس از طرف رهبری در تاریخ ۱/ سپتامبر/ ۱۹۹۸ رسماً پایان یافت.

ذکر نکاتی چند از تاریخ **PKK** تنها جهت یادآوری و مجسم نمودن شرایط پیدایش و پیشرفت **PKK** بود. یکی از نکات اساسی که باید بدان اشاره نمود مساله ایجاد دولتی مستقل در کردستان متحد است. علی‌رغم اینکه این امر در مانیفست حرکت **PKK** ذکر شده بود اما همان‌طوری که رهبری در دفاعیات "دفاع از یک خلق" می‌گویند: همیشه با دیدی مشکوک به مساله دولت نگاه می‌کردم و هیچ برنامه خاصی برای این امر نداشتم اما این یک واقعیت است که علی‌رغم اینکه **PKK** از همان ابتدای تأسیس با دیدگاهی انتقادی رئال سوسیالیسم را مورد

تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد اما نتوانست از هر لحاظ خود را از تأثیرات آن رها سازد لذا تلاش در راه ایجاد دولتی مستقل نارسایی‌ها و مشکلات بسیار زیادی را چه در داخل و چه در خارج برای سازمان بوجود آورد. مساله اساسی دیگر «اقتدارطلبی» می‌باشد؛ سازمان و یا حزبی که بر اساس آرمان‌های توده‌ای ایجاد شود و همه تلاش‌های خود را در این راه بسیج نماید بدون شک از اخلاق و آرمان‌های توده‌ایش منحرف خواهد شد و نوع شخصیت، ذهنیت و تیپ انسانی را بوجود خواهد آورد که در مدت کمی و بعد از رسیدن به هدف، هر چند که اندک نیز باشد، دگر بار به مهره نظام سرمایه‌داری مبدل خواهند شد.

مساله دیگر جنگ و خشونت است. همان‌طوری که در ابتدا بدان اشاره شد **PKK** بعد از اینکه همه راه‌ها بر روی آن بسته شد و سیاست انکار و امحاء ملی شدت گرفت تنها راه چاره‌یابی را در جنگ پارتیزانی دید و از این رو دست به حمله‌ی تاریخی ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ زد؛ امری که برحق و رواست و هیچ ایرادی بر آن نیست اما جنگ را نه به عنوان آخرین راهکار بلکه به عنوان تنها راه چاره‌یابی تحلیل نمودن و بر این اساس حرکت کردن و در افتادن به دام دگماتیسم اشتباه بزرگی بود که **PKK** در عمل بدان مرتکب شد. نکته‌ی اساسی خود انتقادی رهبر آپو در این سه مورد فوق‌الذکر است. چرا که تداوم چنین سیری به تدریج **PKK** را به بن بست کشانده و می‌رفت که به مانند دیگر حرکت‌های رهایی ملی به مذهب سرمایه‌داری مبدل شود. به طور خلاصه، همان‌طوری که در شاهکار هزاره «دفاع از یک خلق» به گونه‌ای وسیع تشریح شده، سازمان و یا حزبی که بر اساس ایجاد دولت و سلطه و با راهکار خشونت و جنگ ایجاد شده باشد و اعضای آن از شخصیت‌های دهاتی، فئودال و خرده بورژوازی باشند در نتیجه از دهاتی‌ها و فئودال‌ها که تا قبل از آن بر هیچ چیز و حتی مال و خانواده خود حق حاکمیت نداشتند و در شرایط جنگ بر علیه دشمن توانسته‌اند به نیرو و حتی فرمانده جنگ مبدل شوند و هزاران انسان را تحت فرمان خود در آوردند و از طرفی دیگر از آموزش علمی و فشرده ذهنی - وجدانی و اخلاقی نگذشته باشند، از دهاتی‌ها اشرار وحشی و از خرده بورژواهای اپورتونیست‌ها و منفعت طلب‌هایی که شب و روز را به حسرت اقتدار و سلطه می‌گذراندند و مأموران دسپوتیک ایجاد خواهند شد. مثال بارز آن در تاریخ **PKK** به وفور

اشتباهات و خطاهای زیادی می‌شود. اما واقعاً رفیق زاگرس با وجود سن جوانش هرگز به چنین وضعیتی دچار نشد زیرا او راه راست و درستی را در ایمان راسخش به مسیر آزادی دیده و به آن پایبند بود. این صمیمیت او در برخورد با رفقا و نیز در برابر جنبش آزادی‌خواهی مان نیز نمایان و چشمگیر بود.

انتقاد زیادی از رفیق زاگرس نداشته‌ام؛ بعضی اوقات قدرت انتقادگیری از او را در خود نمی‌دیدم. گاهی اوقات به او خاطر نشان می‌کردم که: "رفیق زاگرس قدرت فکری هر کسی به اندازه‌ی تو نیست و شاید هر کسی مانند تو نیندیشد. باید این نکته را امری طبیعی پنداشت. برای ما تصحیح اشتباهات اساس است؛ جوهر انتقاد نیز بایستی بر این مبنا استوار باشد." چنین انتقادی از او داشتم اما واقعاً شخصیتی بود که به احترامش سر تعظیم فرود می‌آوردم. با وجود سن جوانش ممکن بود بسیاری چیزها را و بویژه نظم و دیسیپلین و چگونگی برقرار کردن روابط را بایستی از او یاد گرفت. رفیق زاگرس مثل اینکه وجودش لبریز از روح **PKK** بوده و شخصیت خود را با آن یکی کرده و در آن آمیخته است. او در **PJA** در کمیته‌ی امنیتی جای می‌گرفت. به مکان و ساعات نگهبانی، فعالیت‌های ویژه‌ی شناسایی، کنترل و سنسنگری اهمیت فراوان می‌داد. در منطقه "قه لا توکان" جایی وجود داشت که نیروهای ما باید در آنجا سنسنگر می‌گرفتند. رفیق زاگرس هر روز خودش تیربار را به آنجا می‌برد - که کمی دور بود - و می‌آورد و همه روزه گرد و خاک روی آن را پاک می‌کرد و سر جایش می‌گذاشت. این خود حاکی از جدیت ایشان در زندگی و مبارزه بود و طرز زندگی ایشان را نشان می‌داد. تنها یک شب - که نمی‌دانم رفقا او را از خواب بیدار نکرده بودند و یا اینکه در خواب مانده بود - در ساعت نگهبانی به خواب فرو می‌رود. اما اصلاً چنین چیزی را برای خود قبول نمی‌کرد و تسلیمیت در برابر نادرستی‌ها را ارزیابی می‌کرد.

رفیق زاگرس به مطالعه و تحقیقات در پیرامون یک سری مسائل بسیار علاقه داشت. وقتی به سطح بسیار عالی بحث‌هایش نگاه می‌کردم واقعاً تعجب می‌کردم زیرا تنها چند سالی از پیوستنش به جنبشمان گذشته بود. با این حال شاهد شهادت‌های فراوانی بود. خاطرات شهید، آگاهی کافی درباره‌ی تاریخ **PKK** زندگی رهبری و گفته‌های ایشان، فعالیت‌ها و واقعیت‌ها

زیبا ترین شهید

بهار سال ۲۰۰۴ با رفیق زاگرس آشنا شدم. رفیق زاگرس از شاگردان دوره‌ی آموزشی **PJA** بود. من هم عضو کوردیناسیون **PJA** بودم؛ البته در مکانی دیگر مشغول به فعالیت بودم. اما وقتی که به **PJA** بازگشتم مدتی با رفیق زاگرس ماندم.

رفیق زاگرس دارای شخصیتی آنچنانی بود که در هر جایی که بود توجه همگان را به خود جلب می‌کرد. بسیار شاداب، فعال، با شور و شوق و عاطفی بود. وقتی که به اطرافیان گوش می‌سپرد و یا هنگامی که درباره‌ی کسی تحلیل انجام می‌داد، آنقدر جلب توجه می‌کرد که انسان دلش می‌خواست فوراً او را بشناسد. جوان بود و با این وجود در برابر رویدادها و پدیده‌ها بسیار حساس بود. روح حقیقتی **PKK** را همیشه در روح رفیق زاگرس می‌دیدم و احساس می‌کردم. زیرا از تاریخ حزب و از رشادهای آن بسیار گزیده‌ها شنیده بودم. رفیق زاگرس دارای این چنین روح و احساساتی بود و نسبت به آن آنقدر ایمان معظمی داشت که گاهی اوقات آنچنان بر موضع رادیکال خود اصرار می‌نمود که از سوی رفقا مورد انتقاد قرار می‌گرفت. رفیق زاگرس چندان چیزی برای مورد انتقاد قرار گرفتن باقی نمی‌گذاشت. زیرا بدان چه که می‌گفت عمل هم می‌کرد. از این رو انتقاد از او کار آسانی نبود و این یکی از خصوصیات برجسته‌ی رفیق زاگرس بود. مانند بعضی‌ها عادت نداشت که طوطی‌واری هر چیزی را بر زبان بیاورد، به دیگران هشدار بدهد اما خود فاقد خصوصیتی که بر آن اصرار می‌کند، باشد. رفیق زاگرس هر آنچه را که باور می‌کرد بر زبان می‌آورد. رهبر آپو و شهیدان بزرگترین ایده‌آل او بودند و در این باره هیچ تردیدی نداشت. به خط‌مشی مبارزه نیز به همان اندازه ایمان داشت؛ به طوری که ایدئولوژی رهبر آپو، طرز زندگی شهیدان و قطعاً مبارزه علیه دشمن، چارچوب زندگی او را ترسیم می‌نمود. چنین رادیکالیسمی قطعاً لازم و ضروری بود. در طرز زندگی او هیچ گونه لغزشی تحت هیچ شرایطی وجود نداشت. سن او هنوز ۲۱ سال بود. انسان در چنین سن جوانی با وجود همه‌ی گرمی و طراوت جوانی‌اش گاهی اوقات مرتکب

۵۱ شهید زاگرس تبسم آبیذر

دیده می‌شود. این اشرار وحشی و مأموران دسپوتیک هنگامی که در مقابل حقیقت رهبری و ایدئولوژی **PKK** و خلق قرار می‌گرفتند، پا به فرار گذاشته و تسلیم دشمن می‌گشتند چرا که در واقع آنها به **PKK** نپیوسته بودند بلکه به جنگ گریلایی ملحق شده و در صدد بودند ذهنیت و کاراکتر خود را بر عرصه و نحوه جنگ حاکم گردانند که حتی در برخی مقاطع زمانی موفق هم گشتند و ضرر و زیان‌های بسیار زیادی را به انقلاب وارد آوردند. بدون شک در چنین وضعیتی، شخصیتی دولت‌خواه، اقتدارگرا و خشونت‌طلب، خود مرکز بین، سلطه طلب، توسعه طلب و طرز زندگی مأمور واری - رانت گرایی - شرارت - دسپوتیسم و غیره... ظهور خواهد نمود و شخصیتی با این خصوصیات نه انقلابی بلکه ضد انقلابی است. خارج از همه این موارد از لحاظ عملی، دوری رهبری از عرصه مبارزات نظامی و نرسیدن اخبار صحیح و بجا به رهبری و بجای نیاوردن مأموریت‌های محوله از کادرهای مرکزی به علاوه حملات و فشارهای خارجی **PKK** را در تنگنای جدی قرار داد و با مشکلات عدیده‌ای در عرصه نظامی - سیاسی و حتی زندگی روبرو ساخت که آخرین مورد آن ظهور اندیشه‌ها و افکار منحرف در درون سازمان بود که در نتیجه با متواری شدن برخی از مسئولین سابق سازمان جنبه‌های مختلف آن و از جمله وجود دست‌های آشکار و پنهان نیروهای فرمانتقه‌ای و احزاب مزدور کردستان شفاف تر گشت. علاوه بر همه آنها مساله آزادی خلق کرد و دفاع از دستاوردها در این جهان پرتلاطم به مرحله حساسی رسیده و ضرورت وجود مرکزی ایدئولوژیکی که در اسرع وقت رهنمودها و روشنگری‌های لازم را صورت داده و از حقوق برحق خلقمان دفاع کند، بیش از پیش نمود می‌یابد. با توجه به ورشکستگی سیستم‌های رئال سوسیالیسم و امپریالیسم و دولت‌های دینی - محافظه کار در عرصه‌ی جهانی و گره خوردن بسیاری از مشکلات جامعه و لاینحل ماندن آنها و ماهیت عصر نوین که کاراکتر جنگ طبقاتی در قرن ۱۹ و ۲۰ و جنگ رهایی ملی در قرن ۲۰ را پشت سر گذاشته و جنبش خلق‌ها و زنان را اساس می‌گیرد، ضرورت ایجاد حرکتی ایدئولوژیکی را آشکار می‌ساخت. بدون شک بازسازی **PKK** بر اساس دستاوردهای گران‌بهای ۱۰۰ ساله سوسیالیسم و بویژه دستاوردهای زرین ۳۰ سال مبارزات ملی - دموکراتیک خلق کردستان ایجاد شده و در صدد است به پیشاهنگ جنبش انسان‌ساز

سوسیالیسم در قرن ۲۱ مبدل شود و با تحولات نوین در بنیان‌های فکری سوسیالیسم فرمول دموکراتیک سوسیالیسم را ارائه نموده و بر این اساس حرکت نماید. چرا که PKK ی بازسازی شده خود را یکی از میراث‌داران دستاوردهای خلق‌ها، طبقات و جنس تحت ستم زن دانسته و رسیدن به اهداف و آرزوهای آنها را وظیفه اخلاقی - انقلابی خود دانسته و برای رسیدن به آن از هیچ تلاشی فروگذار نخواهد نمود.

PKK ی بازسازی شده با تحلیل دولت، اقتدار و خشونت و لزوم انکار ناپذیر گذار از آنها و درنیتان به اشتباه فاحش رئال سوسیالیسم - که در نهایت آنرا به مذهب سرمایه‌داری مبدل نمود - بر اساس انقلاب «دموکراتیک - اکولوژیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسی» و با مبنای قرار دادن جوهر جامعه، پای به عرصه مبارزات سرنوشت‌ساز قرن ۲۱ گذاشته است.

طبق بینش نوین PKK در برابر آنارشیسم بوجود آمده در اروپا که اوج فردپرستی می‌باشد فردی با اخلاق و در برابر جامعه گرای محض شرقی جامعه‌ای آزاد که توازن میان فرد و جامعه را اساس می‌گیرد، لازم است. همچنین PKK اخلاق را هم برای فرد و هم برای جامعه شرط اساسی دانسته، فرد بی اخلاق را لگام گسیخته و جامعه بی اخلاق را منحرف شده و فروپاشی گشته معرفی می‌نماید. در این راستا همزمان با پس مانده‌های فئودالیسم در جامعه و از خود بیگانگی و هرگونه انحراف ایجاد شده در فرد و جامعه که تحت تأثیر سرمایه‌داری صورت گرفته مبارزه‌ای فشرده و مستمر را صورت خواهد داد و با فرهنگ پست‌مدرنیسم و لیبرالیسم اروپا که انسان‌ها را از طبیعت، تاریخ و جامعه بیگانه می‌نماید، مبارزه‌ای مستمر خواهند نمود. با رد همه جوانب جامعه طبقاتی، جوهر (ماهیت) جامعه طبیعی که امروزه در حرکت‌های زنان، عشیره‌ها، طریقت‌ها، جنبش‌های محیط‌زیست و غیره... دیده می‌شود را اساس گرفته و برای ایجاد نمودن جامعه طبیعی روزآمد، تلاش خواهد نمود.

برای گذار از جامعه طبقاتی مردسالار جامعه جنسی آزادیخواه را بر اساس برابر و عدالت میان هر دو جنس اساس گرفته و در این راستا همزمان با ذهنیت سلطه‌طلب، خودمحور، ظالم با ذهنیت برده، ضعیفه، بی‌اعتماد و سنتی زن که هر دو از نتایج ۵ هزار سال تاریخ به انحراف

یخ سکوت

سکوتم در آن سوی حرف‌های همیشه گرمابخش‌ات و در نقطه مقابل آن، حرارت امید بخش حرف‌هایت همچون تابلوی "خطر مرگ" همیشه در جلوی چشمانم ظاهر می‌شود و مرا می‌آزارد. این طرف و آن طرف راه، انسان‌هایی نشسته‌اند که امید می‌خواهند. انسان‌هایی که سال‌ها خسته و دل شکسته انگار پشت درهای بسته چشم دوخته به در، در انتظار روزنه‌های امید، روزها و شب‌ها متحمل دردناکترین و عذاب‌آورترین شکنجه‌هایند، کاسه‌ی صبر و تحمل‌شان لبریز شده و حق انسانی خویش را می‌طلبند. تو با آن جوش و خروش انقلابی‌ات، روزنه‌ی امیدی گشتی که اشعه‌هایش روشنایی بخش چشم‌هایشان شد، آنها با الهام از آن نور، به یکباره امیدوارانه در برابر ناحقی، جوان‌مردان به پا خواستند! ای شهید؛ تو روشنایی بخش راه مبارزه شدی، مرهم دردهای چندین ساله، گلوله‌های بغض کرده و دلهای زجر دیده...

یخ سکوتم را در برابر روشنایی راه، خواهم شکاند. هر چند رفتنت مرا به سکوت واداشت، اما گرمای حرف‌ها و کردار وصف ناشدنی‌ات مرا به ادامه‌ی راه روشن گشته همراه با آن انسانهای به پا خواسته و امیدوار می‌کشانند.

ای شهید! راهت را ادامه خواهیم داد تا شاید لیاقت آنرا پیدا کنم که خود روزنه‌ی امید گردم...

هیوا زانیار

به زندگی بود. برای اینکه بتواند با زن رفاقتی صحیح داشته باشد سعی در نوشیدن جرعه جرعه‌ی ایدئولوژی رهایی زن بود.

بنابراین، زاگرس یعنی کسی که با تمام وجود و با ذره ذره‌ی وجودش به عمق و ارزش بازسازی PKK پی‌برد و در این راه از جان مایه گذاشت؛ او در پی زندگی والا و ارزشمندی بود و مدام در حال جستجو و شناخت بود. لحظه‌ای از دستیابی به آزادی ناامید نشد. از اینرو زندگی را باید از او آموخت و زاگرس گونه باید زیست. سادگی، تواضع و فروتنی، جوش و خروش و مهربانی او را باید بر سرلوحه زندگی خود قرار داد. رفیق زاگرس با اینکه جوان بود، اما توانست به زندگی خود معنی بخشیده و با این کار انگیزه مبارزه برای بازماندگان شد. اگر قرار باشد زندگی کنیم بایستی زاگرس‌وار زندگی کنیم.

منزور ملازگرد

کشیده شده انسانیت است، مبارزه نموده و برای ایجاد شخصیت‌هایی که بتوانند چنین فرهنگ و اخلاقی را در جامعه پیشبرد دهند، تلاش می‌نماید.

PKK ی بازسازی شده هرگونه خشونت‌ی خارج از معیارهای دفاع مشروع را رد نموده و زمینه‌سازی شرارت به حساب می‌آورد. اما اصل دفاع مشروع را اصلی انکارناپذیر و اجتناب‌ناپذیر دانسته و برای دفاع از حقوق پایمال شده افراد، گروه‌ها و قشرهای مختلف جامعه بکار می‌گیرد. این حق را امری اخلاقی می‌داند و برای درک این اصل اساسی به فعالیت‌ها و مبارزات وسیع پرداخته و اصل دفاع ذاتی انسان را پیشبرد می‌دهد. همان‌طوری که در تحلیل دولت هم گفتیم دولت نماینده قشرهای فوقانی جامعه و مدافع جامعه طبقاتی است؛ با وجود دولت جامعه آزاد و مساوات‌طلب و بدون طبقه را نمی‌توان اندیشید. دولت تنها پاسدار گروهی و یا قشر بسیار کوچکی در جامعه بوده و برای رسیدن به منافع آنها حقوق اساسی دیگر اقشار جامعه را پایمال نموده و ارزشهای مادی و معنوی آنها را به یغما برده و در صورت لزوم از قتل و عام‌ها و جنایت‌های وسیع هم دریغ نمی‌ورزد. با چنین تعریف کوتاهی اصطلاح دولت ملی اصطلاحی غلط، فریبنده و پوچ است چرا که هیچ دولتی نمی‌تواند نماینده یک ملت باشد. در واقع دولت پدیده‌ای خلقی نیست و از میان خلق‌ها و مطابق خواسته‌های آنها ظهور ننموده بلکه از طرف راهبان مکار و فریبکار سومر بر جامعه تحمیل و قبولانیده گشته است. از این رو ملی‌گرایی پدیده‌ای غربی و ایدئولوژی سرمایه‌داریست که برای رسیدن به اهداف خود آن را پیشبرد داد و به بلای جان انسانیت و عامل اساسی قتل و عام‌های بی‌شمار که نمونه‌های عینی در فلسطین - اسرائیل، بوسنی هرزگوین و کردستان به خوبی دیده می‌شود، مبدل نموده است. بیان چنین گفته‌ای که ملت‌ها تنها در سایه دولت تکامل یافته و معنای کامل به خود می‌گیرند، دروغ و فریبکاری‌ای از نوع سرمایه‌داریست؛ چرا که ملت به سبب پیشبرد بینش و آگاهی ملی و شعور سیاسی که در نتیجه پیشرفت‌های قرن و فن‌آوری صورت گرفته ایجاد گشتند و پیشرفت نمودند. به علاوه اکنون و با گذار به دوران نوین دولت دیگر موقعیت قبلی خود را از دست داده و با گذشت زمان در سراسیمگی سقوط قرار گرفته‌اند. به مرور زمان کوچکتر و عرصه حاکمیت و اختیارات آن محدودتر گشته است که بدون شک نقش حرکت‌های آزادی‌خواه

قرن ۲۰ در این امر یعنی تنگ نمودن عرصه اختیارات دولت بارز و چشمگیر است. از این رو بر اساس تحلیلات و ارزیابی‌های تاریخ ۵۰۰۰ ساله دولت از جانب رهبر آپو و تغییر اشکال آن همچون دولت اسلامی - مذهبی، دولت سرمایه‌داری - دولت پرولتاریا و غیره که در ماهیت خود چندان تفاوتی ننموده‌اند و سلطه‌طلبی، خشونت‌طلبی، دسپوتیسم، ظلم و زور، توسعه‌طلبی، فزون‌خواهی، بی‌اراده نمودن انسان و جامعه، مقدس پنداشتن خود تحت عنوان القاب الهی و غیره... همگی از خصوصیات بارز همه آنها بوده‌اند و هستند.

PKK ی بازسازی شده ایجاد دولت - اقتدار را در برنامه خود ندارد، فعالیت‌های خود را در جهت تنگ‌تر نمودن عرصه نفوذ و اختیارات و سلطه دولت به صورتی مستمر و فشرده صورت می‌دهد؛ با این همه آلت‌رناتیو دولت نیست و به ضمیمه آن نیز تبدیل نخواهد شد. به مانند آنارشیست‌ها، آنتی دولت یا مخالف نظم نیست و بدون شک تسلیم شدن و به دام افتادن دولت را هم رد می‌نماید و برای اینکه دولت را تنها بعنوان وسیله‌ای جهت انجام خدمات عمومی - اجتماعی و برقراری امنیت در جامعه درآورد تلاش و مبارزه می‌نماید.

خلاصه، اینکه **PKK** بر اساس تحلیل تاریخ ۱۵ هزار ساله نظام و ۵ هزار ساله نظام مردسالار طبقاتی و دولت‌گرا، ضروریات عینی زمان و ورشکستگی پارادایم‌های گذشته و عدم پاسخ‌گویی آنها به مشکلات بشریت، گره خوردن مشکلات عدیده بشریت و ناتوانی نظام‌ها، جامعه‌شناسان، عالمان و غیره... و چاره‌یابی آنها، واقعیات ملی خلقمان و شرایط حساس و سرنوشت‌ساز کنونی هم در کردستان و هم در منطقه، ضرورت خارج نمودن خلق کرد از کائوس موجود، محافظت و پیشبرد ۱۵۰ سال تاریخ مبارزات سوسیالیستی و بویژه ۳۰ سال تاریخ تلایبی جنبش ملی - دموکراتیک خلق کردستان به پیشاهنگی **PKK** و **KADEK** و **KONGERA GEL** ایجاد مرکزی ایدئولوژیک را که مرکز ترویج و گسترش فلسفه آپوئیستی باشد را لازم و ضروری دیده و کادرهایی که توان نمایندگی فلسفه آپوئیسم در شخصیت خود را داشته باشند، پرورش می‌دهد و راه را بر انحرافات ایدئولوژیک همچون انحرافات پیش‌آمده در کنگره یکمین کنگره خلق، ببندد و بر این اساس اشتباهات فاحش رئال سوسیالیسم، رهایی ملی و سوسیال دموکراسی را که در نتیجه نتوانستند خود را از مبدل

زاگروس گونه باید زیست

زندگی زمانی ارزش زندگی کردن را دارد که ارزش مند و هدف‌مند باشد. زندگی را باید با تمام وجود؛ چه از نظر روحی، چه از نظر جسمانی حس کرد و در آن غور نمود. انسانی که چنین زندگی‌ای داشته باشد، زندگی او چه در حالت زنده و چه در حالت مرده، ارزش مند است. در مبارزه‌ی ما، چیزهایی هستند که نظر و دیدگاه یک فرد درباره‌ی این مسائل بیانگر شناخت و شخصیت آن فرد است. من شخصاً مدت زیادی با رفیق زاگرس کار نکردم، یا اینکه این فرصت مهیا نشد که با هم به بحث مفصلی پردازیم. اما برخی از نظرات و تحلیلاتش شخصیت او را بیان می‌کرد. بهار سال ۲۰۰۵ بود که جهت شرکت در جلسه‌ی بحث و بررسی بازسازی **PKK** دور هم جمع شده بودیم. رفیق زاگرس هم یکی از اعضای این جلسه بود. یک روز، موضوع بحث، بازسازی **PKK** بود. رفیق زاگرس اجازه گرفت و شروع به ارائه‌ی نظرات خودش کرد. با شور و شغفی بسیار و خیلی سریع حرف می‌زد. با اینکه نتوانستم تمامی نظراتش را پیگیری کنم اما کاملاً منظم و پیوسته حرف می‌زد. نظر خود را درباره روابط سازمانی **PKK_PAJK** نیز بیان کرد. نظرات او درباره‌ی زن چنان بود که هر مردی به راحتی نمی‌توانست در آن سطح به زبان بیاورد. اما رفیق زاگرس با شهامتی بزرگ توانست تحلیلات خود را ارائه نماید. من پیش خودم نسبت به او احساس احترام نمودم. در میان ما، هر فردی نمی‌تواند با چنین شهامتی در رابطه با مواردی از قبیل زن ابراز نظر کند، اگر هم وجود داشته باشند با در نظر گرفتن دغدغه‌های واهی از بیان حقیقت طفره می‌روند. اما رفقایی چون رفیق زاگرس آنچه را که بر زبان می‌راندند به آن جامعه عمل می‌پوشاندند. او نسبت به زن برخوردی موقر و صمیمانه داشت و در این مورد توجه و اعتماد زنان را به خود جلب کرده بود. با وجود کمبودها و نقص‌هایی هم که داشت، جهت عملی نمودن افکار رهبر آپو از هیچ تلاشی فرو گذار نمی‌کرد. در کنگره **PKK** نیز چیزهایی که بر زبان می‌راند نشان از پابندی و راسخ بودن او در این راه بود. نظرات و تحلیلات او در مورد مساله‌ی زن در واقع بیانگر نگاه و برخورد او

جواب دادیم که ما همیشه با همدیگر خواهیم بود و در مورد تذکر شما تدابیر لازم را اتخاذ خواهیم کرد.

در آن زمان رفیق زاگرس نوشته‌های شهید بریتان را می‌خواند و خیلی از آن متاثر شده بود. تا حدی که آرزو داشت جایی که رفیق بریتان در آنجا به شهادت رسیده بود را ببیند. من هم بعضی چیزها را احساس می‌کردم برای آن هم همیشه در چنین مباحثی با احترام برخورد می‌کردم. شاید نکته‌ی اساسی و مهمی که باعث صمیمیت ما می‌شد، همین نکته بود. حتی چند روز قبل از شهادتش لقب (شهرت) خود را که قبلاً "توله‌دان" بود به "بریتان" تغییر داد.

ای کوهستانهای بلند

که گوهرت را می‌پرورانی

نیرویت را به دشمنان نشان دادی

زاگرس‌ها را در دامانت پرورش داده‌ای

و اسکندرها را در هم کوبیدی

از تکان بال‌های پروانه‌ای

تا به شهاب‌های آسمانی

و از لغزش نوشتن قلمم

تا نوازش مهتاب گرفته

همه و همه

گرداب گردونیم را می‌سازد

در دروازه‌ی دلم

کین و نفرت جاریست

امیدوارم که خواهم توانست شایان تو باشم (رفیق زاگرس)

چالاک کرمانشاه

شدن به مذهب و ضمیمه سرمایه‌داری رهایی بخشند، تکرار نکنند و با هرگونه آثار و شواهد نشأت گرفته از دوران ۵ هزار ساله جامعه دولت سالار و هیرارشیک مبارزه نماید. از ذهنیت جامعه طبقاتی بگسلد و با اساس گرفتن جامعه طبیعی و روزآمد نمودن آن حرکت‌های زنان، محیط‌زیست، مبارزات فرهنگی را در چارچوب ایجاد جامعه مدنی پیشبرد خواهد داد. ارزشهای مشترکی پابرجا مانده از جامعه طبیعی را دگر بار زنده و روزآمد خواهد کرد و پیشبرد می‌دهد و در جهت زدودن تأثیرات ۵ هزار ساله جامعه طبقاتی بر اشخاص و جوامع؛ دمکراتیزه نمودن فرد و خانواده و جامعه را مطابق اخلاق والای معاصر صورت می‌دهد. بر علیه همه آثار سیاست انکار و امحاء ملی تحمیل شده بر خلق کرد مبارزه نموده و چاره‌یابی و رسیدن خلق کرد را به آزادی و اراده مستقل با ایجاد کنفدرالیسم دموکراتیک کردستان بدون در نظر گرفتن مرزهای کنونی را لازم و ضروری می‌داند. با زنده نمودن آثار جامعه طبیعی شیوه دموکراسی خلقی یعنی ایجاد نظامی دموکراتیک از میان توده‌های خلق و در این راستا ایجاد و پیشبرد وسیع و مبتکرانه سازماندهی‌های قشرهای مختلف جامعه از روستا گرفته تا بخش‌ها، از شهر گرفته تا شهرستان، از طریقت‌ها گرفته تا عشیره‌ها و غیره ... را صورت داده و ابتکار عمل اساسی و تعیین سرنوشت آنها را به دست خود آنها داده، انسیاتیو آنها را همراه با بالا بردن سطح درک آنها بیشتر نموده و بدین ترتیب محدوده اختیارات دولت را تنگ و تنگ‌تر می‌نماید. مجلس و انجمن محلات، روستاها، بخش‌ها و شهرداری‌های آزاد، پیشبرد حرکت‌های محیط‌زیست و غیره ... را اساس می‌گیرد و برای انجام این موارد ایجاد رنسانس و انقلاب فکری - ذهنی، وجدانی و اخلاقی را شرط اساسی قلمداد می‌کند.

آغازی طلایی

صفحه‌ای زرین در تاریخ خلقمان گشوده شد. جنبش آپوئیسیم با کنگره‌ی بازسازی PKK

در مرحله‌ی گذار از ذهنیت جامعه‌ی طبقاتی و ذهنیت ۵ هزار ساله‌ی جامعه‌ی مردسالار را به

اتمام رسانده و مرحله‌ی دیگری را در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهی آغاز نمود. PKK نه تنها

برای حل مشکلات کادرها و سازمان، بلکه جهت چاره‌یابی مشکلات و معضلات هزاران ساله‌ی خلق کرد و خلقهای منطقه بازسازی خواهد شد. بدون شک این گام تاریخی با حرف‌های زرین در تاریخ ثبت خواهد شد.

PKK جهت ایجاد نظامی بدور از دولت، خشونت و اقتدار فعالیت خواهد کرد. رهبر آپو نیل به این اهداف را در چارچوب کنفدراسیون مطرح نموده و آن را چون کنفدراسیون دموکراتیک خلق‌ها فرموله کرده است.

PKK علی‌رغم وجود جوانب جداگانه و وجود استقلال فکری همچون حرکت رهایی ملی با اساس گرفتن دولت - ملت، اقتدار و تاکتیک خشونت ایجاد شد. **PKK** خلق کرد را از نابودی و امحاء خلاص نمود و آن را در راه آزادی قرار داد.

PKK رهنمودهای آینده را پیشبرد داد. رهبری در کردستان را ایجاد نمود. **PKK** با خون، فداکاری، رنج و نثار و حتی اسارت رهبری به چنین درجه‌ای رسید.

PKK بهای آزادی و استقلال را بسیار سنگین پرداخت و در این راه حتی رهبری هم به اسارت درآمد.

PKK ی سده‌ی ۲۱ بر اساس ایجاد «جامعه‌ای دموکراتیک - اکولوژیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی» ایجاد خواهد شد. بدور از دگماتیسم، علم را اساس خواهد گرفت. اساس فعالیت‌ها و اهداف آن، انقلاب دموکراتیک - اکولوژیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی خواهد بود و تحت لوای **KKK** (کوماکومه‌لین کوردستان) مبارزه خواهد نمود.

خلق کرد و انقلاب به سازمان و کادرهای پیشاهنگ نیاز دارد.

رهبری هیچ وقت **PKK** را منحل شده به حساب نیاورد. **PKK** گرفتار خیانت داخلی گشت و از آنجا که بیش از پیش نیاز مبرم به وجود پیشاهنگی ایدئولوژیک احساس می‌شد، رهبری رسماً ایجاد **PKK** و یا بازسازی **PKK** را در دستور کار قرار داد.

بازسازی **PKK** ضامن و حافظ خط‌مشی و ایدئولوژی رهبری بوده و پادزهری است در برابر آفت‌های احتمالی و انحرافات خط‌مشی.

برای **PKK** تنها باوری و ایمان کافی نیست. بلکه مکمل آن علم و نیروی انتلکتول است.

سمبل ایثار

سمبل ایثار و فداکاری، آرزوهایم را برآورده کردن، مستلزم هماهنگی و یکی شدن با اوست و برای آن مبارزه لذت بخش می‌باشد.

عاشق گردونی بودی که رمزهای زندگی، هر کس را حیران می‌کرد و امواج محبت، طبیعت را نوازش می‌کرد و هیبت مبارزات دشمنان را کوبنده بود.

قطره‌ای از دریای حقیقت و محبوب خلق بودی، در برابر خطرات هوشیار و ضعفا را یاری دهنده بودی. زیبای‌ای را مهربان و زشتی را تغییر دهنده بودی. همیشه مهر را با احترام نگرستن، زیبایی چهره‌ات را تابان می‌کرد. لبخندها و نگاه چشمانت آهنگ زندگی را با سرعت نور رنگ می‌داد.

شایسته‌تر از آنی که من می‌نویسم. می‌دانم که من از تو دور گشته و تنهات گذاشتم. مرا ببخش! هر وقت که به تو می‌اندیشم، خود را ناقص خواهم دید. تو آینده‌ی زندگی و روشنایی منی، به تو رسیدن آسان نیست. بعد از رفتن تو سنگینی بارها را بردوشم حس می‌کنم.

از دو مکان به سوی هدف حرکت کردن ما را به هم می‌رساند ولی پیشاهنگ همیشه رفیق زاگرس بود و در اولویت قرار داشت. رفقا همیشه ما را با هم می‌دیدند اما هم‌اکنون حس می‌کنم که چقدر از همدیگر دور گشتیم. حتماً او ذکای عاطفیش را برای رسیدن به هدف را بیش از من در خود زنده کرده بود. در یک نگاه جواب‌های لازم در مقابل اشتباهات و خطاها را به مقابل خود می‌فهماند و به خوبی آن را هماهنگ می‌کرد و صبورانه، مبارزه و تلاش‌هایش را ادامه می‌داد.

همیشه برخوردی سازمانی داشت و در زندگی دارای اخلاق و تربیتی بود که حتی مورچه‌ای را آزار نمی‌داد. انسان را به گونه‌ای متحیر می‌نمود که چگونه می‌تواند احساسات و عاطفه‌هایش را در نقطه‌ی اوج حیات ببخشد.

روزی یکی از رفقا به ما گفت که شما خیلی با همدیگر صمیمی هستید. اگر روزی شما از همدیگر جدا شوید با سختی‌های زیادی مواجه خواهید شد. ما هم به صورتی از خود راضی

رفیق زاگرس! علی‌رغم اینکه شهادت غیر منتظره‌ی تو برای ما والا و ارزشمند است اما باز هم هجرت به این زودی تو، ما را در ماتمی عمیق فرو برد. ما می‌خواستیم تو به خواسته‌ی خود، که مشتاقانه در صدد رفتن به جبهه‌ی جنگی در شمال کردستان در کنار هم‌زمان خود در HPG بود و همیشه اظهار پابندی به خط‌مشی فرمانده قهرمان "عگید" را بر زبان می‌آوردی، برسی. اما تو دیگر کلید زمان را شکسته بودی و روح از قفس مکان به پرواز درآمده بود.

رفیق زاگرس! قانون طبیعت چنین است. زمان و زندگی همان بود که تو پروانه‌وار بسر بردی. بدون اینکه در قوانین طبیعت اختلال ایجاد کنی با اراده‌ی خودت مسیر زندگی خود را تعیین نمودی که این نیز زندگی تو را گوه‌ربار و ارزشمند نمود.

زاگرس جان! بدون اینکه مبتلا به بیماری مزمن عصر حاضر و دچار از خود بیگانگی شوی بسان پروانه‌ای در قعر آتش فرو رفتی و به معشوق رسیدی. بر خلاف کلیه‌ی ارتجاع‌ها و عقده‌های مردسالاری برای برقراری رابطه‌ای صحیح با زن همت گماشتی. بدون اینکه واقعیات را انکار کنی، بر این اصل که "فقط بر مبنای خط‌مشی ایدئولوژیک می‌توان به راه حل ممکن نزدیک شد" اصرار ورزیدی. در باغ زندگی، بسان یک گل به پدیده‌ی رفاقت نگریستی و بسیار محترمانه با رفقا رفتار کردی. تو را هیچ وقت فراموش نخواهیم کرد. تو نیز برای ما گلی هستی در گلستان شهدا که با زندگی خاص خود رویده‌ای. تو همیشه در دل‌هایمان جاودن خواهی ماند و آرزوهای نیمه تحقق یافته و ناکامی‌های انگیزه‌ی مبارزه‌یمان خواهد بود.

روژبین درسیم

۲۰۰۶-۰۱-۰۱

PKK بر اساس ایثار، نثار و فداکاری و روح آپوئیسم، خط میلیتانی شهید کمال پیر، خط گریلابی شهید عگید، خط مقاومت شهید بریتان، خط فدایی شهید زیلان، بازسازی خواهد شد. PKK حزب شهدا است. حزب رفاقت صادق و درست با رهبری و میراث انقلاب است. جهت رسانیدن فرهنگ آپوئیسم به خلق مبارزه‌ای جدی لازم است.

PKK در سومین حمله در صدد ایجاد شخصیت و جامعه‌ای نوین است و برای پیاده‌سازی «کوما کومه‌لانی کوردستان» مبارزه خواهد نمود. جهت پاسخ‌گویی به معضلات بشری ایجاد خواهد شد.

PKK در راستای زندگی‌ای آزادانه، عادل و دموکراتیک و برادری خلق‌ها مبارزه خواهد نمود. امروز آخرین روز هفته‌ی قهرمانی است. خلقتان در نوروز امسال با برپایی میتینگ‌هایی میلیونی - توده‌ای به حملات داخلی و خارجی پاسخ داد.

مشارکت در عرصه‌های فعالیتی و مبارزاتی در PKK، در عین حال که امری مقدس و شرافت‌مندانه است، هم‌زمان احساس مسئولیتی جدی و بزرگی را می‌طلبد.

بیادمانده‌ترین روزها

روزها، لحظه‌ها و دبدارهای زیبا بیاد ماندنی‌اند و از خاطره‌ها پاک‌نخواهند شد. این بیادماندنی‌ها منشاء معنویات - روحیه و شادی انسان‌هایند. در لحظه‌های تنگ زندگی در یادها زنده خواهند شد. صورت‌های اخمو را می‌گشایند و بر لبان خشک شده، تبسم می‌نشانند. امید و هیجان می‌بخشند و انسان‌ها را به آینده امیدوار می‌کنند. بر اخلاص صمیمیت، درستی، صداقت، احترام، محبت، اخلاق و وجدان اصرار می‌ورزد و...

دل‌های پاک

حقیقتاً که دل‌های پاک و رفقای درست از هم آگاهند. PKK هم مملو از رفقای درستکار، محترم و صمیمی، معقول، با اخلاق، با وجدان و محبوب می‌باشد. جهت یافتن و شناختن آنها باید دارای شناخت آنها بود، دارای چشمان بصیرت و چشمهانی تیزبین، دلی پاک، خلوص نیت و جدانی آگاه، اخلاق و ذهنیتی معاصر و نوین، خوش سلیقه، خالص پسند، صمیمی، درست و ... بود.

۱-۲-۲۰۰۴

بارانی پاییزی

بارانی پاییزی

سوز سرما

و شایعات متفرقه

خبرهای ضد و نقیضی را به گوشم می‌رسانند

در میان همه‌ی اینها

دگماتبسم خاورمیانه

منطق سیاه و سفید

روزی از رفیق زاگرس پرسیدم؛ چرا اسمت را زاگرس گذاشته‌ای؟ با یک لبخند در جوابم چنین گفت: "رفقا اسم من را زاگرس گذاشته‌اند". هنوز هم آن لبخندش جلوی چشمانم است. من در پی "معنی" راستینم هستم. اینجا یک سوال به ذهنم خطور کرد؛ کوه‌ها به انسان‌ها معنی می‌بخشد یا انسان‌ها به کوه‌ها؟ جواب این سوال را زاگرس با لبخندی داد.

تقدیم به "جستجو گر معنا"

آنانی که از نظر روحی به انتزاع نگراییده و امید به آزادی را سرلوحه‌ی خود قرار داده باشند در دریای بیکران مبارزه محو می‌شوند. کسانی که در این راه از جان مایه می‌گذارند، اثری جاویدان از خود بر صحنه‌ی زندگی بر جای می‌گذارند. رفیق زاگرس نیز به هنگام رسیدن به کاروان شهدا بر صحنه‌ی دل‌هایمان اثری جاویدان بر جای گذاشت. او که با امید و ایمانی قوی به خط‌مشی آزادی به مبارزین کوهستان پیوسته بود، بسان پروانه‌ای زیست. به گونه‌ای که لحظه‌ی لحظه‌ی عمرش را غرق در شور و هیجان و کنجکاوای پروانه سپری نمود.

عمر پروانه‌ها هفت روز می‌باشد. برای اینکه پروانه‌ها بتوانند در خلال این عمر بسیار کوتاه خود از زیبایی‌های طبیعت بهره‌مند شوند هر لحظه‌ی عمر خود را در تکاپو و جستجو می‌گذرانند. با کاشتن بذر امید در دل‌هاشان، با شور و هیجان هر چه بیشتر در پی یافته‌های جدید هستند. یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی پروانه‌ها، عشق آنها نسبت به آتش (شمع و پروانه) است. برای اینکه پی به راز آتش ببرند، در گرد آتش به رقص و حرکت در می‌آیند. پی بردن به راز آتش به قیمت خاکستر شدن بدن آنها تمام می‌شود. واقعاً رسیدن به هدف و پی بردن به راز هستی ارزش این را دارد که خود را برای آن فدا کرد. برای این کار انسان مجبور نیست مدت زیادی زندگی کند و تلاش بخرج دهد. زیبایی‌ها در لحظه‌هایی نهفته است که انسان با تمام وجود به آن لحظه‌ها ارزش و معنی می‌بخشد و در قعر آن فرو می‌رود.

که حتی سرما و برف زمستان نیز یاری مقابله با آن را نداشت، قبول کنم و آنرا بخشی از شور و شعف خود می‌پنداشتم.

با هم بحث می‌کردیم، به تبادل افکار می‌پرداختیم، مناقشه می‌کردیم، من با او فهر می‌کردم، آشتی می‌کردیم. من بیشتر از رفتار غرورآمیز، سخنان پربار و آگاهی و معلوماتی که با آن سن کمش کسب کرده بود، همچنین از ثبات و اصراری که در مبارزه نشان می‌داد، متأثر شدم. با این همه لحظه‌ی خداحافظی، همدیگر را در آغوش گرفته و از هم جدا شدیم.

انسانی، انسان دیگر را تا چه حد می‌تواند بشناسد و درک کند یا اینکه انسان‌ها در چه شرایطی شناخته می‌شوند؟ می‌گویند انسان‌ها در مواقع سخت شناخته می‌شوند. انسان‌ها هر اندازه بتوانند با فرد مقابل در تبادل و رابطه باشند، به همان اندازه می‌توانند خود را در فرد مقابل ببینند. میل به بیان و تبادل افکار رفیق زاگرس به سوء تعبیر شد و من نمی‌توانم ادعا کنم که آنچنان که لازم بود او را شناختم و برایش ارزش قائل شدم. وقتی که من از خیر شهادت زاگرس مطلع شدم، تازه از زاگرس رسیده بودم. می‌توانم مطالب زیادی راجع به رفیق زاگرس بنویسم. اما من هم بسان دیگر رفقا از بیان شخصیت راستین او عاجزم. رفیق زاگرس خود به بهترین شکل خود را معرفی نموده است. روح او در همه‌ی ما دمیده است. او فلسفه‌ی وجودی ماست، هستی ماست. به واسطه‌ی او بار دیگر در مسیر "معنا" قرار گرفتیم. زاگرس این است و دیگر هیچ.

زاگرس واقعا بسان زاگرس بود، بهاری بود که هیچ زمستان و بورانی یاری مقابله با او را نداشت و هیچ فاتحی نتوانست او را اشغال کند. آواشینی بود که هیچ آلودگی‌ی را قبول نکرد و "چارچلایی" بود سر به فلک کشیده و حامل مژده آزادی و بر بلندای آن آشیانه‌ای است در دامنه تپه "کارتال".

زاگرس، پرچم‌دار و پیشاهنگ "معنا" بخشی به زندگی است. ما نیز در پشت او پرچم‌دارانی که در مسیر دست‌یابی به تبار زاگرس‌ها حرکت خواهیم کرد. او خودش را تاویل نمود. ما به آن "معنا" می‌دهیم تا ما نیز "معنی" داشته باشیم.

رد فعل

پیش داوری

کین

تصفیه حساب شخصی

بر روی کاستی دیگران خود را منزله جلوه دادن

و.....

دیده می‌شود

به اندازه‌ی برف‌های بی‌لکه و سپید زمستان

بادهای بی‌گرد و غبار و خنک روزهای آفتابی

آسمان آبی که روزهای زمستان

دل‌های پاک و نیت‌های خالص عاشقان واقعی

از دلم، از نهانم و از تشیتم مطمئنم، مطمئن!!!

۲۰۰۴-۱۲-۱

باتوبودن

در زیباترین

در شیرین‌ترین

و در تلخ‌ترین لحظات زندگی

در هنگام نگرستن به منظره‌های ساده و زیبای طبیعت

دیدن گل‌های زیبا و رنگارنگ لاله، نرگس و سولبوس

درختان سبز کاج و صنوبر، ماه و ستاره‌گان نور افشان آسمان

دیدن و زیارت نمودن هر پدیده و یا موجودی که خنده رو، ساده، صمیمی و محترم می‌باشد.

در شب‌های تنهایی، در خواب و در بیداری

با شما صحبت می‌کنم

به چشم‌های متینت می‌نگرم، کلام‌ها و سخنان زیبایت را گوش فرا می‌دهم، با توام و با تو

خواهم بود.

ای رفیق شب‌های تنهایی و ستاره‌ی فروزان آسمان تاریکم!!!

۲۰۰۴-۱۱-۱

PKK

گل‌ها باردیگر از خاک خونین و مقدس میهن سر بر خواهند آورد؛ قرمز، زرد، سبز، بنفش و ... گلستان‌ها مجدداً پر از گل خواهند شد. نرگس‌ها، سولوس‌ها و لاله‌ها دگر بار با طراوتی خاص خواهند روید. گلزارها و لاله‌زارها مجدداً احیا خواهند شد. !!

زمین‌ها سیراب شده، درختان تنومند گشته و جهان پیراهن سبز خواهد پوشید و ... ارتباط میان علم و طبیعت، طبیعت و انسان. انسان و علم، علم و تکنولوژی و ... از نو بازسازی خواهد شد. جوامع از نو بنا خواهد شد. انسان آزاد بدون جوامع آزاد آفریده نخواهد شد. توازنی دموکراتیک بین فرد و جامعه برقرار خواهد شد. ایجاد فرد و جامعه‌ی نوین بر اساس اخلاق و ذهنیت معاصر خواهد بود و ... چرا که **PKK** مجدداً بازسازی خواهد شد.

ما در وضعیتی قرار داریم که نمی‌توانیم به هستی راستین خود پی‌بیریم و آن را اثبات نماییم، از اینرو، معلولینی هستیم محکوم به گذشته. در صدد این هستیم که هستی خود را بر "معنا"های کهنه و پوسیده استوار سازیم؛ این یک حقیقت تلخ است. به تعبیر دیگر، در دیار از دست رفته‌ها مبارزه‌ی هستی‌یابی چنین داستانی دارد.

بهار امسال به رشته کوه‌های زاگرس رفته بودم. قبلاً راجع به این سرزمین حرف‌های زیادی شنیده بودم. اسکندر کبیر نتوانست بر عظمت و استقامت این رشته کوه غالب آید و ناچار به زانو درآمد. به تماشای "آواشین" (آب آبی) نشستیم؛ رودی است که از کوه‌های زاگرس سرچشمه می‌گیرد. "آواشین" چنان با اصالت است و نیلگون که هیچ آلودگی را نمی‌پذیرد. در طرف دیگر، در "چارچلا" (چهار انگشت) گویا در حمایت از ستارگان با تاریکی شب دست و پنجه نرم می‌کند و بسان دستی که برای رسیدن به ستارگان به آسمان سرکشیده است. رود "باسیا" با خجالتی در خور، سعی در این دارد که در "آواشین" فنا شود و غسلی عرفانی بر جای آورد. "جیلو" نیز با هیبتی عظیم و مغرور و قامتی سرکش سر به فلک کشیده است. بالاخره از همه دیدنی‌تر و با عظمت‌تر، "گروهان ویژه"ی گریلاهای قهرمان زن را دیدم که که بر بالای تپه‌ی "کارتال" سنگر گرفته‌اند. همه‌ی این مناظر را بهار امسال در زاگرس با شوری کودکانه نظاره‌گر شدم.

بعدها فهمیدم که نتوانسته‌ام آنچنان که باید لایق چنین ارزش‌های گرانبهایی باشم. بر اساس دیالکتیک سرزمین از دست رفته‌ها، دریافتم که هر چه قدر از زاگرس دور شوم بیشتر و بهتر به ارزش آن پی می‌برم.

زمستان امسال با رفیق زاگرس بودم. ما گروهی از رفقا به منظور بحث در رابطه با بازسازی **PKK** گردهم آمده بودیم. برف‌ها آب می‌شدند و گل لاله مزده‌ی بهار را می‌داد. زمان جدایی و خداحافظی بود. آنوقت فهمیدم که ما با اینکه مدتی با هم بودیم اما زیاد همدیگر را نشناختیم. هر یک از ما به جایی می‌رفت و وارد کار می‌شد. این وضعیت تا زمانی که خبر شهادت زاگرس به من نرسیده بود، ادامه داشت. هیچ وقت نخواستم دوری از شور و هیجان زاگرس را

زاگرس "زاگرس"

انسان‌ها اکثراً از درک ارزش‌ها و بهای چیزها و ارزش‌هایی که در دست دارند عاجزند. این یک قاعده‌ی کلی نیست بلکه مختص انسان‌های این سرزمین است که در طی مراحل زندگی به آن دست یافته‌اند. بر اساس این طرز فکر، آدمی همه چیزهایی که در دسترس دارد طبیعتاً از آن خود می‌داند و آنرا مستلزم وجود هستی طبیعی خود می‌داند. انسان مذکور در طول حیات خود به چیزهایی که به نوعی به او مربوط هستند، معنی بخشیده و آنها را به خود پیوند می‌دهد. بدین ترتیب مابین او و محیط اطرافش رابطه‌ای ناگسستنی و یکپارچه برقرار می‌شود. نابودی یا قطع هر حلقه و بخش از این چرخه منجر به بروز بی‌نظمی و ناهماهنگی در نظام زندگی شخصی شده و یکپارچگی موجود را بهم می‌ریزد؛ البته این ناهماهنگی بستری برای شکل‌گیری نظم و هماهنگی جدید شده و بدین ترتیب این دیالکتیک و قاعده تکرار می‌شود. این دیالکتیک بر اساس ایجاد زندگی جدید و ارزش‌های نوین شکل می‌گیرد تا تحلیل و ارزیابی آگاهانه از ارزش‌های از دست رفته. در کل این شیوه خاص از تحلیل مسائل به یک شیوه زندگی تبدیل شده تا یک طرز فکر و دیدگاه فلسفی.

در سرزمینمان یعنی در سرزمین "از دست رفته‌ها" انگیزه زندگی، شور و هیجان دوباره زیستن و احیاء از دست داده‌هایمان می‌باشند.

ارزش‌هایی را که در طول تاریخ از دست داده‌ایم، ارزش‌های فلسفه‌ی وجودی و نیرومندی ما بودند. متأسفانه تاکنون نتوانسته‌ایم آن چنان که باید از عهده‌ی شناخت و تحلیل آنها برآییم. وقتی که با سختی و جدیت زندگی روبرو می‌شویم، بیچاره‌وار به تماشای آن می‌پردازیم. زیرا؛ ما دچار خس و خاشاکی هستیم که ما را از اوج "معنی" به حسیض "بی معنایی" می‌رسانند. قلب‌ها و مغزهایمان از سوی صاحبان "تمدن" که در بزرگ‌ترین انحراف در تاریخ بشریت است، به انحراف کشانده شده است.

امروز ۱۹-۹-۲۰۰۴ و پنجمین سالگرد شهادت شهدای قره‌داغ؛ هیوا، زانا، تانیا، روناهی، آرمانج، شاهو، و توار است. پنج سال قبل در چنین روزی مزدوران و نوکران فاشیسم و آنهایی که به سوداگری مرگ و تجارت خون مشغولند با اجازه از اربابان ترک و فارسشان، به صورتی وحشیانه و ددمنشانه به کوهستان‌های مقاوم قره‌داغ حمله کردند و ۷ تن از عزیزترین فرزندان این سرزمین را به شهادت رساندند و با تقدیم نمودن سر این کبوترهای خونین‌بال، به یزیدیان زمان روی سیاه و کریه‌ی خود را آشکار ساختند. امروز رفقای آکادمی آماده‌اند تا جنازه‌ی شهیدان قره‌داغ را در محل شهادت در شهید هارون به خاک پاک میهن بسپارند.

آکادمی: منظور، آکادمی آموزشی PJA (حزب زنان آزاد)

هدیه‌ی انقلابی !!!

آماده نمودن هدیه و یادگاری‌ای معنوی برای یک رفیق، نکته‌ای جالب توجه است. انجام این کار از احساسات، هیجان و عواطف بخصوصی برخوردار است. یکی از عکسهای زیبای رهبری و یک فلش (پیکان) مطالعه را با گل و سنبل تزیین نمودم تا به یکی از رفقایم تقدیم نمایم. سطح مرغوبیت و یا کیفیت آن را نمی‌دانم اما از اینکه مورد پذیرش قرار می‌گیرد خوشحالم.

رفقای استراتژیک؛

برای همه‌ی انسان‌ها حتی اگر یک انقلابی هم باشد، داشتن پایگاه معنوی یعنی رفقای استراتژیک صمیمی امری لازم و ضروریست. انسان موجودی اجتماعی است در عین حال که قدرت مبدل شدن به بزرگترین و نیرومندترین خالق سرزمین را دارد اما موجودی ضعیف نیز بوده و به تکیه‌گاه، پایگاه و نیروی معنوی دیگران احتیاج دارد. شخصاً سال‌ها در صدد بر آمده‌ام که بر اساس نیروی ذاتی و پتانسیل جوهری خود و بر اساس اراده و عملکرد خود بتوانم به زندگی ادامه بدهم، اما پس از سال‌ها همیشه با احساس کمبودهایی روبرو شدم و بسیاری اوقات، آن را در زندگی لمس نمودم. مدتی است که به دنبال رفقای استراتژیک و صمیمی می‌گردم. در زندگی انقلابی چنین انسان‌هایی بسیار زیادند. اما همه به مانند هم و در یک حد نیستند. بسیاری از رفقا از سلام دادن و یا جواب دادن آنها گرفته تا نگرستن، خندیدن، صحبت نمودن و ... به انسان مقابل خود اطمینان، اعتماد به نفس و روحیه می‌بخشند، امید را بارور می‌کنند و به یکی از پایگاه‌های معنوی انسان مبدل می‌شوند. آخرین رفیقی که با آن صمیمی شده‌ام دارای چنین خصوصیات نادر و بارزیست. در این روزها بر سر نحوه‌ی گسترش این ارتباط به سطح استاندارد یک همراه استراتژیک و دوستی انقلابی بسیار به فکر فرو می‌روم. با تعمق و تمرکز بیشتر در این مورد نسبت به نتایج مثبت آن اطمینان خاطر بیشتری پیدا می‌کنم. در صدمم تا بر این اساس و با نیرو گرفتن از آن به چاره‌یابی برخی از مشکلات زندگیم پردازم.

برابر این جریان واپسگرا موضع‌گیری شفاف و سرسختانه‌ای اتخاذ نمود. بویژه اینکه در این محمصه زن مورد استفاده ابزاری قرار گرفته بود، بسیار خشمگین بود. او برای اینکه به مسئولیت‌های خویش در برابر زن عمل کند برای شرکت در دوره آموزشی حزب زنان آزاد کردستان داوطلب شد. رفیق زاگرس به نیروی ذاتی زن پی‌برده بود و چنین می‌گفت: «اگر همه دنیا هم به PKK حمله کنند، زن از آن دفاع خواهد کرد». اعتقاد او نسبت به زن از ایمان و پابندی او به رهبر آپو و فلسفه آپوئیستی ناشی می‌شود. با توجه به واقعیت خاورمیانه و علی‌رغم تبلیغات سوء نظام سرمایه‌داری مبنی بر اینکه دیگر عصر ایدئولوژی‌ها به پایان آمده است به ضرورت هرچه بیشتر مبارزات فکری و ایدئولوژیک واقف بود و بر آن تاکید می‌کرد. او خود را پیرو خط‌مشی کمال پیر و بریتان می‌دانست و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد.

شهید زاگرس آرزو داشت افکار و اندیشه‌های رهبر آپو در شرق کردستان نشر یابد و جامعه عمل بپوشد. او برای این امر خود را بیش از هر کسی مسئول می‌دید. همانطور که رفیق حقی قرار به عنوان یک انقلابی کامل و انترناسیونالیست توانست زمینه برادری خلق کرد و ترک را فراهم نماید، رفیق زاگرس هم در صدد بود رابطه محکمی میان بخش شرقی و شمالی کردستان برقرار نماید.

او تشنه آزادی و مبارزه بود و نسبت به پرچم‌داران این راه دشوار ارزش خاصی قائل بود. به گونه‌ای که شهادتش هم موقعی که می‌خواست برای آوردن جنازه یکی از رفقا حرکت کند در نتیجه کمین نیروهای رژیم اسلامی ایران بوقوع می‌پیوندد. آری! او تا آخرین نفس هم در راه شهید و شهادت و آزادی حرکت کرد و سرانجام خود به کاروان شهدا پیوست.

یادش گرامی، راهش پاینده

باراده، هوشیار و واقف به مسائل بود. او مدام در حال جستجو و تحقیق بود. همیشه درصدد شناخت و درک زندگی بود و خود را متحول می‌نمود. شدیداً مخالف هر گونه خط‌مشی خیانت و مزدوری در کردستان بود و معتقد بود که آزادی و رهایی کردها با پیروی از تفکرات و ایدئولوژی رهبر آپو امکان‌پذیر خواهد بود. رفیق زاگرس هیچ‌وقت وضعیت موجود و شرایط فعلی کردها را قبول نکرد و بدون وقفه با آن به مبارزه برخاست. او جنگ با اتحادیه میهنی کردستان را جنگ با خط‌مشی خیانت معرفی می‌کرد و نسبت به آن کین و نفرت داشت.

رفیق زاگرس هیچ وقت از افکار انسان‌ساز آپوئیستی و فلسفه و بینش رهبر آپو غافل نمی‌ماند و مدام به غورشدن و تعمق در آن مشغول بود. رفیق زاگرس به مدت هیجده سال در نظامی تئوکراتیک و با فرهنگ دین‌سالاری زیسته بود، بدون شک شکل‌گیری شخصیت او در این مسیر بوده است. بنابراین طبیعی است که در نظام PKK با مشکلات و سختی‌هایی روبرو شود. برای نمونه در رابطه با مساله زن و چگونگی برخورد با آن و اینکه زن را مستقل از دیدگاهی دینی تحلیل نماید دچار گرفتاری‌ها و مشکلاتی شد. اما رفیق زاگرس توانست در مدت کوتاهی بر این مشکلات فائق آید و راه پیشرفت و ترقی را در فهم ایدئولوژی رهایی زن در پیش گیرد. اصرار او بر شرکت در دوره آموزشی حزب زنان آزاد در سال ۲۰۰۳ نشان از پیمودن پله‌های ترقی در این مسیر می‌باشد. رفیق زاگرس در دوره آموزشی مذکور به تحلیل عمیق شخصیت خود پرداخته و در صدد برقراری رابطه‌ای صحیح با زنان برآمد. او دوست راستین زن بود و واقعاً به ایدئولوژی رهایی زن اعتقاد کامل داشت. رفیق زاگرس هیچ وقت از گفتن اینکه "کاش زن می‌بودم" دریغ نکرد و پشیمان نشد.

تاریخ PKK با وجود همه دلاوری‌ها و فداکاری‌های بی‌بدیل، شاهد خرابکاری‌ها و نمونه‌های خیانت نیز بوده است که این هم لازمه مبارزه‌ای پیوسته و خستگی‌ناپذیر بوده می‌باشد. PKK نه تنها با دشمنان خارجی مبارزه کرده، بلکه به مبارزه با جریان‌های واپسگرانه و خرابکارانه داخلی نیز اهمیت زیادی داده و می‌دهد. کما اینکه در سال ۲۰۰۳ گروهی از افراد منفعت‌طلب برای کسب منافع کم‌ارزش و شخصی خود طرح به اصطلاح اصلاحات اجتماعی را پیش روی سازمان گذاشتند و با این کار در صدد تجزیه و نابودی آن برآمدند. رفیق زاگرس در

رسومات انقلابی و عکس

در میان انقلاب یکی از رسومات رفقا اهدای عکس خود به رفیق مقابل است. انقلابی‌ها هیچ وقت ضمانت دیدار مجدد با همدیگر را ندارند. هر لحظه ممکن است از هم جدا شوند. اما باید گفت جدا بودن انقلابی‌ها از همدیگر صرفاً فیزیکی و بسیاری اوقات موقتی است. عکس از آثار نادر و ماندگار لحظه‌های تلخ و شیرین رزمندگان است. با دیدن عکس‌ها به گذشته و تاریخ پرشکوه و پرفراز و نشیبشان باز می‌گردند. هر چیز برای آنها در یک لحظه باز آفرینی می‌شود. شاید نتوان باور کرد اما عکسهای ۹ × ۱۳ کاغذ برقی خشک و بی‌روح، برای انسان‌های با احساس و دارای زکاوتی نیرومند به مانند پرده‌های بزرگ سینماوند که واقعیات آن زمان را به نمایش می‌گذارند. بازگشت به گذشته، عبرت گرفتن از آن امری ضروری و گریز ناپذیر است. در عکس‌های انقلابی از قهرمان‌ترین انسان‌ها تا خائن‌ترین آنها دیده می‌شود. اما به علت اینکه یکی از خصوصیات انسان انقلابی، خوشبینی است و همیشه جوانب زیبای زندگی، انسان، تصاویر و ... را اساس می‌گیرد، برای وی معنا دادن و تفهیم این تصویرها امری عادی است. ولی بیشتر از جوانب منفی، جوانب مثبت و زیبا را اساس می‌گیرد اما از جوانب منفی هم غافل نمی‌ماند. هم به علت ماموریت احتمالا دور و دراز و هم آغاز دوران صمیمیت میان من و یکی از رفقای خوش سلیقه‌ام، می‌خواهم ۲ عدد از عکس‌هایم را به رسم یادگاری برایش بفرستم. در این مورد خوش سلیقه نیستم اما حساسم و به این کارها جدی می‌نگرم. بعد از چند روز نگریستن و چند باری زیر و رو کردن عکس‌ها بالاخره ۲ عدد از آنها را انتخاب و برای فرستادن آنها را آماده می‌کنم.

آموزش

بعضی از انسان‌ها و برخی از وقایع تاریخی غیر قابل فراموش شدند. به آخرین روزهای اقامت‌مان در آکادمی شهید زینب کناجی رسیده‌ایم. در طول یک سال علی‌رغم ندیدن آموزشی سیستماتیک و فشرده، نتایج مثمر ثمر و گران‌بهایی را بدست آوردیم. به بسیاری از نقاط ضعف و حتی نقاط قوت خود پی‌بردیم. بدون شک این دوره‌ی آموزشی برای من بمانند احیای مجدد بود. می‌توان آن را تولدی نوین نیز نام نهاد.

اما برخی از ویژگی‌ها و آداب و رسومات در انسان‌ها وجود دارند که تنها با آموزش و اصلاح، رفع و برطرف نمی‌شوند. این امر در برخی از موارد برای من عینی می‌باشد. اصلاح و یا از میان برداشتن این نقاط ضعف به جرقه‌ای جدی و ریشه و مبدای نوین وابسته است. بعد از شناخت و گفتگو در مورد شخصیت خودم دیگر تغییراتی جدی در شخصیت من به وجود آمده است. دیگر برخی از عادات و رسوم کلاسیک برای من بی‌معنا شده. دوران میلپتان شدن است. باید به میلپتان واقعی مبدل شد و در آغاز با استفاده از نیروی ذاتی خود و بعد از آن از همه‌ی سرچشمه‌های معنوی انسانیت، ملی و سازمانی یاری جست و برای نیل به این هدف از اهداف مقدس مساعدت خواست. آخرین آشنایی برای من دارای چنین معنایی می‌باشد. باید با گسترش آن به نتایج ارزنده‌ی دیگری دست یابم.

شخصاً انسان خوشبینی هستم و همه‌ی انسان‌ها را دوست دارم. به شرطی که انسان‌ها ضروریات انسان بودن خود را انجام داده و یا در این راستا حرکت نمایند. سطح احترام محبت و دوست داشتنم در برابر انسان‌ها متفاوت است. به میزان درک صداقت، درستی، صمیمیت و مخلص بودن طرف مقابل به گسترش روابطم با او می‌پردازم. برخی انسان‌ها در اعماق قلب انسان آشیانه می‌سازند؛ باید این امر را بخوبی مورد تحقیق و ارزیابی قرار داد!!!

شعری توصیف ناشدنی

من با رفیق زاگرس در سال ۲۰۰۱ در دوره آموزشی پایه آشنا شدم. رفیق زاگرس با گروهی از رفقاییش در سال ۲۰۰۰ وقتی که حزب درگیر جنگ با «اتحادیه میهنی کردستان» بود، به حزب پیوسته بود. از قره‌داغ به اردوگاه مخمور رفته بود و بعد از اتمام جنگ مذکور مجدداً به کوه برگشته بود. بعد از اینکه دوره آموزشی به پایان رسید هر کدام از ما به جایی رفتیم اما هر دو در یک منطقه بودیم. برای همین می‌توانستیم به راحتی همدیگر را ببینیم. رفیق زاگرس به دوره آموزشی کادر اعزام شد. بعد از اتمام آن دوره به فعالیت‌های مطبوعاتی واقع در «دولا کوک» رفت. نزدیک به دو سال بود همدیگر را ندیده بودیم. بهار سال ۲۰۰۴ یعنی موقعی که اولین کنگره «حزب حیات آزاد کردستان» برگزار می‌شد، رفیق زاگرس را دیدم. با گروهی از رفقای «حزب زنان آزاد» به کنگره آمده بودند. آخرین بار هم در کنگره بازسازی **PKK** دیدم.

لحظه لحظه‌ی مبارزات **PKK** سرنوشت‌ساز و تاریخی می‌باشد از این رو تولد و تاسیس مجدد آن به مثابه تولد و زایش دوباره خلق کرد و دیگر خلق‌های مظلوم خاورمیانه می‌باشد. البته این نیز فقط از طریق شخصیتی انقلابی و سازمان‌یافته حزبی ممکن است. قهرمانی‌ها و مبارزات سی ساله جنبش‌رهایی بخش خلق کرد گواه این واقعیت است. یکی از شخصیت‌های بارز و ممتاز انقلابی که توانست به یکی از معماران این تاریخ تبدیل شود رفیق «کمال پیر» بود. کمال پیر شخصیتی انترناسیونالیست بود؛ چنان حرکت کرد که هیچ وقت فراموش نخواهد شد. رفیق زاگرس هم با شخصیت و رفتار انقلابی‌اش انسان را به یاد شهید بزرگوار کمال پیر می‌انداخت. حتی می‌توان به جرأت گفت که سرمایه اصلی و شیرازه اساسی **PKK** نیز این فرهنگ از خودگذشتگی و ایثار است.

تنها در صورتی می‌توان به شناختی واقعی و صحیح از رفیق زاگرس و شهادت او دست یافت که سطح پابندی او نسبت اهداف و آرمان‌هایش را دریابیم. رفیق زاگرس شخصیتی بسیار

فعالیت **PKK** در شرق کردستان بر اساس اشاعه‌ی دمکراسی و ایجاد «جامعه‌ی اکولوژیک-دمکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی» و برادری خلق‌ها خواهد بود و با هدف برقراری دمکراسی گلویال به مبارزه با امپریالیسم و هگمون‌سازی جهانی و اشغال‌گران خواهد پرداخت. **PKK** به عنوان حرکتی ایدئولوژیک سازماندهی خود را در درون صفوف **PJAK** تقویت نموده و به عنوان پرچم‌دار حرکت آزادی خلق کرد، بر اساس دوستی متقابل و اراده‌ای آزاد گفتمان با دیگر خلق‌های ایران را مبنای فعالیت خود قرار خواهد داد.

PKK در درون صفوف **PJAK** پیشاهنگ فعالیت ایدئولوژیک خواهد بود. تقویت سازماندهی کمیته‌ی **PKK** در شرق کردستان و اشاعه‌ی ایدئولوژی رهبر آپو در واقع گرامی داشت یاد و خاطره‌ی شهید زاگرس می باشد.

شهید زاگرس باید به پرسپکتیو و راهبر جوانان تبدیل شود. جوانان باید شهید زاگرس را به عنوان راهبر و پیشاهنگ و پیشبرد فعالیت‌های آزادی و دمکراسی مبنایی برای خود قرار دهند. بدین گونه قادر به ادای دین خود به او خواهیم بود. باید در فعالیت و مبارزه‌ی آزادی و دمکراسی زاگرس‌ها را به عنوان فرماندهان همیشه زنده مد نظر قرار دهیم.

جمال و کمال

جمال به معنای زیبارویی است. انسان‌هایی از این قبیل بسیارند و در هر جا و مکانی دیده می‌شوند. جمال امری ارثی و یا طبیعی است. در داشتن چنین مزیتی نقش شخص مورد بحث نیست. شخص برای آن هیچ تلاشی ننموده و رنجی نداده است. پس نمی‌تواند مزیت باشد. چرا که مزیت و برتری و ویژگی‌های مثبت تنها با تلاش و مشقت‌های شخصی امکان‌پذیر و معنادار است.

کمال؛ زیبایی درونی، روحی، منطقی، عاطفی و ذهنیت است. متأسفانه در میان میلیاردها انسان، شمار کسانی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند بسیار اندک‌اند. چرا که کمال بستگی کامل به رنج، تلاش، ادعا و هدف انسان دارد. کمال دارای معنا و مفهومی خاص و ارزشمند است. چرا که در آن رنج وجود دارد.

برای ما انقلابی‌ها؛ زیبایی امری ظاهری نیست، باطنی و ذاتی است. خوش‌رویی نیست، خوش‌فکری است، خودسازی است.

خوش‌رویی و زیبارویی اگر با خوش‌فکری و تمیز نمودن ذهن، منطق، روح، عاطفه و زندگی همراه نباشد، دردسر ساز و مشکل‌آفرین خواهد بود و این امری طبیعی است؛ یعنی زیبارویی را به امتیازی منفی برای انسان مبدل خواهد کرد.

شهادت

اگر بگویم که تلاش در راه مبارزه از خود مبارزه مهم تر و با ارزش تر است راه به خطا نرفته ایم؛ چرا که در این راه خون‌های زیادی ریخته شده است. بنابراین لازمه‌ی پایبندی به این خون‌های ریخته شده، همانا مبارزه است.

می‌توان در هر شرط و شرایطی زندگی کرد اما زندگی در کردستان تلاش و مجادله‌ی خاص خود را می‌خواهد و در کردستان مجادله کردن خود مقاومتی دشوار است و در این میان شهید با ارزش‌ترین و بالاترین جوهر یک زندگی مقاومت‌گونه است.

انسان برای اینکه از ارزش‌هایی که برای آن زندگی و تلاش می‌کند، گسسته نشود در این راه با عناد و و اصرار فعالیت می‌کند. بر این اساس شهید ادعای بزرگی و زندگی آزاد می‌باشد. "حقی" هم یکی از این نام‌ها است که پرچم‌دار زندگی‌ای آزاد می‌باشد.

اولین شهید **PKK** رفیق "حقی قرار" می‌باشد و به همین خاطر **PKK** محصول گرامی‌داشت شهید حقی و دیگر شهدا می‌باشد. بر همین اساس جوهر **PKK** در شخص شهدای ما تبلور یافته است.

در اولین مرحله‌ی تاسیس **PKK** شهدای **PKK** با تلاش و رنج فراوان و همچنین با رنج فراوان و با ایستار خود در زندگی به کادرهای پیشاهنگی تبدیل شدند که **PKK** را به چنین مرحله‌ای رساندند و ثابت کردند که در شخص آنها می‌توان واقعتاً **PKK** را به خوبی مشاهده کرد. با شهادت رفیق حقی قرار چنان که رهبری او را "روح پنهان خود" می‌خواند و او بود که بیش از هر کسی دیگری رهبری را درک می‌کرد، اولین مرحله‌ی تاسیس حزب پاسخی برای شهادت ایشان بود.

در آن هنگام در زندان نیز در محدوده‌ای که دشمن خیانت و شکست را بر روی رفقاً تحمیل می‌کرد در چنین شرایطی نیز، رفقایی مانند مظلوم دوغان و چهار تن از دیگر همراهان او

PKK تاریخی بزرگ را تدوین نموده و آغازگر مرحله‌ی نوینی در کردستان بوده است. اما همچنان که می‌دانید در سال ۲۰۰۲ خود را فسخ نمود و به جای آن **KADEK** تاسیس شد و بعد از **KADEK** نیز مرحله‌ی جدید **KONGRA-GEL** آغاز گردید. گذشت زمان روشن ساخت که پیشاهنگی ایدئولوژیک در کردستان ضرورتی انکار ناپذیر بوده و لذا **PKK** به عنوان حرکتی علمی که پیشاهنگی گسترش فلسفه و ایدئولوژی در کردستان را عهده‌دار بود، در ۴ آوریل ۲۰۰۵ تاسیس دوباره‌ی خود را بر مبنای پارادایم نوین «جامعه‌ی اکولوژیک - دمکراتیک و مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی» اعلام کرد.

رفیق زاگرس از جمله رفقایی بود که در روند بازسازی و نوسازی **PKK** شرکت داشت لذا همچنان که شهادت رفیق حقی قرار به پایه‌ای برای تاسیس حزب تبدیل شد، شهادت رفیق زاگرس نیز باید به زمینه‌ای جهت اشاعه‌ی افکار و ایدئولوژی **PKK** در شرق کردستان تبدیل شود. اگر چه تاثیر **PKK** در شرق کردستان در حال گسترش است ولی این تاثیر با شناختی علمی همراه نبوده و شناخت علمی تنها به قشر اندکی از تحصیل کرده‌ها محدود مانده است.

آشنایی با **PKK** در شرق کردستان منحصر به برخوردهای احساسی و عاطفی در چارچوب ملی‌گرایی بوده و ابعاد متنوع و گوناگون ایدئولوژی آن همچنان ناشناخته باقی مانده است. البته باید اذعان نمود که این شناخت از سال ۹۹ به بعد سیر صعودی اتخاذ کرده و تاثیر **PKK** بر جامعه‌ی شرق کردستان گرچه همه‌گیر نیز نشده باشد ولی از اکثریت برخوردار بوده و هر کس بر این واقعتاً واقف است. در حقیقت **PKK** به پایگاهی معنوی در میان خلق شرق کردستان دست یافته و تاثیر آن نیز با توجه به فعالیت حرکت آزادی‌خواهی کردستان روز به روز در حال گسترش می‌باشد. البته زمینه‌ی فعالیت حرکت آپوئیستی در شرق کردستان به سال‌های ۹۰ و قبل از دستگیری رهبر آپو بر می‌گردد. به عنوان مثال رفیق زاگرس با توجه به زمینه‌ی مذکور در سال ۹۸ با حرکت آشنا می‌شود. علاوه بر وی، دوستان بسیار دیگری نیز در این بخش از کردستان وجود دارند که حرکت را از سال‌های آغازین دهه‌ی ۹۰ شناخته و تحت تاثیر قرار گرفته‌اند.

که خلوص خود را با علم زمانه ترکیب نموده است. فرد کرد باید به پیشرفت‌های علمی عصر مجهز شود. البته با مد نظر قرار دادن استقلال و عدم تاثیرپذیری از ذهنیت‌های حاکم و اقتدارگرا. فلسفه رهبر آپو بر این اساس استوار می‌باشد. یعنی بدون تاثیرپذیری از هیچ کس و قدرتی، به علم و دانش معاصر خود دست یافت. نگرش مستقل، رمز پیروزی روشنفکر است. رفیق زاگرس نیز در صدد دستیابی به این خصوصیت رهبر آپو بود. روشنفکران و جوانان شرق کردستان باید این نحوه‌ی تفکر و نگرش را مبنای اساسی فعالیت‌های خود قرار دهند. این شیوه و راهکار مقابله و مبارزه با روشنفکران خود باخته و قلابی است. روشنفکرانها موانع اساسی در راه انقلاب بوده و با افکار خود بی‌باوری و از هم‌پاشیدگی را در جامعه اشاعه می‌دهند؛ رهایی از تاثیرات آنها برای انقلاب و مقاومت خلق امری حیاتی می‌باشد.

از سوی دیگر رفیق زاگرس نخستین شهید **PKK** البته بر مبنای پارادایم جدید «جامعه‌ی اکولوژیک، دموکراتیک، و مبتنی بر آزادی خواهی جنسیتی» می‌باشد. همچنان که می‌دانیم، حقی قرار نخستین شهید **PKK** است. همزمان با شهادت رفیق حقی قرار یعنی سال ۱۹۷۷ هنوز آینده و آفاق حرکت ما شفاف و روشن نگشته بود. هر چند در این خصوص ادعایی وجود داشت ولی با این وجود سمت و سوی حرکت و اینکه در آینده حزبی تشکیل خواهد داد، واضح و روشن نبود. بعد از شهادت رفیق حقی قرار، رهبری اظهار داشت که به منظور ادامه‌ی راه شهید باید به پیروزی دست بیابیم. بر این اساس رهبری جهت‌گرمی داشت یاد و خاطره‌ی شهید حقی، برنامه و اساسنامه‌ی حزب را تدوین نمود. در حقیقت، دشمنان رفیق حقی را به شهادت رساندند تا گروه ما ترسیده و دست از فعالیت‌های خود بکشد ولی شهادت رفیق حقی بر خلاف آنچه دشمنان تصور می‌کردند نتیجه‌ای مثبت دربر داشت و ما را در ادامه‌ی راه وی مصمم‌تر نمود. از تاریخ شهادت رفیق حقی ۲۸ مه ۱۹۷۷ و تاسیس حزب - یعنی زمانی حدود یک سال و نیم - فضای سخت و دشوار موجود را با اتکا بر روحیه مقاومتی که از شهادت رفیق حقی کسب کرده بودیم، سپری کردیم. در طول این یک سال و نیم پی‌ریزی پایه‌های حزب به اتمام رسید.

خود را به شعله‌های آتش سپردند. کمال پیر، خیری، عاکف و علی چیچک با عملیات شهادت طلبانه‌ی خود نشان دادند که بدون آزادی زندگی امکان ناپذیر و بی‌معنا است و با شهادت آنها زندگی، روح تازه‌ای گرفته و تلاش برای زندگی‌ای آزاد شدت گرفت. می‌توان گفت که طرز ایستار و طرز شهادت آنها بیش از پیش موجب شفاف شدن مرحله و همچنین سبب آغاز اولین مرحله‌ی حزبی شدن گشت.

با قدم گذاشتن به مرحله‌ی ۱۵ آگوست دومین مرحله‌ی حزبی شدن با فرماندهی رفیق "عگید" آغاز گشت. با شهادت زود هنگام رفیق عگید، جوابی که برای شهادت ایشان داده شد اقدام به تاسیس ارتش بود. در سال ۱۹۹۶ بر ضد رهبری توطئه‌هایی صورت گرفت که اولین عکس‌العمل در برابر آن توسط رفیق زیلان صورت گرفت. هدف او در این عملیات استشهادی، اصرار در خط‌مشی حزبی و رهبری بود.

بر این اساس می‌توان گفت که خط‌مشی **PKK** خط‌مشی شهدا می‌باشد و هر شهادت، جوابی برای ایجاد زندگی‌ای آزاد می‌باشد و تا به حال نیز این چنین از زندگی استقبال شده است و اینچنین به واقعیت خلقی مجادله‌جو و آزاده خدمت می‌کند.

"سما یوجه" با به آتش کشیدن خود واقعیتی انکار ناپذیر و شکست ناپذیر بر جای گذاشت.

تمامی این شهادت‌ها بر اساس ذهنیتی والا، با اراده‌ای راسخ و وجدانی بیدار صورت می‌گیرد.

افکاری انقلابی، دموکراتیک به عنوان آلترناتیو افکاری کلاسیک مانند چپ کلاسیک دگماتیک و ملی‌گرایی ابتدایی و متعصب حیاتی است. شخصیت کرد باید با توجه به هویت خود، مدرن، هم‌عصر و دموکراتیک گردد. رفیق زاگرس شخصیتی بود که با اراده‌ای راسخ در این راه گام برداشت. شهید زاگرس به واقع سمبل خصوصیات روشنفکری جوان و نقطه مقابل روشنفکرانهای غرب‌زده است. کرد کلاسیک به محض ورود به اروپا به بیماری چندگانگی شخصیتی و تقلیدگرایی مبتلا شده و در نظام غرب حل می‌شود. در واقع ذهنیت غرب تنها انسان‌ها را از راه بدر کرده و شخصیت آنها را خرد کرده است. روشنفکر جوان بایستی با خلق زندگی کند و در غم و شادی آن سهیم باشد و جهت تغییر وضعیت دردناک آنها از هیچ کاری دریغ نوزد. رفیق زاگرس در این باره دارای عملکردی چشمگیر می‌باشد. ادامه دهندگان راه شهید زاگرس باید به وی به مانند خط‌مشی انقلابی بنگرند. شهید زاگرس خط‌مشی شخصیت روشنفکر انقلابی است. حرکت ما از ارزش‌های والایی برخوردار است که شناخت آنها در فرا سوی سازمان صورت نگرفته است. باید این ارزش‌ها به خلق منتقل شوند. شناساندن شخصیت شهید زاگرس نیز در این مقوله جای دارد. هرچند گزارش خودانتقادی رفیق زاگرس را قبلاً مطالعه نکرده بودم ولی اکنون و همزمان با مطالعه‌ی آن به این نتیجه رسیده‌ام که تا چه حد شناخت من در طی دیالوگ‌هایی که در طول یک سال و نیم گذشته با وی داشته‌ام با متن گزارش خودانتقادی او منطبق می‌باشد. شناساندن شخصیت رفیق زاگرس به تمام کردستانیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

جوانان شرق کردستانی باید شهید زاگرس را الگوی خود قرار داده و با طرز و شیوه‌ی زندگی او، انقلاب و شخصیت خود را تحلیل نمایند. بر این باورم که پیروی از راه شهید زاگرس و خودانتقادی‌ای صمیمانه از شخصیت خود، باعث طی پله‌های ترقی در مدت زمانی اندک خواهد شد و بدین شیوه به راحتی قادر به پشت سر نهادن شخصیت کلاسیک و زنگار گرفته خواهند بود. در حقیقت شخصیت کرد تجزیه شده و هر قطعه از آن تحت تاثیر سیستمی مختلف قرار گرفته است. شخصیت کرد به معجونی مرکب از تاثیرات سیستم‌های حاکم، عشیره، خانواده، دین و نهایتاً فرهنگ غربی مبدل شده است. کردی ناب و خالص، کردی است

"زاگرس تمثیل گر خط مشی انقلاب شخصیتی در کردستان"

مصاحبه با مراد قره‌بیلان دبیر شورای رهبری "KKK"

شهادت رفیق زاگرس واقعیتی است که باید به صورتی علمی با آن برخورد نمود. لازم است که ابعاد مختلف زندگی این شهید مورد تحلیل قرار بگیرد تا به سرمشق و راهبری برای جوانان کردستان بویژه جوانان شرق کردستان تبدیل شود. در میان رفقای که از شرق کردستان به صفوف حرکت آزادی‌خواهی آپوچی ملحق شده‌اند، رفیق زاگرس از نادر رفقای بود که خود را از تاثیرات جامعه‌ی فئودالی و نگرش ملی‌گرایی ابتدایی رهانیده و به شناختی عمیق و دقیق از ایدئولوژی رهبر آپو دست یافت. در حقیقت وی برای گذار از تاثیرات سیستم و ذهنیت کلاسیک حاکم بر شرق کردستان و تصمیم به زندگی آزاد، انقلابی را در نهاد خود به برپا ساخت؛ انقلابی که دارای ابعاد اجتماعی، فکری و نهایتاً دموکراتیک بود. تاثیرات بالفعل این انقلاب را در شخص شهید زاگرس به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

دیدگاه، طرز برخورد و همچنین فعالیت‌های رفیق زاگرس در عرصه‌ی آزادی زن حاکی از پشت سر نهادن ذهنیت فئودال جامعه مرد سالار می‌باشد.

برابری زن و مرد و اشتیاق برای آموزش در آکادمی «زن آزاد» همگی بیانگر سعی و تلاش وی برای گذار از ذهنیت مرد سالار حاکم می‌باشد. موارد فوق، دلایلی انکار ناپذیرند دال بر وقوع و پیروزی انقلاب اجتماعی در شخصیت شهید زاگرس.

همچنان که اشاره شد رفیق زاگرس از لحاظ فکری با توسل به فلسفه و ایدئولوژی آپوئستی، انقلاب فکری را نیز تجربه نمود. برای تشریح این خصوصیت در مرحله‌ی نخست بایستی بدین سوال پاسخ گفت که: فکر آپوئستی چیست؟ فلسفه و افکار آپوئستی، افکاری مدرن، علمی و معاصر بوده که بدون تاثیرپذیری از جوانب کلاسیک و پوسیده‌ی جوامع و

رفیق زاگرس نمونه‌ی برجسته‌ای از یک روشنفکر بوده و باید به مانند سرمشقی برای دیگر روشنفکران باشد. روشنفکری تنها در میان خلق و صفوف انقلاب میسر است. روشن فکر باید بر این اساس بنویسد و بگوید. روشنفکر باید درد و محنت خلق را درک نموده و مشکلات و مصائب آنها را از آن خود ببیند.

روشنفکرانهایی که تاب تحمل وضعیت اسفناک خلق را نداشته و از آن فرار کرده‌اند، اشخاص متزلزل و غیر جدی می‌باشند. در واقع از آنجا که فاقد هرگونه مبدا فکری بوده‌اند، از لحاظ فکری، روحی، و جسمی خود را تسلیم ممالک غربی نموده و به خدمت نظام‌های آنها در آمده‌اند.

هر چند اندکی از آنها چند سالی با سختی‌های انقلاب دست و پنجه نرم کرده باشند ولی در نهایت راه فرار را برگزیده‌اند. عدم استقبال فکریشان راه را بر تسلیمیت فکری و ذهنی آنها باز نموده است. مثلاً فردی که به کشور سوئد پناهنده شده، با نگرش و ذهنیت شهروند سوئدی با مسائل برخورد نموده، نه مانند شهروندی کرد. از این رو، قادر به معنی‌بخشی به حرکت‌های انقلابی و ملیتانی نمی‌باشند. این روشنفکرها به جای نمایندگی شخصیت کرد، با قالب‌های شخصیتی غربی ادغام شده‌اند و با ساز ممالکی که معاش آنها را می‌دهند می‌رقصند. علاوه بر این، خود را از هر کس داناتر پنداشته و با چشم نادانی به دیگران می‌نگرند. این روشنفکری نیست بلکه خود فروشی است. روشنفکری تنها با طرز و شیوه‌ی رفیق زاگرس و یک‌رنگ شدن با خلق و دست‌یابی به شخصیتی معاصر و دموکراتیک معنی می‌یابد. جامعه‌ی ما در شرق کردستان باید شخصیت زاگرس‌ها و پرسپکتیو آنها را الهام بخش زندگی خود قرار دهد. با این وجود این بدان معنی نیست که دست‌یابی به ماهیت شخصیتی روشنفکر در خارج از میهن امکان‌پذیر نیست. اگر کسی بر مبنای تاریخ، فرهنگ و علم معاصر و نیز هویت اصلی خود - شرقی و کردی - به تحقیق و کنکاشی دقیق - در هر کجای دنیا که باشد - بپردازد، بدون شک در زمره روشنفکران دلسوز خلق خواهد بود. شخصیتی که هویت خود را به عنوان قدیمی‌ترین خلق که برای نخستین بار در دامنه رشته‌کوه زاگرس، انقلاب بزرگ نو سنگی را ایجاد کرده، انکار نماید به هیچ‌وجه قادر به دفاع از این تاریخ پر بار نخواهد بود. برای شرق کردستان اشاعه‌ی

سیستم حاکم، به نگرشی مستقل از جامعه دست یافته و بر این اساس به تحلیل جامعه‌شناسی زن می‌پردازد. فردی که بر اساس چنین فکری، تغییر و تحولاتی بنیادین را در نهاد خود پدید آورد به راحتی قادر به گذار از معیارهای کهنه و پوسیده‌ی جامعه، ملی‌گرایی، نژادپرستی و غیره ... خواهد بود. مطلب ذکر شده از جمله خصوصیات رفیق زاگرس به شمار می‌آیند و این ویژگی را در گزارش او و در جملاتی از آن مانند لازم است پایبندی و شناخت احساسی و عاطفی خود را با دانش و آگاهی ملیتانی به شناختی علمی مبدل نماییم" می‌توان درک نمود و به عبارتی دیگر می‌توان گفت که شهید زاگرس ایدئولوژی و فلسفه‌ی آپوئیسم را به شیوه‌ی علمی درک کرده بود.

نهایتاً هر دو انقلاب مذکور زمینه‌ی دستیابی فرد به شخصیتی دموکراتیک می‌باشد. دست‌یابی به ذهنیتی آپوئیستی تنها بدین شیوه میسر می‌باشد. به عبارتی دیگر لازم است فرد ذهنیت خود را از هرگونه ته‌مانده‌های سیستم‌های اقتدارگرای حاکم بر کردستان و نیز معیارهای کلاسیک و کهنه‌ی جامعه با مرور زمان پاک نماید و به ذهنیتی مساوات‌طلب و آزاد دست یابد. جامعه نیز به مانند سیستمی حاکم بر ذهن انسان تاثیرات بالقوه‌ای را ایجاد می‌نماید که ما از آنها تحت عنوان تاثیرات عشیره‌ای و خانوادگی، معیارهای زندگی، برخورد با زنان، شرایط کاری و غیره... بحث می‌کنیم. دگماتیک و قالبی‌بودن افکار و نگرش‌های کلاسیک موجود در کردستان واقعیتی است که گذار از آنها و دست‌یابی به اندیشه‌ی آزاد امری حیاتی است. باید شخصیت کرد از زیر سلطه‌ی نگرش‌های تنگ و به عبارتی عشیره‌ای و خانوادگی آزاد شده و به تفکر و ذهنیتی آزاد دست یابد. این اقدام گام نخست در جهت کسب خصوصیات شخصی دموکراتیک، علمی و آزاد می‌باشد. در واقع شخصیت آپوئیستی یک چنین شخصیتی می‌باشد. کسی که بر این مبنا به صفوف مبارزان آپوئیستی ملحق شده باشد، به راحتی با بحران ایدئولوژیک مواجه نمی‌شود. در نظر چنین فردی سیستم و زندگی شخصی و ثروت‌اندوزی بی‌معنی خواهد بود چرا که وی به دنبال گمشده‌ای است به نام آزادی. چنین فردی به اراده‌ی پولادین دست یافته و به هیچ‌وجه بی‌ارادگی را قبول نخواهد کرد. زندگی کلاسیک تحت لوای خانواده‌ای، عطش و عشق آزادی‌خواهی او را سیراب نخواهد کرد و او به دنبال زندگی‌ای

بمعنی است و بار خدمت به میهن و انسانیت را بر دوش گرفته است. هستند انسانهای بسیاری که تحت تاثیر سیستم‌های حاکم تنها به زندگی شخصی خود مشغول می‌باشند ولی بنگرید که جایگاه آنها در جهان کجاست؟! چه نقشی را بر عهده دارند؟! لازم است هر شخص در هر شرایط و بویژه در وضعیتی که میهنش اشغال شده با معنی زندگی نماید. زندگی باید در راستای خدمت به طلوع انسانیت باشد نه در خدمت جمعی اندک مانند خانواده. اگر بر این اساس به زندگی رفیق زاگرس بنگریم به پر بار بودن آن پی خواهیم برد. سطح تئوریک برجسته رفیق زاگرس و صمیمیت و صداقت برخواسته از آن همگی بر روح کنجکاو او دلالت دارند؛ جستجو و کنکاش برای شناخت فکر آپوئیستی. همچنان که می‌دانیم سن رفیق زاگرس ۲۴ سال بود و هنوز امکان دستیابی به تغییر و تحولاتی عمیق‌تر در شخصیت وی مهیا بود؛ هر چند می‌توان گفت که وی به درجه‌ای از پختگی ایدئولوژیک - سیاسی رسیده بود. صمیمیت او زبان زد کلیه رفقای که از نزدیک با وی زندگی و کار می‌کردند، بود. لازم است شخصیت رفیق زاگرس به صورت نرمال و سطحی دیده نشود چرا که اندک کسانی که در مدت زمانی کوتاه - ۵ سال - قادر به ایجاد تحولی انقلابی در شخصیت خود بوده‌اند. رفیق زاگرس به عنوان جوانی از شرق کردستان که فکر رهبر آپو را شناخته و همواره در صدد تکمیل شناخت خود بوده، از جایگاه رفیعی برخوردار است. از این روست که با سپری نمودن دوره‌های آموزشی‌ای دو سال و نیم همچنان مشتاق آموزش بوده و در این کار، به شکلی خستگی‌ناپذیر تلاش می‌نمود. در حقیقت وی هر اندازه آموزش می‌دید به همان اندازه به هدف خود که همانا درک علمی ایدئولوژی آپوئیستی می‌باشد، نزدیکتر می‌شد. از این لحاظ است که شناخت شخصیت رفیق زاگرس به عنوان فردی که دارای جسارت انقلابی بوده و خود را از تاثیرات سیستم، جامعه و خانواده آزاد نموده و به معیارهای شخصی یک میلان آزاد و دموکرات دست یافته، حائز اهمیت می‌باشد.

شایان ذکر است که جامعه‌ی شرق کردستان با وجود آنکه از عواطف و احساسات میهن‌دوستی نیرومندی برخوردار است ولی قادر به ایجاد تحول و انقلابی فکری در نهان خود نبوده است. روشنفکری در این بخش از کردستان به دو دسته‌ی سنتی و نو تفکیک شده و

علی‌رغم آنکه هم زمان و هم مکان می‌باشند، ارتباطی میان آنها وجود ندارد؛ تنها نقاط مشترک آنها اصرار بر معیارهای کلاسیک جامعه و شخصیت یک کرد سنتی می‌باشد. هیچ یک از این دو دسته روشنفکر به ذهنیت ملی‌گرای دموکراتیک نایل نشده و اصرارشان بر ملی‌گرای ابتدایی، بیانگر یکی بودن مشی و جوهر آنهاست. در این رابطه اشاره به نسل جدید روشنفکرانی که از قلب انقلاب فرانسه ۱۸۸۹ برخوردارند خالی از فایده نخواهد بود. روشنفکران مذکور با مقاومت رادیکال خود در برابر سیستم فئودالیسم و معیارهای پوسیده‌ی کلیسا زیانزد می‌باشند. متأسفانه در شرق کردستان چنین نسلی از روشنفکران هنوز ظهور ننموده‌اند. وضعیت شمال کردستان در این خصوص از دیگر بخش‌های کردستان متفاوت‌تر است. ظهور رهبر آپو اثباتی است دال بر گذار از قالب روشنفکران کلاسیک. در ابتدای امر هر کس مهر و برجسب عوام‌فریبی را بر ایشان می‌زد ولی با گذشت زمان نقاب فریبکاران واقعی افتاد و این تنها رهبری بود که با افکار جدید خود قادر به برپایی انقلاب شد. در شرق کردستان نیز ظهور چنین نسلی از روشنفکران امری ضروری است. می‌توان شهید قاسملو را در زمره‌ی این دسته از روشنفکران به شمار آورد. روشنفکری که در صدد خدمت به خلق بوده و جان خود را نیز در این راه فدا نمود. از این روست که در میان خلق از حرمت و احترام زیادی برخوردار است. اما در نقطه مقابل او افرادی هستند که از رنج و سختی‌های انقلاب گریخته و جهت دستیابی به محیطی راحت به ممالک غرب - سوئد، نروژ، انگلیس و ... پناهنده شده‌اند. چنین اشخاصی از رنج و مشکلات خلق و از انقلاب گریزان شده‌اند و بدون تحمل ذره‌ای سختی و مشقت، خود را روشنفکر و تئورسین اجتماعی قلمداد نموده و با دیدگاهی حقارت‌آمیز نسبت به حرکت انقلابی و پیشمرگه نگریسته و آنها را به باد انتقاد می‌گیرد. باید از آنها این سوال را پرسید که «تو خودت کجا بوده و به چه کاری مشغول هستی؟!» تویی که از میهن و درد و محنت خلق فراری گشته‌ای، چگونه این حق را به خود می‌دهی که تنها خودت را بر حق بدانی و راه را بر مبارزه‌ی میلان‌های انقلاب مسدود نمایی؟! لازم است چنین قشری از روشنفکران را پشت سر نهاد چرا که انکار آنها موانعی‌ای جدی بر راه انقلاب در شرق کردستان می‌باشند. این اشخاص باید نحوه‌ی خدمت نمودن خود به خلق را مورد بازنگری قرار دهند. در این خصوص